۲۹۷/۳۴۲۲
کتابخانه آستان قدس
اهدائی ... به کتابخانه آستان قدس
موزه کتاب

صورت

دستخط مبارک سرکار حجة الاسلام

والمسلمین اعلم العلماء الراشدین جناب آقای الحاج آقا سید حسین آقا دامت برکاته

که در خصوص رساله سرکار فخر المحققین جناب آخوند ملا محمد شرابیانی اعلی الله مقامه

مرقوم فرموده اند

جناب محقق الحقایق بود

مد الله فوق ... نور شمس فلک الارشاد قطب دائرة الاجتهاد علامة الدهر فهامة

العصر فخر العلماء المتأخرین والمتقدمین اکمل الفقهاء والمجتهدین العالم العامل

المؤید جناب آخوند ملا محمد شرابیانی سلمه الله تعالی عمری در تحصیل صرف

و در خدمتها اکثر نمود بحمد الله تعالی بغایت مقصود و مرام رسید مجتهد

مطلق جامع الشرایط امر مسلم عند الکل شده و مستثنی

از جمیع علمای اعلام بوده

و گوی سبقت از همگنان ربوده است الا ان رساله شریفه صفحه

[illegible] نظیر ندارد وفقه الله تعالی

آمین یا رب العالمین

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۲۳۰۷
تاریخ ۶۱/

باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات
شماره ثبت: ۲۳۳۵۲
رده‌بندی دیویی: ۱۳۲۷ ی ح/ و ۳۹۴ش ۲۹۷٫۳۴۲۲ مرجع
سرشناسه: شرابیانی، محمد بن فضلعلی، ۱۲۴۵ - ۱۳۲۲ ق.
عنوان قراردادی: وسیلة النجاة. حاشیه
عنوان: رساله سوال و جواب
شرح پدیدآور: عنوان دیگر: رساله شرابیانی
کاتب: تاریخ کتابت:
محل نشر: [بی جا] ناشر: محمد باقر تاجر کتابفروش تاریخ نشر: ۱۳۲۷ ق.
صفحه شمار: ۲۴۰ ص. مصور درسی گراور یا افست
زبان: فارسی ابعاد: ۲۱×۱۷ نوع خط: نسخ
روش تهیه: وقفی اهدایی ☑ خریداری ارسالی
واقف: سید جلال الدین تهرانی تاریخ ثبت: تیر ۱۳۶۱
یادداشتها: ملحق به حواشی مطابق با فتاوای آ محمد کاظم جناب ... و آخوند خراسانی
گردآوری فتواها توسط سید حسین تبریزی المشهور به مسئله گو.
موضوع(ها): ۱. فقه جعفری - رساله عملیه. ۲. فقه جعفری - پرسشها و پاسخها.
الف. مسئله گو، حسین، گردآورنده.
شناسه(های) افزوده: الف. یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم، ۱۲۴۷؟ - ۱۳۳۸؟ ق.، محشی. ج. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، ۱۲۵۵ - ۱۳۲۹ ق.، محشی. د. تهرانی، جلال الدین، اهدا کننده. هـ. عنوان. و. عنوان: وسیلة النجاة. حاشیه. ز. عنوان: رساله شرابیانی.
فهرستگار: ... تاریخ فهرستگاری: شهریور ۸۸

۲۹۷/ ۳۴۲۲
کتابخانه آستان قدس
ویژه کتاب

صورت دستخط مبارک سرکار حجة الاسلام

والمسلمین اعلم العلماء الراشدین جناب آقای حاجی سید اسد الله اعلی الله

مقامه که در خصوص سرکار شیخ المحققین جناب آخوند ملا محمد شریف

مرقوم فرموده اند

جناب محقق الحقایق بود

مد الله ظله توشمس فلک الارشاد قطب دائرة الاجتهاد علامة الدهر وفهامة

العصر فخر العلماء المتأخرین والمتقدمین اکمل الفقهاء والمجتهدین العالم العامل

المؤید جناب آخوند ملا محمد شریف سلمه الله تعالی عمری در تحصیل

زحمتها کشیده بحمد الله تعالی بغایت مقصود و مراتب رسیده مجتهد

مطلق جامع الشرائط است مسلم عند الکل شده و ممتاز

از جمیع علمای اعلام بوده

و گوی سبقت از همگنان ربوده است الان کسی در صفحه

عرصه نظیر ندارد وفقه الله تعالی

آمین یا رب العالمین

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۳۰۷
تاریخ ۶۱/

۱۹۹۴

بسم الله الرحمن الرحیم ... رساله الشریفه مع حواشی ... الحاج محمد کاظم الخراسانی عفی الله عنه

رساله سؤال و جواب مرحوم حجة الاسلام آقا سید اسد الله اعلی الله مقامه محشی بحاشیه حضرت حجة الاسلام و نائب الامام رئیس الملة و الدین و وارث علوم الانبیاء و المرسلین آقا سید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی النجفی دام ظله العالی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین **اما بعد** این مجموعه ایست موسوم بوسیلة النجاة مشتمل بر مسائل شرعیه متفرقه که محل ابتلاء عامهٔ مکلفین بوده از جناب خلد مآب حاجی سید حسین آقا قدس الله مضجعه و نور ضریحه در زمان حیوتش سؤال و جواب شده و معمول بها ما بین مقلدین و مؤمنین میبود بعد از وفات ایشان اقل السادات سید حسن التبریزی الشهیر بمسئله گوی عفی الله عنه و عن والدیه بنظر مبارک جناب مستطاب نخبة الفقهاء الراشدین و اعلم العلماء و المجتهدین رئیس الانام و کهف الارامل و الایتام حجة الاسلام جناب آخوند ملا محمد کاظم شرابیانی دام الله ظله العالی علی رؤس المسلمین رسانیده ملاحظه فرمودند و در هر مسئله که رأی شریف ایشان مخالف داشت در حاشیه قلمی و باو اشاره فرموده بودند این زمان حسب الخواهش بعضی از مؤمنین مقلدین بجهت سهولت امر بر ایشان اقل السادات

بسم الله الرحمن الرحیم عمل باین رساله الشریفه با حواشی بعضی صحیح و مجزی است محمد کاظم الطباطبائی

عمل بحاشیه حضرت حجة الاسلام و المسلمین و العالم ... سید الفقهاء الاعاظم آقای آقا سید محمد کاظم یزدی نجفی دام الله ظلاله العالی علی رؤس الاعالی و الادانی

او را تغییر داده باین معنی که حاشیه ها را در خود متن بجای جواب اصل متن نمود و درج نمودم مسئله قرار دادم و بعد او را بنظر شریف آنجناب دام ظله رسانیدم بسیار تحسین فرمودند و بخاتم شریف خود مختوم و مزین فرمودند امید از کرم جناب رب الرحیم آنکه همین را وسیله نجات اقل السادات کرداند **س** اجتهاد واجب عینی است یا واجب کفائی **ج** واجب کفائی است نه عینی باین معنی که اگر از اجتهاد یکنفر یا اجتهاد جمعی کفایت نمود بدیه همه مقلدین حاصل اید وجوب آن از دیگران ساقط میشود و جایز میگردد در بارهٔ ایشان تقلید **س** بیان فرمائید مقلد چه شخصی باید باشد **ج** کسی است که بمرتبهٔ اجتهاد نرسیده خواه عامی محض بوده باشد و خواه کسی باشد که بهره از علم داشته باشد **س** شخصی که جائز التقلید است شرائط و اوصاف او را بیان فرمائید **ج** چند شرط در آن معتبر است **اول** آنکه بالغ باشد **دوم** آنکه عاقل باشد **سیم** آنکه ایمان داشته باشد باین معنی که اثنی عشری باشد پس اگر کافر باشد یا بعض ائمه سلام الله علیهم را امام بداند و معتقد بعض دیگر نباشد تقلید او جائز نیست **چهارم** آنکه عادل باشد پس تقلید فاسق جائز نیست اگرچه از قول او علم حاصل شود بصدق او در اخبار از رأی خود **پنجم** آنکه ولد الزنا نباشد **ششم** آنکه حفظ او از متعارف مردم کمتر نباشد **هفتم** آنکه مجتهد باشد پس جایز نیست تقلید کسیکه قوهٔ اجتهاد را نداشته باشد چه جاهل باشد بحکم شرعی و چه عالم باشد **هشتم** آنکه حی بوده باشد پس تقلید میت جائز نیست **سؤال** باقی ماندن در تقلید میت جائز است یا نه **ج** جائز نیست **س** تقلید اعلم واجب است یا نه **ج** بلی بنابر اقوی تقلید اعلم را واجب میدانم **س** معنی اعلم را بیان فرمائید **جواب** اعلم یعنی استادتر در بیرون آوردن حکم الله و فهمیدن آن از ادلهٔ شرعیه **س** اجتهاد بچه چیز ثابت میشود **ج** ثابت میشود اجتهاد اول بعلم دوم بخبر دو عادل از اهل خبره یا جمعی از اهل خبره که قول ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم هرگاه ملتفت شد که حفظ مانع از استنباط بنحو متعارف گردد ... اقوی جواز آن است ... تقلید کرده ... عدول ... بهتر بلکه بوجهی احوط است

مفید علم باشد س علمیت بخبر عدل واحد از اهل خبره و بشیاع ثابت میشود یا نه
ج با عدم تمکن از علم مطلق ظن کافیست چه از قول عدل واحد از اهل خبره حاصل
شود و چه از شیاع و چه غیر اینها س هرگاه مکلف دستش با علم نرسد چکند جواب
مخیر است مابین تقلید غیر اعلم با رعایة الاعلم فالاعلم و عمل باحتیاط بشرط اینکه احتیاط
مستلزم تکرار در عمل نباشد س معنی الاعلم فالاعلم چیست جواب یعنی هرگاه پنج مجتهد
یا ده مجتهد یا بیشتر که هستند هر کدام از اینها که علمش بیشتر است و استادتر است در
فهمیدن حکم خدا از دیگران باو تقلید کنند س هرگاه اصلاً دستش بمجتهد نرسد نه اعلم
و نه غیر اعلم چه کند ج عمل باحتیاط کند س هرگاه طریقه احتیاط را نداند چکند جواب
میپرسد از دو نفر عادل از اهل خبره یا یکنفر عادل از اهل خبره س هرگاه تقلید غیر اعلم
نمود بعد متمکن شد از تقلید اعلم عدول واجب است یا نه ج بلی واجب است عدول با علم
س معنی تقلید چیست ج یاد گرفتن مسائل است بقصد عمل از مجتهد که در وقت
حاجت بان عمل کند اگر چه عمل نکرده باشد س طریقه یاد گرفتن مسائل را بیان فرمائید
ج طریقه ان بر سه قسم است یا باید مسائل را از خود مجتهد اخذ کرده یا از ناقلیکه
عادل باشد یا از کتابیکه فتوای مجتهد در او باشد چه علم بصحه او باشد یا ظن س
ایا دو مجتهد که فقاهت ایشان در شیاع مساوی فهمیده شود و بعد از فحص اعلمیت
هیچکدام معلوم نباشد پس در این صورت تکلیف چیست ج مقلد مخیر است در تقلید هر یک
س ایا جایز است که یکی از این دو مجتهد که مساوی هستند بعضی مسائل را از این تقلید
نماید و بعضی را از ان ج بلی در مساوی بودن فقاهت مجتهدین جایز است تبعیض
س در صورت موافقت مجتهدین در رای تعیین احدهما لازم است یا نه جواب
بهتر تعیین است س عدول از مجتهد حی بحی جایز است یا نه ج جایز نیست مگر

بسند نیست کما تعین ... الان مجتهد ... اخبار المعتبر ... منه

باتفقه بوده باشد ...

باینکه احوط است ... منه

باعلم س عمل جاهل قاصر را بیان فرمائید ج جاهل قاصر عملیکه کرده است مثل
نماز و صحیح دانسته است و قربة الی الله بجا اورده اگر عملش برای مجتهد حی اعلم که در ان
زمان باو تقلید باید کرد مطابق افتاده عملش صحیح است والا فلا س معنی جاهل قاصر
چیست جواب مراد از جاهل قاصر انست که اصل بودن تقلید را در شرع نمیداند بخلاف
مقصر که میداند و نمیکند س صحت و فساد عمل جاهل مقصر را بیان فرمائید جواب
اگر فرض شود که عمل را بقصد قربة کرده و برای مجتهد حی اعلم مطابق افتاده عملش صحیح است
و اگر مطابق نیفتاده عملش باطل است س جاهل مقصر چه کسی است معنی او چیست
جواب مقصر این است که تقلید را شنیده و تقلید نکرده و عمل باحتیاط هم ننموده س
اعتماد بقول عدل واحد در اخذ مسائل کافی است یا نه ج قول عدل واحد کافی است
س عدالت حسن ظاهر است یا ملکه ج عدالت ملکه است نه حسن ظاهر لکن حسن ظاهر
کاشف از ملکه است بشرط حصول ظن س مقصود از عدالت چیست ج عدالت
عبارت است از انکه اجتناب از گناهان کبیره کند و اصرار بر گناهان صغیره ننماید بجهة
ترس از خدا س اصرار بر صغیره چه معنی دارد بیان فرمائید ج اصرار عبارت است
از انکه مداومت نماید بران گناه صغیره که کرده هر چند دو دفعه باشد و اگر یک
دفعه کرده باشد و عزم دارد که مرتبه ثانیه ان گناه را بکند بمجرد عزم اصرار متحقق
نمیشود س اگر کسی شک کند در اصل تقلید که ایا تقلید کرده یا نه تکلیفش چیست
ج اگر پیش از عمل در شک باشد بنا را بر نبودن تقلید میگذارد و در باقی اعمال
تقلید میکند و اگر بعد از عمل باشد اعتبار بشک نیست و عمل گذشته اش صحیح است
و اگر در اثنای عمل باشد مثل نماز اعاده نماید با تقلید س اگر مجتهد بمیرد و مقلد
مطلع بر موت او نشود مگر بعد از مدتی تکلیف او چیست ج اعمالیکه در ان مدت از

احوط اعتبار مطابقه با رای مجتهد زمان سابق و لاحق است هر دو ... منه

ملکه حسن ظاهر خود ... کاشف ... از انکه ... ظن است ... منه

او بر طبق رای آن مجتهد صادر شده همه صحیح است و قضا انها لازم نیست گران اعمال مطابق بوده باشد با رای مجتهد یکه بعد از فوت مجتهد اول تکلیفش رجوع کردن باو بود پس دو مجتهد اگر یکی اعلم باشد و یکی دیگر اوثق در فتوی تقلید کدام یک را مقدم بدارد جواب اعلم مقدم است و بر فرض تساوی در علم اوثق مقدم است پس اگر اعلم با غیر اعلم موافق باشند در فتوی آیا در این صورت جائز است تقلید غیر اعلم یا نه ج بلی در صورت موافقت جائز است تقلید غیر اعلم بلکه جائز است در صورت عدم علم بمخالفت بطریق شبههٔ محصوره که در این صورت فحص و تحصیل علم بموافقت لازم است پس نیت تقلید شرط است در صحت عمل یا نه ج شرط نیست پس اجتهاد و تقلید از مسائل فرعیه است یا نه ج اقوی اینستکه از احکام مسائل فرعیه است سؤال آیا واجب بر مقلد اینکه بشناسد مذهب مجتهدش را در معنی تقلید یا نه ج لازم نیست پس کیفیت تطهیر نجاسات را با آب قلیل و کر و جاری و آب باران بیان فرمائید ج اگر متنجس ببول است در آب قلیل دو مرتبه شستن واجب است و غسالهٔ اولی و ثانی نجس است اما در کر و جاری در غسلهٔ اولی پاک است و غساله هم ندارد و غایط و منی یا خون با آب قلیل بعد از زایل شدن عین نجاست یک مرتبه شستن کافی است و بهتر شستن دو مرتبه است و غسالهٔ اولی نجس و ثانی پاک است اما در کر و جاری بعد از زایل شدن عین نجاست پاک است و آب باران زمان باریدن حکم آب جاری را دارد بشرط اینکه جریان داشته باشد پس بدن تماما یا بعض بدن هرگاه نجس باشد داخل در آب کر مثل خزینه یا جاری مثل چشمه شود بعد از ازالهٔ نجاست بیرون آمدن از آب بخواهد یا نه ج ازالهٔ نجاست از بدن کافی است و احتیاج بخارج شدن از آب ندارد و بهتر خارج شدن است پس اشیاء متنجسه مثل لباس و غیره در آب قلیل یا کر یا جاری فشا

بنا بر جواز تقلید میت کفایت میکند مطابق با رای مجتهد اول ظم طبا

با علم اجمالی بمخالفت

احوط تقلید اعلم حتی در صورت موافقت و لازم است فحص از اعلم ظم طبا

بنا بر احوط ظم طبا

بلکه مطلقا ظم طبا

دادن لازم است یا نه ج بعد از ازالهٔ عین نجاست لازم است در آب قلیل دو مرتبه شستن و فشار دادن اگر بول باشد و اگر غیر بول باشد یک مرتبه کافی است اما در کر و جاری فشار دادن لازم نیست و بهتر فشار دادن است پس لباسیکه بنیل یا بقم یا بغیره رنگ شده نجس شود در تطهیر شرط است اینکه رنگ پس بدهد پاک میشود یا نه ج اگر آب رنگین بیرون بیاید که از خود نیل در آن نباشد و آب را مضاف نکند پاک میشود و اگر از خود نیل در آن باشد پاک نمیشود و همچنین اگر آب را از اطلاق بیرون کند و مضاف نماید پس اگر شخص دستهایش نجس باشد و بول و غایط هم کرده باشد و آب باشد لیکن کمتر از کر و ظرف هم نباشد که آب را بردارد بجهت تطهیر نجاست تکلیفش چیست ج اگر ممکن است آب را بدهن خود بردارد که بریزد بدستهایش تا ازالهٔ نجاست نماید و بعد دست ببرد بمخرج غایط و بدست دیگر آب بریزد بدست و بمحل مخرج غایط و بول ازالهٔ نجاست کند اگر بول است دو مرتبه مخرج بول را بشوید و اگر مخرج غایط است بعد از زایل شدن عین یک مرتبه بشوید و بهتر دو مرتبه شستن است و طریقی نماید که غسالهٔ نجس یا آب کم کمتر از کر است بدن و لباس او را نجس میکند پس طفل شیرخوار پسر یعنی نه دختر که هنوز غذا خوار نشده و شیر خنزیر و کافر هم نخورده بول بجائی بکند مثل فرش یا لباس یا زمین یا غیر اینها بریختن آبیکه بر آن غلبه نماید کفایت میکند یا نه ج بلی کفایت میکند پس چیزهائیکه قابل فشار نیست مثل چوب و برنج و گندم و شبه اینها هرگاه نجس شوند یعنی آب نجس بجوف آنها برود و تطهیر آنها بخواهند ج اگر بخواهند که هم ظاهر و هم باطنشان پاک شود بگذارند بخشکد بعد در آب کر یا جاری فرو برند تا اینکه آب در جوف آنها نفوذ بکند پاک میشوند و تعدد هم لازم نیست اما بهتر تعدد است پس هرگاه حب یا کوزه یا شبه آن مثلا آب نجس بجوف آنها برود چه باید کرد ج اینها را نیز بخشکانند بعد از آن در آب کر یا جاری بگذارند که آب

هر گاه در آب کثیر آب مطلق در آن نفوذ کند پاک است هر چند بعد در آب را مضاف کند ظم طبا

اگر در آن غساله عین نجاست باشد

خشکانیدن لازم نیست

لازم نیست ظم طبا

در آنها نفوذ کند پاک میشود س فرش یا لحاف یا حصیر یکه ریسمان دارد اگر نجس شود داخل
آب کر یا جاری کنند بعد از ازاله نجاست یا احتیاج بلکد و فشار آن هست یا نه ج بعد از زایل
شدن عین نجاست احتیاج بفشار و لکد زدن نیست اما اگر فشار بدهند و لکد بکشند
بهتر است س هرگاه مغز هندوانه یا خربزه و مانند آن نجس بشود بآب کر یا جاری ممکن [است]
تطهیر آنها یا نه ج بلی پاک میشود بکر یا جاری قطعاً اما بآب قلیل لیکن اگر بقدری آب بآن
بریزند که مستولی و مستوعب بر جمیع اجزای متنجس بشود و انفصال غساله نیز کرده در
این صورت طاهر میشود و ضرر ندارد بقاء بعضی از آب غساله در آن و همچنین است حال
در بقاء از غساله مثل لحاف و جامهای پنبه دار و اما صابون و میوه و پنیر و امثال اینها
هرگاه ظاهر اینها نجس بشود پاک میشود بآب قلیل و کثیر بشرط علم [عدم] نفوذ نجاست در جوف
آنها و اما اگر در جوف آنها نجاست نفوذ کرده باشد باید بخشکانند و بعد در کر یا جاری بگذارند
تا آب را بجوفش بکشد پاک میشود س هرگاه آجر یا کوزه را از گل نجس ساخته باشند
تطهیرش بچه نوع است ج داخل در آب کر یا جاری نمایند تا آب بجوف ایشان برود
بنحویکه آب بجمیع اجزاء او مستوعب بشود آنوقت پاک میشود س در ظروف لازم است
که سه دفعه شسته شود از هر نجاستی یا نه بلکه یکدفعه یا دو دفعه کافی است ج
در مطلق نجاسات بآب قلیل سه مرتبه باید شست علی الاظهر الاحوط اما در آب کر
یا جاری زایل شدن عین نجاست کافی است و بهتر دو دفعه شستن است س ظرفیکه
آب دارد اگر سگ در او ولوغ نماید یعنی بطرف زبان بیاشامد حکمش چیست ج تطهیر
آن اینست که اول آنرا یکمرتبه خاک مال نمایند و بعد از آن دو مرتبه بآب بشویند پاک
میشود س هر چیز که در آن ولوغ صدق نماید خاک مالیدن میخواهد یا نه ج
بلی واجب است در ظروف و از این قبیل است هاون و جاون و مانند اینها س تطهیر

لازم نیست خشکانیدن بلکه اگر رطوبت عین نجس مثل بول در آن نباشد ظم طهارت حاصل الله الاعلی

در کیفیت تطهیر ظرف از ولوغ سگ

بلکه احوط سه دفعه شستن است ظم الخراسانی

حوض نجس بآب قلیل و ظرفهای بزرگ که نصب نموده باشند مثل دیگ آش پزی و تغاری و خم رنگ
دیزی و آنچه از قبیل این باشد از چیزهائیکه ممکن نیست شستن آنها در میان آب چه باید کرد ج تطهیر
آنها باین قسم است که آب را از اطراف آنها جاری نمایند چنانکه همه اطراف آنها را بگیرد و بعد
آب غساله را اگر در ته آن جمع میشود از آن بیرون بیاورند سه مرتبه همچنین نمایند تا
پاک بشود و اگر ته آن سوراخ باشد که در هر دفعه تمام غساله از او خارج شود یا ظرف
را کج کرده غساله را بریزد هم پاک میشود اگر از آن آب غساله در وقت بیرون آوردن چیزی
در آن ظرف بچکد ضرر ندارد و ظرفیکه غساله را بآن بیرون میآورند باید پاک باشد و
هرگاه همان ظرف را بخواهند دوباره داخل در ظرف نجس شده نمایند احتیاج بشستن دلو
و دست شخصی که آب را بیرون میآورد و ملاقات بآن نموده پاک است و بهتر شستن است
س ذغالیکه از چوب نجس حاصل میشود اجتناب لازم است یا نه ج در ذغالیکه از چوب
نجس حاصل شده باشد وجوب اجتناب معلوم نیست بلی احتیاط است س بخار یا دود یا
شعله که از نجس یا متنجس برخیزد پاک است یا نه ج طاهر است س بعد از جدا شدن غساله
بنحو متعارف رطوبت و آبیکه باقی میماند در محل پاک است یا نه ج بلی پاک است س
ممزوج کردن روغن نجس و ادرار آب کر چه صورت دارد ج طهارت حاصل میشود س
اگر بجهت نبودن آب یا بسبب عذر دیگر میت را تیمم بدهند نجاست او رفع میشود یا اینکه نجاست
او باقیست و مس نمودن آن نیز موجب غسل است یا نه ج نجاست مرتفع میشود و مس هم موجب غسل نیست بلی احتیاط
در اجتناب و غسل است س هرگاه بجهت ممکن نشد تا اینکه مسلم غسل بدهد کافری بفرمان دادن مسلم
غسل داده باشد نجاست باقی است و در مس او غسل لازم است و بهتر اجتناب از میت و
غسل مس میت کردن است بسبب مس نمودن آن میت هرگاه سدر و کافور یافت نشود و
هر سه غسل را با آب قراح داده باشند اظهر عدم وجوب اجتناب است و عدم لزوم غسل مس

این احتیاط ترک نشود ظم الخراسانی

ترک نشود ظم طبا

معلوم نیست هر چند احوط است ظم طبا

س اگر شراب بر گردد سرکه شود بخودی خودش یا بعلاج مثل آنکه نمکی داخل آن بکنند یا غیر آن طاهر است یا نه ج در صورت استحاله بسرکه بخودی خود پاک است و اما در صورت ثانیه هرگاه عین العلاج باقی است بهتر اجتناب است س اگر آب انگوری و نخوان را آفتاب جوش بیاید و دو ثلث او برود و یک ثلث او بماند پاک میشود یا نه ج بلی پاک میشود بهتر اجتناب است س اگر کسی شک داشته باشد در انگور بودن و غوره بودن آبا عصیر چنین چیز بمجرد جوش آمدن حرام و نجس میشود یا نه ج پاک است نه نجس میشود و نه حرام س آب انگور که بجوش بیاید پیش از ثلثان چیزی از اجسام مثل به و سیب و کدو و مانند اینها در آن بیندازند که نجس میشود آیا بعد از ثلثان بالتبع پاک میشود یا نه ج بلی پاک است و حلال اما بهتر اجتناب است س هرگاه کشمش و خرمای را توی روغن سرخ کنند یا سرخ نکرده بلای پلو بگذارند چه صورت دارد ج در هر دو صورت پاک و حلال است س هرگاه کشمش و خرما را در میان اشیا طعامهای دیگر بجوشانند یعنی مغز آن بجوش آید چه صورت دارد ج پاک است و حلال اما بهتر اجتناب است و احتیاط در کشمش زیادتر است س هرگاه انگور را در میان تیزاب بگذارند که سبز شود چه صورت دارد ج اگر بنحوی شود که دانهای انگور در میان تیزاب پخته نشود و از هم نپاشد پاک است و حلال و اگر غیر این طور باشد مشکل است س هرگاه انگور را در میان سرکه شیره گذارند و بجوش نیاید چه صورت دارد ج پاک است و حلال اما اگر بریزند بطعامی و بجوشانند اجتناب کند س هرگاه انگور را سرکه بگذارند و در میان آن اشیائی مثل به یا سیب یا خیار یا کدو و مانند اینها بگذارند و بجوش بیاید و بعد بر گردد سرکه شود چه صورت دارد جواب بالتبع پاک میشود ولی بهتر اجتناب است س خمره که روغن چرب شده در میان آن انگور یا خرما را سرکه بگذارند بعد از سرکه شدن روغن در بالای سرکه دیده شود پس در این

صورت آیا آن سرکه پاک است یا نه ج بلی بالتبع پاک و حلال است و بهتر اجتناب است س هرگاه مرغی منقارش را بنجاست زد بعد از زوال عین پاک است یا نه ج بلی بعد از زوال عین پاک است مطلقا اگر احتمال حصول طهارت بدهد بهتر است س آب نجس شده زراعت و درخت را آبیاری کنند که آب متنجس بعروق اینها داخل شود آیا پاک خواهد بود آن زراعت و آن درخت یا نه و آب که از آن بیرون میاید پاک است یا نه ج بلی پاک است و این اما از قبیل انتقال است چنانکه گذشت س هرگاه زیر ناخن چرک باشد و دست نجس شد یا آنکه زیر چرک قبل از آن چرک نجس بوده است پس آن چرک به آب قلیل یا کثیر به تبعیت دست پاک میشود یا نه جواب در صورت اولی پاک میشود و در صورت ثانیه باید ازاله کند چرک را در مقام تطهیر و الا تطهیرش اشکال دارد س طعام متنجس را بخورد کافر یا مخالف میتوان داد یا نه ج نمیتوان داد س چیزهای صیقلی مثل شیشه شبه و نخوان اگر نجس شود بخون یا غایط بر زمین بمالند یا آب دهن عین را زایل کنند پاک میشود یا نه ج پاک نمیشود مگر با آب س خوردن و آشامیدن نجس و متنجس چه صورت دارد ج جایز نیست بلکه حرام است س آیا شرط است در صحت صلوة که مکان مصلی طاهر باشد یا نه ج پاک بودن محل سجده مصلی از هر نجاست مسریه و غیر مسریه شرط است در صحت صلوة و اما مکان سایر اعضا مصلی طهارت شرط نیست مگر در صورتیکه نجاست سرایت شود به بدن مصلی نماید که در این صورت اجتناب لازم است س اگر مسجد را نجس به بیند آیا ازاله نجاست و پاک کردنش واجب است یا نه جواب بلی واجب است با تمکن و نجس کردنش حرام است اما لباس نجس را هرگاه در مسجد بگذارند و نجاست او سرایت نکند عیب ندارد یعنی جایز است و همچنین سایر اشیا نجسه و متنجسه س مشاهد مشرفه یعنی روضات ائمه علیهم السلام در حکم مساجد است یا نه ج بلی در حکم مساجد است مثل حرم و رواق و اما صحن ظاهر اینست که داخل در حکم مساجد نباشد

سؤال حیوان غیر ماکول اللحم قبول تذکیه میکند بنحویکه حکم شود بطهارت جلدش مثل حالِ
حنات یانه ج بنابر مشهور قبول تذکیه مینماید بشرطیکه نجس العین نباشد وجلدش نیز طاهر است
بعد از تذکیه بلی مستحب است پرهیز نمودن از آن پوست بعد از تذکیه و پیش از دباغی نمودن
بماند و مانند آن از اشیاء طاهره و این حکم ثابت است در خصوص پوست حیوان حرام گوشت
و امّا در پوست حیوان حلال گوشت پس اشکالی در جواز استعمال آن در هیچ حالی بعد
از ذبح شرعی نیست چه دباغی شده باشد یانه س پوست نجس بعد باغی پاک میشود یانه
ج پاک نمیشود بدباغی واش کردن هم س جلودیکه در بازار مسلمین و در دست ایشان
یافت میشود و اطلاع از تذکیه شدنش نداریم حکم بطهارتش هست یانه جواب بلی
پاک است اگرچه علم بتذکیهٔ او حاصل نباشد س نجس یا متنجس بچه چیز ثابت میشود
ج اوّل علم بهم رسانیدن دوّم خبر دادن عدلین یا اخبار ذی الید یعنی صاحب مال و
باشک یا مظنه بکند ثابت نمیشود و اعتبار هم ندارد مگر در لحوم و جلود و در غیر اینها
هم اگر عادل واحد اخبار از نجاست بکند و یا ظن اطمینانی بنجاست حاصل بشود احوط
اجتناب است س بعد از علم بنجاست طاهر شدن او بچه چیز حاصل میشود ج اول
یقین برفع آن یا خبر دادن عدلین یا اخبار ذو الید و بشک یا مظنه ثابت نمیشود س
لباس نجس بعد از تطهیرش اگر خورده اشنان و نخوان در آن مانده پاک است یانه
ج پاک است مگر آنکه آب نجس در جوف آن رفته باشد ظاهرش پاک و باطنش نجس است
مگر آنکه آب طاهر نفوذ کند بجوف آن بآن مقدار دیگر آب نجس نفوذ کرده بود و اگر تطهیر
بآب قلیل کرده باشد و اشنان هم خیسیده باشد بحیثیتکه فشرده شود هم پاک میشود
س لباس نجس را هرگاه وکیل تطهیرش کند پاک است یانه ج اگر اطمینان بآن داشته
باشد طاهر است و الّا حکم بطهارتش مشکل است س خون مشتبه بنجس پاک است یانه

ج بلی پاک است س زمین بازار و غیره پاک است یانه ج تا علم بنجاستش نباشد پاک است
و در صورت مظنه یا شک بنجس شدنش اعتباری نیست امّا بهتر اجتناب است خصوصاً در
صورت ظن قریب بعلم که احوط در این صورت اجتناب نمودن است س در غورهٔ انگور
هرگاه دانهٔ شیرین باشد که آب او را بگیرند مستهلک شود در جوش آمدن نجس میشود یانه ج
نجس نمیشود هرگاه در عرف بگویند آب غوره است س هرگاه خرمائی را در طبخ بجوش آید
چه صورت دارد ج پاک و حلال است س زمین یا فرش یا لباس شخص نجس باشد با رطوبت
سرایت کننده غیری بر او وارد شود بر بالای آنها بنشیند یا استعمال کند مثلاً بر صاحبخانه
لازم است او را اعلام کند یانه ج لازم نیست لکن خودش با آنها مباشرت نکند س جمعی
طعامی میخورند یکی از آنها فضلهٔ موشی در آن طعام دید واجب است دیگران را اعلام کند
یانه ج واجب نیست امّا خود نخورد بلی اگر بعد احتیاج مباشرت با ایشان دارد اعلام کند
که هرچه نجس شده تطهیر کند س حناء نجس را اگر بریش یا بسر ببندد چه صورت دارد جواب
اگر جرمی از عین آن حنا بماند بعد از شستن نجس است و اگر در کر و جاری آب طاهر بجمیع اجزاء
حنای نجس مستوعب بشود ظاهراً پاک میشود و اگر عین را زایل نماید و رنگش پاک است س
هرگاه بناخن کسی سنگی یا چیز دیگر برخورد و خون در زیرش بمیرد بعد سوراخی بهم رسد
آیا آن خون پاک است یانه ج اگر آن خون استحاله شده است مثل خاکستر پاک است و
اگر صد و خون میکند نجس است و همچنین است در غیر ناخن س زمین کل بعضی از آن نجس و
بعضی پاک شخص راه رفت در آن و رطوبت بر کفش یا پای او سرایت کرده حکمش چیست ج پاک است
مگر علم بنجاست آن رطوبت بهم رساند س از دو ظرف که یکی شیره بوده و یکی سرکه بود شخص
برداشت و مخلوط بهم کرد پس فضلهٔ موشی در آن دید و نمیداند که از کدام بوده چکند ج
باید از هر دو اجتناب کند س نجاسات دوازده چیز است اوّل و دوّم بول و غایط است

از هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده داشته باشد خواه در اصل نوع حرام گوشت باشد
یا بواسطهٔ امر خارجی حرام شود چون حیوان نجاست خوار یا حیوانی که آدمی با او وطی نموده و بول
و غایط حیوان حلال گوشت پاک است و فرقی در انواع حیوانات نیست چه حیوان پرنده
باشد و چه غیر آن و خفاش که از آن در عرف عجم شب پره و شب کور میگویند حرام گوشتست لکن
پرستوک حلال گوشت و فضله اش پاک است سیم منی از هر حیوانیکه خون جهنده داشته
باشد نجس است خواه حرام گوشت باشد یا نه و منی هر حیوانی که خون جهنده ندارد پاک است
چهارم میتهٔ حیوانی که صاحب خون جهنده باشد و همچنین هر جزئی از آن که زندگانی
در آن قرار گیرد و آنچه از حیوانات زنده جدا میشود و در آن حلول نموده نجس است ولی پوستی
که از لب یا جوشش بدن یا سر کچل یا بدن جرب دار جدا میشود پاک است و همچنین جزئیکه از
بیخ مو وقت جدا شدن آن بواسطهٔ شانه زدن و شبه آن جدا شود پاک است و نافه مشکیکه
از آهوی زنده جدا میشود پاک است و اما اگر از آهوی مرده باشد پس در آن اشکال است
و بهتر اجتناب است لکن نافه که از دست مسلم گرفته شود پاک است اگر چه قطع حاصل نشود
که آن از آهوی زنده منفصل شده است و جزئی که در آن حیات حلول نمیکند مانند
شاخ و استخوان و مو و غیر اینها پاک است و تخمیکه از شکم میتهٔ مرغ و نحو آن بیرون آید
پاک است اگر پوست روی او سخت شده باشد خواه از حرام گوشت باشد یا غیر آن و هر گاه
ملاقات نموده باشد با میته در حالت رطوبت در چنین وقتی شستن آن لازم است و انفحه
که در شیردان بره و بزغاله است پیش از آنکه چیز خوار بشوند پاک است و شیر مایه که
در او است پاک است اگر چه بهتر اجتناب است و اگر ملاقات با میته نموده باشد در حال
رطوبت نجس است بشستن پاک میشود و شیر در پستان میته اجتناب از آن لازم است
خصوصا در شیر غیر ماکول اللحم و اما نجس العین مثل کافر و سگ و خوک پس هیچیک از اینها

پاک نیست خواه در حال حیوة و خواه در حال ممات چه از اجزائی بوده باشد که حیوة در آن
قرار گرفته باشد و چه غیر اینها باشد پنجم خون حیوانیکه خون جهنده دارد هر چند از رگ
نباشد چه حلال گوشت و چه حرام گوشت و خون ماهی و خون هر حیوانیکه خون جهنده
ندارد پاک است و خون پشه در حینیکه از بدن انسان میخورد و هنوز جزء بدن پشه محسوب
نیست احتیاط در او لازم است و همچنین پاک است خونیکه از غیر حیوان مانند درخت معروفی
که در روز عاشورا از آن خون میاید و از این قبیل است خونیکه در واقعهٔ جناب سید الشهدا
علیه السلام دیده شده و همچنین خونیکه از جملهٔ آیات حضرت موسی بن عمران ع پاک است
و اما خون علقه که منشا صورت حیوان است نجس است و خون تخم مرغ محکوم بنجاست و وجوب
اجتناب است و خونیکه بعد از تذکیهٔ حیوان ماکول اللحم یا غیر ماکول اللحم در بدن آن میماند
هر گاه بعد از بیرون رفتن خون بقدر متعارف باشد پاک است بشرط آنکه در جزء حلال شده
باشد چون گوشت اما آنچه در غیر آن باشد چون سپرز پس آن محل اشکال است و بهتر اجتناب
و هر گاه خونیکه عادت به بیرون آمدن در وقت تذکیه قرار گرفته باشد از آن خارج
نشود نجس است بسبب مخلوط شدن با خون دیگران را هم نجس میکند و بهتر اینستکه از
خون باقی مانده در بدن غیر ماکول اللحم بعد از خروج خون متعارف اجتناب نمایند و در
طهارت خون تخمی که در زمان تذکیه در شکم مادر بوده اشکال است و بهتر اجتناب است
چنانچه طهارت در حال جاری شدن خون از محل ذبح داخل شکم حیوان مذبوح شده
و در آنجا مانده محل اشکال است بلکه اجتناب از آن لازم است و هر گاه حال خون از باب
طهارت و نجاست مشتبه شود مثل اینکه حال مشتبه بشود که از صاحب خون جهنده است
یا غیر آن یا آنکه مشتبه بشود که از خون باقی مانده در بدن حیوان بعد از بیرون رفتن
خون تذکیه است یا غیر آن پاک است و بهتر اجتناب از آنست ششم و هفتم سگ

وخوک است هرگاه آبی نباشد پس هر جزئی از انها چه حیوة در ان حلول بکند یا نه مانند
مو و ناخن و همچنین لعاب دهن و شیر و سایر فضلات انها همه نجس است واما سک و
خوک آبی پاک است **هشتم** شراب از انگور باشد یا غیر ان پس هر مست کننده که در اصل
روان باشد نجس است واما بنک و چرس و مانند انها از هر چیز یکه در اصل روان نباشد هر چند
او را ممزوج با آب کنند پاک است اگر چه با آب بجوشد و آب انگور که جوش بیاید خود بخود
یا باتش یا بغیره ملحق بشراب است **نهم** فقاع و ان شراب مخصوصی است که غالباً از جو
درست کنند نیست و او را میگذارند تا در ان غلیان و جوششی حاصل شود و غیرها الشعیر نیست
که معمول الاطبا است **دهم** کافر و ان کسی است که بر غیر دین اسلام باشد مانند یهود و نصاری
و مجوس و دهری یا انکه با اختیار اسلام انکار ضروری دین اسلام نماید یا ضار شود از او کفر
یا در گفتاری که ان اقتضا کفر او نماید مثل سوزانیدن قران یا العیاذ بالله ناسزا گفتن بیکی از اهل
بیت عصمت علیهم السلام و جمیع اقسام کفار از حربی و ذمی و خارجی و غالی و ناصبی و مرتد خواه
فطری و خواه ملی و غیر ایشان نجس میباشند **یازدهم** عرق جنب از حرام است خواه در وقت جمع
جنابت باشد یا بعد از ان خواه از مرد باشد و خواه از زن از زنا باشد یا لواط یا وطی بهیمه
یا غیر انها از انچه حرمتان ذاتی است بلکه اظهر عدم فرق است مابین حرمت ذاتیه و عرضیه مثل
وطی حائض و وطی در روزه ماه مبارک مثلاً **دوازدهم** عرق شتر جلال است و احتیاط
نمودن از هر حیوان جلال خوب است اگر چه واجب نیست و نجاسات منحصر در این دوازده چیز
بنا بر اصح و غیر انها مانند روباه و خرگوش و موش و چلپاسه و عقرب و سوسمار و ولد الزنا
و مخالفین پاک است و بهتر اجتناب است از جمیع و آهن پاک است بی اشکال و مستحب است
بعد از استعمال ان در ناخن گرفتن و سر تراشیدن اینکه محل را با آب مسح نمایند **سؤال**
مطهرات چند چیز است **ج** مطهرات پانزده چیز است **س** احکام مطهرات را مفصلاً بیان

فرمایند **ج** اول از انها آب است و ان یا مطلق است یا مضاف لکن مضاف نه رفع حدث
میکند نه خبث یعنی غسل و وضو با او نمیشود و نجاست را هم پاک نمیکند و نجس میشود
بمحض رسیدن نجاست باو اگر چه بقدر کر یا زیاده بر باشد واما آب مطلق پس ان پاک میکند هر چیز
را مگر انکه قابلیت پاک شدن را نداشته باشد مثل میته و نجس العین و شبه اینها **دوم**
زمین و ان پاک میکند کف پا و زیر کفش را خواه از چرم بوده باشد یا از چوب بوده باشد
یا غیر اینها اگر براه رفتن ازاله عین شود یا بمالیدن بزمین یا بغیر اینها پس بهر قسمی که عین زایل
شود پاکی حاصل میشود و هرگاه پیش از راه رفتن و مالیدن عین نجاست زایل شود همین
مس نمودن بزمین کفایت نمودن در تطهیر مشکل است بلکه لابد است از مشی و یا مسح یعنی مالیدن
بزمین و همچنین است حکم نجاست غیر جرمیه که از اصل عین ندارد مثل بول و آب متنجس که
خشکیده باشد و فرق نیست در زمین مابین خاک و سنگ و غیر اینها از چیزها یکه در زمین
کف میشود و معتبر است پاک بودن زمین و اینکه تر نباشد بقسمیکه رطوبت از ان بکف پا
تعدی نماید و اندک نم داشتن ضرر ندارد اگر چه بهتر انست که زمین خشک باشد و اگر
کسی بپشت پا یا بدو زانو یا بکف دستها راه برود حکم پا را دارد و همچنین هر چیزی که حفظ دست
یا زانو بان نماید پس در باره صاحبان حکم کفش را دارد و زمین ان را پاک میکند و نعل چهار
پایان و نه چوبی را که بریده پا بجای پا میبندد زمین پس از زوال عین او را پاک میکند
و نه عصای کور یا سر نیزه اینکه بعصا نصب مینمایند بزمین پاک نمیشود و انچه از اطراف که
حقیقت پشت پا است لیکن نزدیک از کف پا و حواشی انست زمین انرا پاک میکند و انچه در
این باب لازم است زوال عین نجاست است در نجاست عینیه مثل غایط واما غیر عینیه
مثل بول که خشک شده باشد انچه لازم است همین مسح یا مشی است چنانچه گذشت و
اجزاء ریزه که غالباً بغیر از آب رفع نمیشود بر طرف کردن انها واجب نیست همچنانکه حکم در

لکن تجاسات معلوم نیست ظم طبا

در نجاست ان اشکال است ولکن نماز با ان نخوانند ظم

احوط اقتصار است بر نجاستیکه حاصل شده باشد از راه رفتن بر زمین نجس ظم طبا دام ظله

بلکه باید عرفا صدق مشی کند ظم طبا

در این و در انچه حفظ دست و زانو کند و در نعل دابه و چوب پا بریده اشکال است ظم طبا

کتابخانه آستان قدس
ویژه کتاب

سیم از مطهرات افتاب

استنجا بغیر اب نیز اینست وبهتر زایل نمودن انها است وهمچنین چیزیکه از اجزاء زمین که در کف
پا و بر کفش باقی میماند بعد از راه رفتن ومانند ان ازاله ان لازم نیست احتیاط نمودن بهتر است
سیم افتاب است وان پاک میکند زمین وعمارات ودر وپنجره واودرخت ومیوه وگیاه و
مانند انها از هرچه منقول نباشد حتی ظروفیکه نصب نموده باشند در زمین وشبه ان و
پاک نمیکند از منقولات غیر حصیر وبوریا را وفرقی در اعیان نجاسات نیست پس هرچه از
مذکورات که عین نجاست در ان نباشد وافتاب ان را بتابیدن بخشکاند پاک میشود
وهمینکه گفته شود که محل باافتاب خشک شد کفایت در تطهیر ان میکند هرچند بدن
باد وگرمی هوا را در ان مدخلیت هم داشته باشد وبهتر انستکه چنان بخشکد که هیچ اثری
از رطوبت باقی نماند واگر در زمین نجس رطوبتی که بدست سرایت نماید نمانده باشد و
افتاب بر ان بتابد وباقی رطوبت را بخشکاند پاک نمیشود وبایست در زمان تابیدن افتاب
بر ان رطوبتی در ان باشد که سرایت بغیر محل نماید ومدار بر صدق عرفی است واگر عرفا
بگویند که افتاب او را خشکانیده کفایت میکند وخشکیدن بگرمی افتاب که بر نزدیکی محل
نجس تابیده باشد وهمچنین افتاب در زمان ابری که مانع از تابش ان باشد کفایت نمیکند
وپس از انکه افتاب ظاهر زمین را بخشکاند انچه را که از باطن متصل بظاهر باشد ودر
این تابش افتاب بخشکد پاک میشود وهمچنین است حال در مثل دیوار وشبه ان هرگاه
باطن متصل بظاهر باشد مثل پاره از دیوار ها که صندوقه مینامند پس خشکیدن طرف که
افتاب بر خود ان نتابیده لکن بواسطه تابیدن بر طرف دیگر خشک شده انرا پاک نمیکند
ومنقولاتیکه در اصل از زمین بوده لکن بالفعل نقل شده از ان مثل کوزه وتسبیح ومهر
ونگین با افتاب پاک نمیشود وانچه از زمین است واز ان شمرده میشود چون ریگ
وپاره سنگ ومانند انها از هرچه قابل نقل باشد لکن بالفعل از غیر منقولات شمرده

چهارم از مطهرات استحاله

میشود با افتاب پاک میشود چهارم از مطهرات استحاله است وان عبارت است از اینکه جسم
نجسی برگردد بیکی از اشیاء طاهره پس هر نجسی که بسوختن خاکستر یا دود یا بخار شود پاک میشود
خواه ان نجس در اصل نجس باشد یا بسبب ملاقات با نجاست نجس شده باشد وبخاریکه از چیز
نجس برخیزد پاک است اگرچه ان بسبب سوختن با اثر نباشد وعرقیکه از ان بهم رسد نیز
پاک است وهرگاه چوب نجس بسوختن ذغال شود یا خشت خام نجس بپختن اجر شود یا سفال
نجس بپختن اهک یا گچ شود هیچ یک پاک نمیشود وبر نجاست خود باقی است وپاک بودن ذغال
خالی از قوت نیست وهر حیوانیکه از نجس بهم رسد مثل کرمیکه از غایط انسان متولد شود پاک است
همچنانکه حیوانیکه اصل او از خون ومنی بوده پاک است واگر اب نجس را حیوانیکه حلال
گوشت است بخورد وان اب منقلب ببول یا عرق یا لعاب شود پاک میشود همچنانکه اگر
غذای نجس بخورد وسرگین شود پاک است واز این قبیل است میوه وسبزی وخیار وهندوانه
وشبه اینها هرگاه باب نجس بعمل امده باشند پس همه پاک است وسگیکه در نمکزار بیفتد
ونمک شود پاک میشود پنجم ذهاب ثلثین یعنی انگوریکه بجوش بیاید ودو ثلث ان
برود ویک ثلث ان بماند واعتبار ان یا بوزن یا بکیل است خواه باتش وخواه با افتاب باشد
پاک است ومدار در انچه ذکر شد از رفتن دو ثلث بر صدق عرفی است پس همینکه عرفا
بگویند که دو ثلث ان رفته است کفایت در حکم بحصول طهارت میکند ششم انتقال است
پس هرگاه نجس اصلی یا عارضی در حیوان پاکی یا غیر حیوان قرار گیرد چنانکه از اجزاء ان بشود
بانه بسبب انتقال پاک میشود واز این قبیل است اب نجسی که بول حیوان ماکول اللحم شده
یا در خیار ومانند ان کشیده شده باشد پس همینکه بول حیوان پاک یا اب خیار وخربزه
وهندوانه گفته میشود پاک است واگر پس از انتقال نسبت داده نشود بانچه در او
قرار گرفته مانند خونیکه از زالو میکیدن از بدن انسان میکشد که انرا خون زالو نمیگویند

در بیان ششم از مطهرات انتقال

در این حال نجس است و همچنین لازم است احتیاط از خون پشه در حال مکیدن از بدن انسان و همچنین نجس است هرگاه شک در نسبت حاصل شود **هفتم** اسلام اوردن کافر است پس او را پاک میکند و فرقی در اقسام کفار نیست مگر مرد مرتد فطری که اسلام او را پاک نمیکند بخلاف مرد مرتد ملی و زن مرتده از فطره اسلام بلی توبه مرتد فطری در باطن قبول میشود نسبت بخودش در باب صحت نماز و نحو ان و کسانیکه از مسلمین شمرده میشوند لیکن انکار پاره از ضروریات نموده اند بجهت پاره از شبهات نه با علم بفساد معتقد خود مانند طوایف جبریه و مفوضه و صوفیه حکم مرتد فطری بر ایشان جاری نیست و اگر توبه کنند یعنی رجوع بسوی اعتقاد مسلمین و عدول از عقاید فاسده نمایند سبب پاک شدن از برای احکام خود و سایرین میشود و اسلام پاک میکند مو و ناخن و اب دهن و شیر و سایر رطوبات فضلیه صاحب خود را و هرگاه قبل از اسلام بدن او ملاقات با نجس دیگر کرده باشد در سبب شدن اسلام از برای پاک شدن نجاست عرضیه اشکال است مادامیکه عین نجاست باقی است و اگر عین نجاست باقی نیست اظهر اینستکه پاک میشود و انچه را قبل از اسلام با رطوبت ملاقات نموده هرچند جامها بدنش باشد باسلام اوردن پاک نمیشود بلی در جامهٔ بدنش حکم بطهارت خالی از قوت نیست اگرچه احوط اجتناب است **هشتم** تبعیت است مانند تبعیت طفلی که پدر یا جد یا مادر او اختیار اسلام نموده باشد پس ان طفل نیز پاک میشود و همچنین پاک میشود طفلی که او را مسلمی اسیر کرده باشد و پدر یا مادر یا یکی از اجداد و جدات با او نباشد و پاک میشود بتبعیت کنار چاهی که اب ان نجس شده و اب نجس ان را کشیده باشند پس انچه از اطراف چاه و ریسمان و دلو و بدن ابکش و رخت او که بجهت بکشیدن نجس شده باشد بعد از پاک شدن اب چاه پاک میشود مگر انکه اب چاه که بمواضع مذکوره رسیده باشد پس

نجاست متغیر شده باشد پس در اینصورت اقوی عدم جریان حکم تبعیت است و ظرف شراب پس از سرکه شدن ان بالتبع پاک میشود و همچنین ظرف اب انگور و انچه در شراب و عصیر پیش از پاک شدن ریخته باشند پس از پاک شدن انها نیز بالتبع پاک میشود و بهتر اجتناب از بدن و جامهٔ شیره پزی و همچنین الات شیره پزی بعد از ذهاب ثلثین پاک میشود نیز پاک میشود الات غسل دادن میت از تخته که در زیر اوست و کهنه که بران میان از زند و جامهائیکه در انها او را غسل داده باشند و دست غسل دهنده و بهتر اینستکه دست غسل دهنده در غیر ان جاری نباشد پس اگر رخت غسل دهنده در غیر ان جاری نباشد پس اگر رخت غسل دهنده و یا بدن او نجس شده باشد انرا تطهیر نماید و عرقیکه از شتر جلال پیش از استبراء بیرون امده بعد از استبرا پاک میشود بشرطاینکه منفصل از او نباشد و حکم در تبعیت مخصوص نیست بانچه ذکر شد بلکه در هرچه سیرت قطعیه بان قائم شده جاری است **نهم** زوال عین نجاست از بدن حیوان صامت زنده مطلقا خصوص باطن ایشان چون سوراخ بینی و فضای دهن و مانند اینها **دهم** غیبت پس هرگاه بعد از یقین نجاست بدن انسانی یا نجاست رخت یا فرش یا ظرف یا سایر چیزهای متعلقه باو غایب شود و احتمال این برود که پس از غیبت ان نجس را پاک کرده باشد حکم بطهارت ان میشود خواه الشخص مبالات در امر دین باشد یا نه بلکه اقوی اینستکه کفایت میکند با غیبت مجرد احتمال پاک شدن اگرچه الشخص عالم بنجاست نباشد اگرچه احوط اعتبار علم بنجاست و قصد و استعمال از او است بر وجهیکه علامت طهارت بشود و فرقی نیست ما بین انکه غایب شونده عاقل و بالغ باشد یا نه نظر بمذهب یا فتوای خود یا بتقلید مجتهد انرا نجس بداند یا نه و در صورت ثانیه احوط اجتناب است و از این قبیل است غیبت سنی که قائل بنجاست پاره از نجاسات نیست با علم بملاقات او بان نجاست و احتمال طهارت و احوط اجتناب است

ولکن حکم غیبت در نادر نیز بکوری و غایب شدن شخص از رخوت و توابع خود جاری
نیست بلی هرگاه فروش یا ظروف و از توابع شخص دیگر هم محسوب شود در چنین وقتی بغیبت
ازان شخص حکم بطهارت میشود و ازاین بابست فروش و ظروفیکه در تصرف زن و خدمتکار است
پس بعد از غیبت ایشان و احتمال تطهیر حکم بطهارت میشود **پانزدهم** سنگ و کهنه استنجا
و نحوان و تفصیل ان در استنجاء مخرج غایط خواهد امد **دوازدهم** استبرا و بان حکم
بطهارت رطوبت مشتبه ببول و منی میشود و اگر استبراء نکرده نجس است **سیزدهم** جدا
شدن غساله و ان پاک کننده است رطوبتی اگر باقی میماند بعد از فشردن **چهاردهم**
بیرون امدن خون از محل ذبح کردن حیوان یا محل نحر نمودن شتر بقدریکه متعارف است از
ان رفته باشد و بان حکم بطهارت خون باقی مانده میشود در حیوان ماکول اللحم و در حیوان
غیر ماکول اللحم احوط بلکه اظهر نجاست خون باقی مانده است لکن در اعضاء غیر ماکوله مثل
سپر و احتیاط خوبست و واجب نیست **پانزدهم** استبراء حیوان جلال که در اصل حلال
گوشت باشد پس همینکه از نجاست خوردن ان زمانی گذشت و از نجاست خوار نگفتند
بول و فضله اش پاک است اگرچه بهتر باز و ال اسم جلال استبراء ان حیوان است که مدتیکه
در اخبار از برای هر یک از حیوانهای نجاست خوار وارد شده است **سؤال** احکام
بیت الخلاء رفتن و اداب انرا بیان فرمایید **ج** واجب است در حال تخلی بلکه در جمیع احوال
پوشانیدن عورت از هر بینندهٔ محترمی غیر از زن و کنیز یکه در حبالهٔ دیگری نباشد
چه ان بیننده مسلم باشد چه کافر عاقل باشد یا دیوانه بالغ باشد یا طفل ممیز و کفایت
میکند پوشانیدن عورت بدست و نحوان از هر چیزیکه حاجب بشره ان بوده باشد و بهتر
پوشانیدن از ناف تا بزانو است و ازان بهتر پوشانیدن تا میان ساق است و ازان بهتر
پوشانیدن همه بدن است در حال تخلی یعنی در مکانی باشد که هیچکس او را نه بیند

در بیان احکام تخلی

در بیان احکام و اداب تخلی

س آیا جایز است نظر کردن بعورت زن خود و کنیز خود که او را بشوهر نداده باشد **ج**
بلی جایز است بلکه از برای زن و کنیز نیز جایز است نگاه کردن بعورت شوهر و اقای خود
س نگاه کردن هر مکلفی بعورت غیر جایز است یا نه **ج** حرام اگرچه او مکلف بپوشانیدن
عورت خود نباشد مثل دیوانه و نحوه بلکه جایز نیست نگاه کردن بعورت طفل ممیز **س** آیا
بر عورت طفل غیر ممیز جایز است نظر کردن یا نه **ج** بلی جایز است **س** عورت عبارت از
چیست **ج** عورت مرد عبارت است از ذکر و خصیتین و دبر و عورت زن عبارت است
از فرج و دبر و غیر انچه مذکور شد از عورت نیست حتی رانها و انچه مابین دبر و بیضتین است
و موئی که بر کنار عورت میروید عورت نیست **س** نشستن در حال تخلی روی بقبله یا
پشت بقبله چه صورت دارد **ج** بر مکلف حرام است بلکه در حال استنجا و حال استبرا علی
قول هم اگرچه اوجه در این دو حال علی الاطلاق است **س** آیا فرقی هست در حرمت استقبال
قبله و استدبار ان مابین صحراء و غیره یا نه **ج** بلی فرقی نیست در محل **س** تطهیر مخرج
بول چه نحو است **ج** معین است در حال استنجا شستن مخرج بول را باب و واجب است که
از او دو دفعه بشوید اگرچه تجاوز نکرده باشد از محلی که عادت بر نجس شدن ان قرار
گرفته است و بهتر ان است که سه دفعه بشوید و همچنین لازم است در حال شستن
اب بقسمی مستولی بر بول بشود که رطوبت بول مستهلک شود **س** آیا فرقی هست در
حکم مذکور میان مرد و زن و خنثی یا نه **ج** بلی فرقی نیست میان کسانیکه بول ایشان
از سوراخی معتاد عامهٔ ناس بیرون میاید چه این سوراخ اصلی باشد چه عارضی **سؤال**
کسیکه ختنه نشده و پوست سر حشفه او را گرفته باشد چکند **ج** اکتفا بشستن ان
پوست میکند و بیرون اوردن حشفه هم لازم نیست اگرچه متمکن هم بوده باشد
ازان **س** تطهیر مخرج غایط را بیان فرمایید **ج** مخیر است میان انکه انرا باب بشوید یا

بسنگ و کلوخ و کهنه و امثال اینها بشرط انکه نجاست از محل معتاد تعدی ننموده باشد
لکن باب شستن افضل است س اگر نجاست از محل معتاد تعدی فاحش کرده تکلیفش چیست
ج معین است شستن باب و غیر ان مجزی نیست س ایا حدی برای شستن غایط هست
یانه ج در غایط حدی نیست مگر اینقدر بشوید که محل از نجاست پاک شود و اثری از اجزا
غایط نماند بلی باقی ماندن رنگ و بوی ان در محل عیب ندارد س استنجا بسنگ و نحو ان
عددش چند است ج باید بسه عدد باشد اگرچه بکمتر از ان زایل شود س هرگاه محل بسه
عدد پاک نشود چکند ج اینقدر زیاده استنجاء کند تا پاک شود س هرگاه سنگی سه پهلو
باشد یا اگر با سی در هر دفعه یک گوشه یا یک پهلوی انرا استعمال کند کفایت میکند یانه
ج بلی اقوی عدم کفایت است س ایا استنجاء بغیر اب زایل نمودن عین نجاست کافیست
یانه ج بلی کافی است و اجزاء ریزه که بعد از دقت نظر ماندن ان معلوم میشود ضرر ندارد
س ایا معتبر است پاک بودن جسمی که بان استنجا میکند یانه ج بلی اگرچه بشستن ان با
و جایز نیست در این باب استعمال اعیان نجسه چون قطعه از پوست میته مثلا و هرگاه
استعمال کند معین میشود شستن محل را باب و استعمال سنگهای پاک و امثال ان بعد از
این کافی نخواهد بود س جایز است استنجا باستخوان و سرگین یانه ج جایز نیست و اگر استنجا
کند مورث طهارت محل نمیشود چنانچه جایز نیست استعمال اجسام محترمه مثل تربت مشاهد
مشرفه و اوراق کتب شرعیه و پاره از جامه کعبه معظمه و نحو ان و گاه میشود که بعضی
از انها موجب کفر میشود س اگر اقدام بر معصیت نموده و استعمال کند محل پاک است یانه ج
بلی پاک میشود اگر بنحوی نبوده که موجب کفر شود س کیفیت و آداب و سنن و مکروهات
تخلی را بیان فرمایید ج مستحب است که در وقت داخل شدن پای چپ را پیش گذارند
و در بیرون آمدن پای راست را و سنت است بسم الله گفتن و بهتر از ان چیزیست که در

اخبار وارد شده و سر پوشیدن و استبرا و تمام خواندن نزد استنجا س مکروهات در
حال تخلی را بیان فرمایید ج مکروه است نشستن تخلی در کنار راه و کنار نهر و چشمه و محل افتادن
میوه ها و قافله انداز و در میخانها و رو بآفتاب و ماه و رو بباد بول کردن و در زمین صلبه
صلب و در سوراخ حیوانات و در آب چه ایستاده و چه جاری و در جاییکه باعث لعن کردن
شخص بشود و خوردن و آشامیدن در حال نشستن و مسواک کردن در حال تخلی و استنجا کردن
بدست راست و دست چپ اگر انگشتری در ان باشد که نقش ان اسماء الله باشد و سخن گفتن
مگر بذکر خداوند و خواندن آیه الکرسی و بلند کردن مرد بول خود را یعنی رو بیالا بول کردن
و از بلندی مثل بام بول کردن و تخلی میان قبر یا میان قبور نمودن و زیاد نشستن در خلا و با
خود داشتن نقره سکه دار مگر انکه بسته باشد س ایا ابیکه در حال استنجاء از محل جدا میشود
پاک است یانه ج بلی پاک است بشرط تعدی نکردن از محل که عادت بر آلودگی ان قرار گرفته
و فرقی نیست در محل مذکور ما بین غساله استنجاء از غایط و غیر ان س ایا جایز است باب استنجا
وضو و غسل یانه ج جایز نیست اما ازاله نجاست بان میتوان نمود هم چنانکه جایز است
وضو ساختن حائض و غسل کردن از غیر احداث بان و معتبر است در حکم بطهارت اب غساله
استنجا دو چیز **اول** انکه متغیر بنجاست در بو و رنگ و مزه نجاست نشده باشد و اجزا بعضی
که در زمان استنجا باب از محل جدا میشود باب منجس نمیکند مگر انکه اب را متغیر نماید **دوم**
نجاستی از خارج باو نرسیده باشد و از این قبیل است نجاستیکه از محل تعدی کرده باشد
و اگر ملاقات نماید باب غساله یا یک چیزی در چنین صورت اجتناب از ان لازم است
س اگر غایط از مخرج تعدی نکرده لکن در وقت استنجا با حجار و کلوخ تعدی کند چه صورت
دارد ج اگرچه در غالب بغیر همین نحو استنجا میسر نباشد دور نیست که تعدی ضرر نداشته
باشد و الا مشکل است س اب ظاهر هرگاه مشتبه شود بنجس ایا رافع حدث و خبث هست

یانه ج اگر شبهه محصوره باشد رافع هیچیک نیست مگر انکه خبث را بهر یک از دو اب مشتبه
بشوید س اگر مشتبه شود اب مطلق بمضاف رافع حدث و خبث هست یانه ج رافع نیست
مگر اینکه مکرر کند عمل را از ان درحالیکه بجز این اب متمکن نباشد از جهت حدث س اگر
مشتبه شود اب مباح باب غصبی چه صورت دارد **جواب** حرام است استعمال ان
حتی در صورت انحصار و رافع حدث هم نخواهد بود اگرچه مکرر کند لکن اگر مرتکب شود
در ازاله خبث طهارت بان حاصل میشود اگرچه ضامن است س ایا واجب است در
تطهیر مخرج بول دست مالیدن یانه ج واجب نیست مگر انکه ان بول خشک شده
باشد یا انکه مخلوط بمذی یا وذی شود که در این حال باید دست بمالد تا علم بازاله
بهم رساند بلکه در صورت شک در خروج وذی یا مذی نیز بهتر دست مالیدن است
سؤال اب قلیل مطلق بمجرد ملاقات نجس میشود یانه ج بلی نجس میشود بمجرد ملاقات
نجاست مگر اب ابریق و نحو ان در حال ریختن بر چیز نجس جزئیکه متصل است بجزء وارد بر نجس
در حال ورود بشرطیکه ورود بطریق تسنیم باشد یا تسریح شبیه بتسنیم س اب کر اگر متغیر
شود در رنگ یا بوی یا طعم ان بحلول چیزی در ان که عین نجاست در ان چیز حلول کرده نجس
میشود یانه ج بلی نجس میشود بشرطیکه تغییر از نجاست باشد نه از متنجس س ایا استبرا
کردن بعد از بول یا بعد از خارج شدن منی واجب است یانه ج واجب نیست بلکه مستحب است
لکن خاصیت ان انست که اگر بعد از بول یا خارج شدن منی استبرا کرده و رطوبت خارجه
که مشتبه شود و معلوم نباشد که بول است یا غیر ان پاک است و ناقض طهارت نیست
بخلاف رطوبتی که پیش از استبراء بیرون اید که محکوم ببول است مگر انکه یقین نماید که از
بول چیزی در مجاری ان باقی نمانده بود پس در این حال انچه بیرون اید پاک است **سؤال** بلل
مشتبهی که از دیوانه یا کسیکه در خواب است پیش از استبراء بیرون بیاید پاک است یانه

ج محکوم بنجاست است و فرقی نیست در اشتباه حال بلل انکه اختبار نماید و تشخیص بدهد
یا انکه متمکن از اختبار ان بواسطه تاریکی یا غیر ان نشود س ایا استبراء ساقط است در حق
کسیکه بسبب باد حرکت نمودن و طول زمان قاطع شود که در مجاری بول چیزی باقی نمانده
یانه ج سقوط ان بعید نیست س کسیکه حشفه او را بریده باشند یا انکه تمام ذکر او را بریده
باشند استبراء از ان ساقط است یانه و بر فرض عدم سقوط بچه نحو باید استبراء نماید و ایا
شرط است در استبرا مباشرت خود شخص یا نه بلکه به فعل غیری نیز حاصل میشود **جواب**
استبرا ساقط نیست از کسیکه یا تمام ذکر یا حشفه را بریده باشند پس احکام استبراء نیز در حق او
ثابت است بلی اگر حشفه را بریده باشند بدل فشار دادن حشفه همان سر ذکر را سه
دفعه بنحو مذکور فشار میدهد و اگر تمام ذکر را بریده باشند اکتفا مینماید بهمان مسح نمودن
ما بین مقعد و ذکر سه مرتبه و اقوی عدم اعتبار مباشرت است بلکه بفعل غیر مثل زن و کنیز
نیز استبرا حاصل میشود س اگر کسی بول کند و بعد وضو بسازد و بعد از وضو بللی ظاهر شود
نداند که بول است یا غیر ان و شک دارد که ایا استبراء نموده بود بعد از بول یا نه چه
صورت دارد ج حکم کند که بول است مثل غیر مستبری پس وضو باید بسازد و نماز را بعمل اورد
و همچنین است هرگاه در اثناء نماز بلل مشتبه ظاهر شود بالجمله در صورت شک در استبرا باید
حکم کند که استبرا نکرده است س استبراء در حق زنان نیز ثابت است یانه **جواب**
استبرا در حق زنان نیست و سزاوار است که بعد از بول فی الجمله ارام گیرند و تنحنح
نمایند و فرج خود را بطرف عرض فشار بدهند و بلل مشتبه خارجه از ایشان پاک است
و ناقض طهارت نیست اگرچه رعایت امور مزبوره را ننمایند س کیفیت استبراء از
بول را بیان فرمایید ج استبرا کردن از بول بر سه قسم است و بهتر از ان سه قسم اینست
که از دم سوراخ مقعد تا بیخ ذکر سه دفعه دست بکشد بقسمیکه انچه در میان مانده

در بیان احکام متعلقه بوضوء

بمجرای ذکر داخل شود و بعد انکشت بزرک پشت زهار و انکشت وسط را زیر قضیب بکذارد و بقوت سه مرتبه تا سر قضیب بکشد و بیاورد تا انچه در میان ان مجری باشد حرکت نماید بعد از ان سه دفعه حشفه را فشار داده ان را مانند دوشیدن بقوت بکشد تا هر چه در حشفه رطوبت بوده باشد بیرون بیاید **س** امور یکه واجب است وضوء از برای ان چند چیز است **ج** چهار چیز است **اول** نماز واجب در حکم انست اجزاء منسیه و سجود سهو و نمازهای احتیاطیه **دوم** طواف واجب است و شرط است وضوء در صحت هر یک از این دو بلکه شرط است وضوء در صحت هر نماز مستحبی نیز **سیم** مس کتابت قران و اسم جلاله و اسما و صفات خاصهٔ خداوند عالم که واجب بالاصاله باشد مثل در اوردن ان از چنک کافر یا از مزبله نعوذ بالله یا بالعرض مثل نذر و شبه ان **چهارم** نذر و عهد و قسم **سؤال** موجبات و مبطلات وضوء چند چیز است **جواب** دوازده چیز است **اول** بول **دوم** غایط **سیم** ریح چه باصدا باشد یا بی صدا لیکن ضرر ندارد بادیکه از فرج زنان بیرون بیاید **چهارم** خواب که غالب شود بر چشم و کوش **پنجم** دیوانکی **ششم** بیهوشی **هفتم** مستی **هشتم** رطوبت مشتبه که بیرون بیاید از حشفه در حال استبرا نمودن از بول یا پیش از ان چه فاصله در میان بول و رطوبت باشد یا نه **نهم** استحاضه خواه قلیله باشد یا کثیره یا متوسطه **دهم** حیض **یازدهم** نفاس **دوازدهم** مس میت و اما جنابت اکرچه ناقض و شکننده وضوء هست لیکن موجب غسل فقط است و بان غسل نماز و نحوان را بعمل میاورد بدون وضوء و اما در هر یک از استحاضهٔ کثیره و متوسطه و حیض و نفاس و مس میت اکرچه لازم است غسل لکن بغسل تنهائی نماز نمیتواند بکند بلکه لازم است وضوء نیز از برای نماز **س** ایا واجب است تقدیم وضوء بر اغسال مزبوره یا انکه مخیر است در تقدیم و تاخیر **ج** تقدیم وضوء بر غسل اجدا

در بیان حقیقت و ماهیت وضوء

علی الاظهر **س** ایا مدار در حصول هر یک از نواقض مذکوره بر علم است یا بر ظن **ج** مدار بر علم است لکن بهتر در صورت ظن بلکه در شک باطل کردن وضوء و اعاده کردن انست **س** حقیقت وضوء را تفصیلا بیان فرمائید **ج** حقیقت وضوء شستن روی و شستن دستها و مسح سر و مسح پاها است اما روی پس واجب است شستن ان بحسب طول از اول رستنکاه موی سر تا باخر زنخ و بحسب عرض بقدری است که فرا کیرد ان را انکشت بزرک و انکشت میانی و هر چه داخل در این حدود باشد شستن ان لازم است و انچه بیرون باشد واجب نیست خواه از دو طرف شقیقه باشد یا از عذار که ان اخر شقیقه است بلی لازم است داخل نمودن قدری از خارج حدود را تا یقین بشستن تمام روی حاصل شود بلکه اندکی از باطن دماغ و مطبق شفتین یعنی ظاهر لبها را بشوید و داخل چشم از بواطن محسوب است و شستن لازم نیست و مدار در رستنکاه موی و در انکشتان بر مستوی الخلقه است و واجب است که در شستن شروع باعلی نماید همراه اب بر روی خود از پائین ببالا جاری ساخت و در نیت خود قرار داد که اول شستن روی از اول سر از پر شدن اب از اول پیشانی باشد وضوء صحیح است و همچنین بی عیب است هرکاه تمام روی را بیکبار در حوض و مانند ان فرو کند لکن در قصد خود ابتدا روی را اول شستن قرار دهد و ما بقی را در عقب ان و واجب نیست شستن بشره که موی ریش ان را پوشانیده باشد مکر موی تنکی که بشره از زیر ان نمایان است در اینحال لازم است شستن و حکم ابرو و مژه حکم ریش است در شستن **دوم** واجب است شستن دستها از مرفق که محل اجتماع استخوان بازو و دست است و محل جمع شدن این دو استخوان باید شسته شود بلکه لازم است داخل نمودن چیزی از بازو تا یقین بشستن تمام مرفق حاصل شود و واجب است ابتدا نمودن بشستن مرفق بنحوی که در ابتدا شستن روی ذکر شد و همچنین

لازم است شروع نمودن از بالای مرفقها اینکه سر از زیر بشوید و هرگاه عکس نماید وضوء باطل است وکسیکه بعضی از دستش را بریده باشد اکتفاء مینماید بشستن سایر اعضاء و بهتر انست تمام بازو را بجای دست بشوید وکسیکه در زیر مرفق او دست دیگری باشد یا انکه زیاده بر خلقت اصلیه انگشت داشته باشد یا انکه گوشت زایدی بر دستش روئیده باشد همه را باید بشوید واحوط شستن موی دستها است و واجب نیست پاک نمودن زیر ناخن اگر از قدر متعارف صحرانشینها بلندتر نباشد و اگر چرک ظاهر بشره را گرفته باشد بواسطهٔ گرفتن ناخن انرا پاک مینماید و واجب است در شستن هر یک از رو و دستها انکه باقی نماند مقداری از ان اگرچه بقدر جای موی باشد س ایا واجب است دفع چیزی که مانع از رسیدن اب ببشره است یا نه ج بلی زایل نمودن مانع لازم است یا انکه حرکت میدهد مانع را از مکان خود تا اب تمام محل وضوء را فرا گیرد سیم واجب است مسح پیش سر بمقداریکه در عرف مسحش بنامند سؤال چه مقدار مسح پیش سر کافی است ج انکه در عرف مسحش نامند و بهتر رعایت مقدار عرض یک انگشت است و بهتر از ان مقدار عرض سه انگشت است س فرقی هست در مسح مابین مرد و زن یا نه ج فرقی نیست لکن مستحب مؤکد است برای زنها در مسح وضوء بجهت نماز صبح برداشتن چیزیکه سر خود را بان پوشیده اند و کمتر از این است در تأکد استحباب بجهت نماز مغرب و مجزی است و دادن سایر نمازها داخل نمودن انگشت خود را در زیر مقنعه و نحوان س ایا لازم است مسح نمودن برابر پیشانی را یا نه جواب لازم نیست بلکه جایز است بر هر موضعی که از پیش سر باشد و پیش سر چه قدر است ج ربعی است که در پیش سر واقع شده و سه ربع دیگر عقب سر است و دو پهلو که منتهی میشود بحد گوشهای ان س ایا جایز است سر از زیر مسح کردن و بعکس ان یا نه ج بلی جایز است و ترک عکس احوط است س اگر موی در محل مسح روئیده باشد مسح

بران جایز است یا نه ج اگر از حد خود که در پیش سر است بیرون نرفته باشد جایز است و هرگاه از حد خود بیرون رفته باشد یا انکه او را بر همان موضع جمع کرده باشد مسح بران جایز نیست س ایا مسح را میتوان بظاهر دست نمود یا متعین است بباطن دست ج واجب است بباطن دست س اگر ممکن نشود بباطن دست بچه مسح نماید ج اکتفاء کند بغیر ان از سایر اعضاء دست و بهتر در این مسح نمودن بپشت دستها است س ایا جایز است مسح بر چلمه و جوراب و شبه اینها یا نه ج جایز نیست مگر در حال تقیه هم چنانکه جایز است تقیه در سایر افعال وضوء و عمل صحیح است و اگر تقیه بهر یک از شستن یا مسح نمودن غیر بشره حاصل شود احوط بلکه اقوی انستکه شستن را مقدم بدارد و کسیکه بتواند وضو بسازد در مکان خلوتیکه تقیه در ان نباشد احوط بلکه اقوی انستکه در انجا وضو بسازد و تقیه ننماید س اگر بسایر اعضای دست هم متمکن نباشد بچه مسح نماید ج مسح نماید بذراع س ایا مسح سر را میتوان بدست چپ کرد یا نه ج جایز است ولکن بهتر مسح بدست راست است س ایا مسح را باب خارج از وضو میتوان نمود یا نه ج واجب است که مسح را از اب وضو نماید نه از خارج س ایا معتبر است خشک بودن محل مسح یا نه ج بلی معتبر است ولکن اگر رطوبتی در محل مسح باشد که اب دست بران غالب باشد ضرر ندارد و اگر زیادتی رطوبت مسح بقدری باشد که در محل جاری شود در صحت وضوء اشکال است س کسیکه عضو را با تمام سر در اب فرو برد ایا میتواند بان عضو مسح نماید یا نه ج هرگاه در حال فرو بردن اب قصد شستن ان بجهت وضو کرده باشد و همچنین هرگاه بعد از فرو بردن قصد شستن کرده باشد مسح بان جایز نیست و هرگاه قصد نماید شستن عضو را در حال بیرون اوردن از اب مسح بان بی عیب است س هرگاه انچه در دست از بقیهٔ رطوبت اب وضوء بود بخشکد بجهت فراموشی مسح یا سایر عذرها چکند ج جایز است گرفتن اب از سایر عضوها بجهت مسح نمودن بان

در بیان احکام متعلقه بوضو

وبهتر مقلم داشتن آب در لش و ابروها است بشرطیکه از حد رو بیرون نرفته باشد و هرگاه
جمیع اعضا بخشکد دوباره وضو بسازد س هرگاه ممکن نباشد حفظ رطوبتی که بتواند با مسح
نمود بجهت گرمی هوا یا غیر آن چه باید کرد ج بهتر آنستکه در آخر وضو مسح نماید با آب خارج
بعد از آن هم تیمم نماید و بهتر از این هم آنستکه اول مسح نماید بهمان حالت که دارد بعد از
او با آب خارج بعد از آن تیمم نماید **چهارم** واجب است مسح پشت پاها از سر انگشتان تا
بکعبین در طول بوجهیکه از او چیزی باقی نماند بلکه بهتر تا بند پا است و از عرض بقدر
مسمی کافی است اگرچه بقدر عرض یک انگشت باشد بلکه بهتر از این بتمام باطن دست مسح نمودن
از سر انگشتان تا بند پا است س آیا واجب است که مسح پاها را از سر انگشتان تا بکعب
بکشد یا بعکس هم میشود ج هردو جایز است بلکه بهتر بطریق متعارف است س خشک
بودن اعضا وضو قبل از وضو شرط است در صحت وضو یا نه ج شرط نیست ولکن
بهتر خشک بودن آنست س عضو بدن را در باران نگاه داشته جهت شستن برای وضو
یا غسل آیا جایز است و صحیح است یا نه و وضو و غسل با این حاصل میشود یا نه ج بلی صحیح و
جایز است در این حال و حاصل میشود غسل و وضو لکن در وضو باید مسح سر و رجلین
با آب جدید از باران واقع نشود و ممزوج هم نشود آب وضو با آب باران جدید اگر واقع
شود فاسد است س آنچیزهائیکه بموضع جبایر و جروح و قروح میبندند در وقت غسل
یا وضو لازم است ازاله آن یا نه ج لازم نیست ازاله بلکه روی او را بشوید کافی است
اگر عسر و حرج بجهت برداشتن آن باشد یعنی ضرر داشته باشد س تکرار در مسح موجب
بطلان وضو است یا نه ج ضرر ندارد خصوصاً اگر بجهت رعایت احتیاط باشد در تحقق
مسح شرعی ولکن موجب اثم است اگر بقصد مشروعیت باشد س تبعیض در وضو یعنی
بنحویکه بعض اعضا را بشوید بطریق ارتماسی و بعضی را بطریق ترتیبی آیا جایز است یا نه

کیفیت مسح پاها

١ احوط است ظم طبا مدظله

٢ بلکه مشهور است اگرچه [illegible] آنستکه مسح بعرض [illegible] که اول [illegible] شستن حاصل شود لیکن [illegible] خصوص مسح پا شستن را نماید بلکه [illegible] تنها [illegible] است از شستن با مسح نمودن باشد ظم [illegible]

٣ یا مسح کند ظم طبا مدظله

در شرایط وضو و آنچه معتبر است در آن

ج بلی جایز است س مسح سر بدست چپ و مسح پای راست بدست چپ و پای چپ را
بدست راست جایز است یا نه ج بلی جایز است احوط مسح سر و پای راست است بدست
راست و مسح پای چپ است بدست چپ س اگر محل مسح رطوبتی داشته باشد ولکن
بطریقی است که رطوبت ماسح غالب است بر ممسوح چه صورت دارد ج اگر رطوبت
ماسح غالب و مؤثر باشد بر ممسوح عیب ندارد و الا فلا س جایز است اتیان بصلوة
واجبه و مندوبه بهر وضو و غسل مستحبی یا نه ج بلی جایز است اتیان بصلوة واجبه و
مندوبه بهر غسلی که رافع حدث است مثل غسل جنابت قبل از دخول در وقت و هم
چنین جایز است بهر وضوی مستحبی که قصد رفع حدث در آن نموده باشد س وضو
را پیش از وقت میتواند بجای آورد که بآن وضو فریضه حاضره را بعمل آورد بدون
بودن وجود نماز قضا بر ذمه یا نه ج اگر بقصد کون در طهارت و زیارت و تلاوت
و شبه اینها بجا بیاورد عیب ندارد س اگر کسی بعد از فراغ از غسل یا وضو شک کند
که آیا آب مشتبه بنجس و مضاف بوده یا نه چه صورت دارد ج وضویش صحیح و آن شک
اعتبار ندارد و مراعات احتیاط باعاده وضو در جمیع صور شک در شرایط در غایت
حسن میباشد س شرایط وضو و آنچه در آن معتبر است بیان فرمائید ج شرایط وضو
چند چیز است **اول** نیت و آن در وضو و غیر آن عبارت است از قصد بسوی عمل و معتبر است
در آن اینکه اتیان بآن نماید بعنوان فرمانبرداری خداوند عالمیان بجهت سزاواری
عظمتش یا بجهت رضاجوئی احدیتش یا فرار از سخط و عذابش یا بجهت ثواب در دنیا یا آخرت
یا نجات یافتن از عقاب در دنیا یا آخرت باین معنی که اصل عمل را مخلصاً لوجه الله بجا
آورد تا باین وسیله خداوند واهب العطایا باو عوض کرامت فرماید و از عقوبت او
نجات یابد یا بجهت جزای نعمت و شکر احسانش و منافی اخلاص بود دو چیز است

١ ترک نشود ظم طابا ظله

٢ این احتیاط ترک نشود ظم مدظله

١ یعنی هر وضوئیکه رافع باشد ظم طبا مد ظله

[illegible]

٣ بقصد تهیأ نیز صحیح است ظم طبا مد ظله

در بیان شرائط معتبره در وضوء

یکی ریا است که عمل را باطل میکند بهر نحو که باشد و دیگری مقارن نیت ضم کردن قصد تبردی است
که شرکت در قصد باشد مثل اینکه در زمان وضو گرفتن خنک شدن را نیز مقصود کرده‌اند
و هر گاه داعی بر عمل همان فرمان برداری حضرت پروردگار جل شانه باشد و خنک شدن
و مانند آن را تابع صرف قرار دهد نه داعی بر عمل وضو صحیح ولی عیب است **س** آیا نیت
را مقارن شستن روی نماید یا پیش از آن **ج** جایز است در هنگام مضمضه و استنشاق
یا در هنگام شستن دست نیت نماید اما بهتر نیت کردن مقارن شستن رواست و
واجب است مستدام داشتن حکم نیت مذکوره تا هنگام فراغ از وضو پس هر گاه در بین
مترددشد در اتمام آن یا قصد خلاف آن نموده و بر این حالت وضو را تمام کرد عملش
بالنسبه بآنچه بر این حالت بجا آورده باطل است **س** نیت اخطار ببالست یا داعی بفعل
ج داعی بفعل است نه اخطار ببال و اگر نیت را اخطار ببال بنظر در آورد ضرر ندارد
س آیا استدامه بحکم در نماز و روزه و وضو و غسل و تیمم و سایر اعمال مشروطه بنیت و
مباشرت بنفسه لازم است یا نه **ج** بلی لازم است **س** هر گاه وضوئی که از برای رفع
حدث باشد مثل زیارت و تلاوت قرآن و بودن بر طهارت و غیر اینها نماز میتوان
کرد بآن وضو یا نه **ج** بلی میتوان کرد چه نماز واجب و چه نماز مستحب **س** اگر کسی قصد
تجدید نماید در وضو و حال آنکه محدث است یا آنکه قصد رفع حدث کند در وضو و
حال اینکه محدث نیست چه صورت دارد **ج** اگر از روی غفلت باشد ضرر ندارد
انشاء الله و وضوئش صحیح است و بهتر آنستکه آن وضو را بشکند و وضوی دیگر بگیرد
بقصد رفع حدث **دوم** واجب است در وضو ترتیب باینکه اول تمام رو را بشوید
و بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست چپ را و بعد از اینها مسح سر نماید و بعد از
آن مسح پاها کند ترتیب نیست میان پاها اگر چه بهتر پیش انداختن مسح پای راست است

مقدم داشتن پای چپ مشکل است ظله

در بیان احکام ترتیب و موالات

بر مسح پای چپ **س** هر گاه کسی فراموش کرد شستن عضو سابق را و لاحق را شست یعنی اول دست
چپ را شست بعد دست راست را چه کند **ج** برگردد و عضو سابق را بشوید بعد عضو لاحق را
بشرط آنکه موالات معتبره بر هم نخورده باشد و اگر موالات بر هم خورده باشد وضو را از سر
بگیرد **س** هر گاه روی و دستها را بیک دفعه باب فرو برد در یک دفعه بشوید آیا شستن
اجزاء وضو ترتیباً بعمل میاید یا نه **ج** بلی شستن بعمل میاید لکن مسح را باب دست چپ بجا آورد
زیرا اگر آب دست راست آب خارج از وضو است و لکن بهتر ترک این عمل است **س** اگر تمام اجزاء
وضوء در آب باشد یا زیر باران و هر یک را بقصد وضو در آب حرکت دهد آیا صدق شستن
وضو مینماید یا نه **ج** بلی صدق شستن مینماید و وضو هم صحیح است و باید بعد از حرکت دادن
رو بقصد وضو دست راست را باین قصد حرکت دهد و بعد از آن دست چپ را **س** آیا
ترتیب در میان اجزاء اعضا هست یا نه **جواب** بلی واجب است ترتیب باید مقدم ندارد
جزء پائین را بر جزء اعلی که منافی است بلکه اگر مراعات ترتیب عرفی را نماید در شستن لازم است
که قصد کند مقدم داشتن آن جزئیکه در واقع مقدم است و سهولت این امر بر زیادی ریختن
آب بر اعضا و ضوء حاصل میشود **سیم** واجب است موالات یعنی پی در پی بجا آوردن اعمال
آن بنحویکه در زمان شروع در عضو لاحق عضو سابق باعتدال هوا و احوال نخشکیده
باشد پس هر گاه بجهت زیادتی گرمی هوا یا وزیدن باد یا حرارت بدن شخص یا غیر اینها از
سایر اسباب بخشکد وضو صحیح است و بهتر استیناف در عمل است **س** اگر از شدت حرارت
هوا و امثال آن رطوبتی اصلا باقی نماند در عضو سابق حین غسل لاحق آیا این وضو صحیح است
یا نه یا آنکه تکلیف تیمم است یا جمع بین هر دو **ج** نا ممکن است آب وضو را در دست چپ
بیشتر بریزد و نگه بدارد بجهت مسح و اگر هیچ قسم ممکن نباشد احوط مسح را باب خارج کند
و بعد از آن تیمم کند و هر گاه بجهت سردی هوا و نحو آن در عضو سابق اثری باقی بماند

اگر سابق را داشته کافی است همان لاحق را اعاده کند ظله

اعضاء

وبدانکه اگر هوا معتدل میبود هر اینه خشک میشد در این صورت دوباره بجا آوردن
وضوء بهتر است سوم در حین شستن دست چپ دست راست خشک شود. اما در صورت
رطوبتی باشد چه صورت دارد ج وضوء صحیح است بهتر دوباره گرفتن وضوء است س
هرگاه اعضاء وضوء خشکیده باشد اما در ریش که از حد رو گذشته رطوبت باشد آیا
موالاة معتبره در وضوء بهم خورده است یا نه ج موالاة باقی است و وضوء هم صحیح است
لکن بهتر در این صورت اعادهٔ عمل است چهارم واجب است که با قدرت و تمکن خوش
وضوء بگیرد و همینکه در عرف نگویند خود وضوء گرفت وضوء باطل است و فرقی نیست میان
عامد و ناسی و غافل و جاهل و میان وضوء و غسل و تیمم و شستن و مسح نمودن هرگاه
شرکت دیگری طهارت را یا بعض آنرا بعمل آورد یا دیگری بعمل بیاورد آن طهارت را یا بعض
آنرا کفایت نمیکند چنانچه اگر شرکت غیر را در نیت اخذ کرده باشد وضوء باطل است چه
وضوء شرکت غیر بشود یا نشود س هرگاه در حال اضطرار شخص نتواند وضوی خود را
بگیرد چکند ج باید در این حال دیگری را معین بگیرد و معتبر در خشک شدن اعضا
در این حال خشک شدن اعضا وضوء گیرنده است نه وضوء دهنده و بهتر در اینحال
نیت نمودن هر دو است هرچند ظاهر کفایت نمودن نیت وضوء گیرنده است پنجم
مطلق بودن آب وضو است خواه آب شور باشد یا شیرین آب دریا باشد یا نه آب برف
باشد یا نه آب باران باشد یا نه س هرگاه چیزی در میان آب بریزند مثل نمک یا گلاب
و مانند اینها وضوء در اینحال میتوان گرفت یا نه ج هرگاه از اسم اطلاق بیرون نرود مضر
نیست س آیا با آب قلیان میتوان وضوء گرفت یا نه و رفع خبث هم میکند یا نه جواب
بلی در هر حال جایز است اگر در عرف مضاف نگویند س یا وضوء با آب مشتبه بمضاف
صحیح است یا نه ج صحیح نیست مگر بغیر این آب دیگر ممکن نباشد بلی در این حال باید دو

وضوء بگیرد از دو ظرف آب مشتبه بمضاف یعنی یک وضوء از این ظرف و یک وضوء از ظرف
دیگری ششم آب وضوء غصبی نباشد یعنی مباح باشد که بملک خود یا باذن صریح از
مالک یا تصرف باذن صریح یا فحوی یا شاهد حال باشد و بهتر در شاهد حال افضا
بعلم است س آیا نهرهائیکه در منازل و راههای اسفار و غیر اینها است وضوء گرفتن چه
صورت دارد ج مادامیکه از مالک کراهتی ظاهر نشده باشد وضوء صحیح است و احتمال
بودن صغیر یا مجنون یا نحو ایشان مضر نیست س اگر کسی سهواً یا جهلاً با آب غصبی وضوء
بگیرد صحیح است یا نه ج بلی صحیح است اما قیمت آن آب را ضامن است هفتم آب وضوء نجس
نباشد پس اگر وضوء بگیرد با آب نجس باطل است مطلقا بلکه اگر بقصد جواز و شرعیت وضوء
گرفت بدون عذر حرام خواهد بود س هرگاه شخص با آب نجس سهواً یا جهلاً یا نسیاناً یا
غفلةً وضوء گرفت چه صورت دارد ج باطل است و بر این تقدیر فرقی میان وقت و خارج از
وقت نیست هشتم خوف ضرری از استعمال آب نباشد مثل اینکه ظن ببرد بهم رسیدن
مرضی یا زیاد شدن مرض یا طول بهم رسانیدن مرض یا تنگی وقت یا بجهت ترس از تشنگی بر
خود یا بر رفیق خود که از مفارقتش متضرر شود هرچند کافر باشد یا متضرر نشود و لکن صاحب
نفس محترمه باشد یا خوف بر حیوان داشته باشد که از تشنگی بمیرد و بمردن آن متضرر شود
بلکه محتمل است جواز مطلقا چه متضرر شود بمردن آن یا نه و لکن در آن اشکال است و در
هر یک از این صور مزبوره اگر وضوء بسازد وضوء باطل خواهد بود و این شرط با شرط سابق بر
این که اباحهٔ آب باشد از شرائط علمیه است نه از شرائط وجودیه باین معنی که اگر علم نداشته
باشد مضر نخواهد بود نهم آب غسالهٔ استنجا نباشد هرچند آن غساله پاک باشد و
شرائط آن در بحث ازالهٔ نجاسات گذشت دهم آب وضوء مشتبه بغصبی نباشد س مشتبه
بغصب یعنی چه جواب یعنی دو ظرف آب حاضر است یکی مباح و دیگری غصبی و هر دو مشتبه شده است

که نمیدانی کدام یك مباح است در این صورت وضو گرفتن جایز نیست **هیجدهم** اب وضو مشتبه بنجس نباشد یعنی رفع حدث بان نباید کرد اگرچه بهر دو وضو یا غسل نماید **س** اگر متمکن باشد از این دو اب که مشتبه بنجس است بیکی وضو بسازد و نماز کند و بشوید بان دیگری موضع وضو را بشوید و وضو بگیرد و نماز کند چه صورت دارد **جواب** در این حال این نماز باطل است **س** اگر چیز نجس را با این دو اب مشتبه بنجس بشویند حکم بطهارتش میشود یا نه **ج** بلی پاك میشود بتعاقب یکدیگر و بهتر اکتفاء نکردن باینست **س** هرگاه یکی از این دو اب بریزد بجائی یا چیزی ملاقات بان نماید پاك است یا نه **ج** اجتناب از ان لازم است بلی ملاقی ان پاك است **دوازدهم** واجب است که محل وضو پاك باشد از نجاست پس هرگاه اب بریزد و جاری شود از محل وضو بقصد وضو وطهارت از نجس وضو باطل است اگرچه طهارت از نجاست حاصل شود بشرطیکه دو دفعه بشوید بعد از ازاله اگر بول باشد بلی شرط نیست در صحت وضو غیر محل وضو پاك باشد ولی بهتر ترك نکردن استنجا است پیش از وضو **سیزدهم** واجب است مکانیکه وضو میگیرد مباح باشد یعنی غصبی نباشد **س** هرگاه از روی جهل یا سهو در محل غصبی وضو گرفت بعد از فراغ از وضو متذکر شد یا وضو چنین کسی صحیح است یا نه **جواب** بلی صحیح است لکن از برای مالك زمین اجرة المثلی بر ذمه او تعلق میگیرد اگر عرفا بگویند که عوض دارد **چهاردهم** واجب است که محل ریختن اب وضو اگر منحصر است غصبی نباشد و اگر غیر منحصر باشد وضو گرفتن در ان صحیح است اگرچه فعل حرامی را در ان مرتکب شده **س** شخص متوضی یعنی وضو گیرنده بمکانیکه ایستاده میخواهد وضو بگیرد غصبی است ولکن هوای انمکان مباح است وضوئش صحیح است یا نه **ج** وضو گرفتن در چنین محل مثل وضو گرفتن در کفش غصبی است پس در وقت مسح پا را خارج

کند از محل غصب انشاء الله وضوئش صحیح است **س** غسل در حمام غصبی با وجود بودن حمام مباح صحیح است یا نه **ج** غسل فاسد است اگرچه اب ان حمام غصبی مباح باشد **س** هرگاه از زمین غصبی اب مباح را بردارد و در جای مباحی وضو بسازد یا غسل کند چه صورت دارد **ج** انشاء الله عیب ندارد وضو و غسلش صحیح است **س** هرگاه در زمین غصبی اب بارش جمع شود و از ان اب بردارد بجهت رفع حدث ایا رفع حدث بان میشود یا نه **ج** بلی رفع حدث بان میشود **س** با بودن اب مباح ایا وضو و غسل باب غصبی جایز است یا نه **ج** جایز نیست و اگر وضو و غسل نماید هر دو باطل است و در صورت انحصار در غصبی تکلیف تیمم است **س** فاقد طهورین یعنی انکه نه اب و نه چیزها یکه تیمم بر ان جایز است یافت نشود تکلیف از او ساقط است یا نه یا انکه باید اتیان بصلوة نماید بلا طهارت و بر تقدیر سقوط اعاده ان قضاً لازم است اگر وقت بگذرد و واجد احد طهورین شود یا نه و در صورت ثانیه که تکلیف ساقط نباشد باز حکم بلزوم قضا است یا نه **ج** احوط انکه بهمان حالت نماز کند و لازم است قضا را نیز بعمل اورد با طهارت **س** احکام جبایر را تفصیلاً بیان فرمائید **ج** جبایر عبارت است از شکسته بستی که او را بر محل شکسته و مانند ان میبندند لکن حکم در این مقام منحصر بان نیست بلکه نیز شامل است کهنه هائیرا که بر جروح مانند زخم شمشیر و غیر ان مانند قروح یعنی زخم دمل و شبه ان میبندند بلکه نیز شامل است دوائی را که از ضمادات و مانند انها بر عضو بجهت شکستن یا زخم بودن ان بجهت ضرورت میمالند **س** هرگاه صاحب جبیره بتواند خود عضو خود را بشوید ببرداشتن جبیره یا رسیدن اب بزیران بفرو بردن بزیر اب یا مکرر ریختن اب بران تا اب بزیران برسد بنحویکه در عرف شستن محل صدق نماید چه صورت دارد **ج** در اینحال واجب است بر او شستن و کفایت نمیکند مسح بر جبیره **س** هرگاه

عاجز از شستن شود و نتواند آب بر محل برساند بجهة عدم تمکن از آن یا بجهة پاک نبودن عضو یا نبودن امکان تطهیر چه کند ج در این وقت مسح نماید بر روی جبیره با آب و مسح برطوبت و تری که در دست از بقیه شستن سایر اجزاء و محل باقی مانده کفایت نمیکند بلکه بهتر مسح با آبست بقسمیکه اقل مراتب شستن صدق کند و لازم نیست در چنین وقت قصد مسح نمودن چنانکه لازم نیست قصد شستن نمودن بلکه بهتر آنستکه قصد هیچیک از شستن و مسح را نکند پس قصد آنچه را که در واقع واجبست نماید پس حکم در اینجا بر خلاف مسح سر و پاها میباشد بجهة آنکه در آنها قصد مسح لازم است و با تمکن مسح بر بشره واجبست مسح بر همان بشره واجبست مسح بر همان بشره و افضل جمع ما بین مسح بر بشره و مسح بر جبیره است و لازم است مسح نمودن تمام جبیره و وانگذاشتن چیزی از آن بر حسب امکان بلی آنچه ممکن نیست یا بسیار دشوار است مثل ما بین ریسمانهای که بر جبیره کشیده شده پس پس ظاهر سقوط مسح است بالنسبة بانها و واجب نیست مسح بدست و کف آن کفایت میکند هر آلتی که مسح بان حاصل شود س هرگاه در بعضی از اعضاء زخم باشد و بر آن کهنه و شبه آن نباشد چکند ج پس با تمکن از شستن او را میشوید و با عدم تمکن از آن مسح میکند بر خود بشره و با نبودن تمکن از مسح آن بجهة نجاست موضع یا غیر آن کهنه بر روی آن گذاشته او را مسح مینماید و با تعذر آن اکتفاء میکند بشستن اطراف زخم و بهتر اینستکه جمع نماید ما بین وضوء و تیمم بلکه جمع ما بین وضوء و تیمم در جمیع صور این مسئله احوط است س هرگاه جبیره نجس باشد و غیر آن هم نباشد که بر روی آن گذارد تکلیف چیست ج باید اطراف آن را بشوید در موضع شستن و دو طرف را مسح نماید در موضع مسح و هم تیمم نماید و هر وقتیکه مسح بر جبیره ممکن نباشد نیز تیمم لازم است س هرگاه بر یکی از اعضا مانعی از رسیدن آب بزیر آن باشد یا متعذر و دشوار باشد ازاله

هرگاه زیاد نباشد کافی است ظم طهما مد ظله

وجوب آن با وجود جبیره معلوم نیست هر چند دفع آن ممکن باشد ظم طهما مد ظله

بلکه احوط ظم طهما مد ظله

آن چکند ج باید مسح بر روی آن نماید و فرقی نیست در جبیره ما بین اینکه در مواضع شستن باشد یا مواضع مسح و همچنین فرقی نیست ما بین اینکه در تمام عضو باشد یا بعض آن اگرچه بهتر در جبیره محل مسح جمع ما بین وضوء و تیمم است و نیز فرقی نیست ما بین اینکه عضو مسح کننده جبیره داشته باشد یا غیر آن پس مسح میکند بهمان تری آب وضوء که بر جبیره باقی مانده و معتبر است در جبایر اینکه پاک باشد پس هرگاه نجس باشد کهنه پاکی بر روی وی گذاشته او را مسح مینماید بلی معتبر نیست در جبایر بجهة صحت وضوء اینکه نماز در آن جائز باشد پس جائز است در باره مردان مسح بر جبیره از حریر و جامه از طلاء بافته بلی معتبر است حرام نبودن استعمال آن پس هرگاه مغصوب باشد استعمال آن جائز نیست و مسح بر آن کفایت نمیکند چنانکه کفایت نمیکند مسح کهنه که بر روی آن گذاشته شود و بالجمله وضوء صاحب جبیره صحیح است حتی بعد از زوال عذر و تمکن از وضوی صحیح هر چند وقت وسعت اعادهٔ عمل داشته باشد بلی واجبست وضوء دیگر ساختن بجهة عمل دیگر که خواهد بکند چنانکه واجبست وضوء را از سر گرفتن اگر در اثناء عذر زائل شود

در بیان احکام شکوک متعلقه بوضوء

س اگر کسی یقین در حدث و شک در وضوء داشته باشد تکلیفش چیست ج باید وضوء بسازد هر چند مظنه برفع حدث یعنی وضوء ساختن داشته باشد س اگر کسی یقین در وضوء دارد و شک در حدث چه صورت دارد ج بنا را بر طهارت گذارد س اگر یقین هم بحدث و هم بوضوء دارد و شک دارد که آیا حدث مقدم است یا وضوء حکمش چیست ج باید وضوء بسازد هر چند تاریخ یکی را بداند نسبت بدیگری شک نماید بنابر احوط و اقوی و اگر یقین داشت بطهارت بعد یقین زائل شد یا بعکس یعنی یقین بحدث داشت بعد یقین او زائل بنا را بر حالت اخیره گذارد س اگر کسی بعد از نماز شک میکند که آیا وضوء داشتم یا نه ج بنا را بر صحت عمل میگذارد لکن از برای

عدم وجوب آن اگرچه احوط ...

واجب نیست بلی احوط است ظم طهما مد ظله

نماز بعد وضوء بسازد س هرگاه در اثنای عمل شك در طهارت نمود چه کند ج بهتر آنستکه
همان عمل را قطع کند و استیناف آن عمل نماید با طهارت جدیده تا جزم در نیت حاصل شود
س هرگاه بعد از وضوء یقین کرد که یکی از اجزاء وضوء را بعمل نیاورده است چه باید کرد
ج اگر موالات برهم نخورده آن جزء و ما بعد از آن را بعمل بیاورد و وضوء صحیح است و هرگاه موالاة
معتبره بهم خورده وضوء را از سر میگیرد س هرگاه کسی بعد از شروع در شستن عضوی شك
نماید در عضو سابق چکند ج برگردد بسوی سابق و آن را بجای بیاورد با مراعاة موالات
و ترتیب و سایر شرایط و حکم ظن در این باب حکم شك است و فرقی نیست ما بین شك در
اجزاء و شك در شرایط پس مادامیکه فارغ از عمل نشده اگر در یکی از اینها شك نماید باید
تحصیل یقین کند و قول عدل واحد در هر یك از اینها حجت نیست و کثیر الشك اعتنائی
بشك او نیست س هرگاه موضع وضوء یا غسل را شخص نجس میدانست بعد از وضوء
یا غسل شك دارد که ازاله نجاست کرده یا نه ج وضوء و غسلش صحیح است و از برای بعد
تطهیر کند آن موضع را و هرجا که علم دارد بملوث شدن آن برطوبت تطهیر نماید و بهتر
آنستکه این وضوء و غسل را اعاده نماید و اگر نماز هم کرده اعاده کند س هرگاه کسی
صاحب حدث مستمر باشد چه بول و چه غایط و چه نوم و چه ریح تکلیفش چیست
و مراد بحدث مستمر چیست ج مراد بحدث مستمر قسمی است که اگر بخواهد در اثناء
نماز چیزی را که از آن صادر میشود تجدید طهارت کند حرج شدید لازم آید هرگاه
شخص مسلوس یا مبطون از برای ایشان زمانی آرام باشد که در آن بتواند تحصیل طهارت
نماید و نماز را بجا آورد انتظار آن زمان را میکشد و اگر نباشد زمانی برایشان که
وسعت طهارت و نماز را داشته باشد لکن متمکن از این باشند که بدون عسر و
حرج نماز را با طهارت بجا آورند باین معنی که در هرجای از نماز که حدثی روی داد

اتمام و اعاده بهتر است ظم طاب مد ظله

بلکه معین است اگر چه احوط اتمام عمل و استیناف است ظم تشا

در حکم طهارت و متعلق بوضوء

طهارت را تجدید کنند و از همانجا که باقی مانده نماز را تمام کنند پس بهمان نحو وضوء میسازند
و بنا میگذارند از موضع روداد حدث و بهتر آنستکه در این حال نماز را با وضوء اول
تمام کنند و بعد از آن عمل مذکور را بجا آورند و این نحو احوط است خصوصا در مسلوس و
با متمکن نشدن بدون عسر و حرج از تجدید وضوء بقسمیکه ذکر شد جهت پی درپی
آمدن حدث وضوء میسازند از برای هر نمازی و بدون تاخیر نماز را بجا میآورند و
حدث صادر در بین نماز معفو از ایشان است س آیا کسیکه همیشه از او باد صادر میشود
یا آنکه خواب بر او غلبه مینماید حکمش چیست بیان نمائید ج باید رعایت احکام سلس البول
را نمایند و واجب است بر مسلوس اینکه پارهٔ کهنه یا کیسه یا نحو آن بخود ببندد تا نجاست
تعدی بجامه و بدنش نکند و اما مذی و وذی و ودی و ناخن گرفتن و سر تراشیدن و
غیر اینها از چیزهائیکه مخالفین از اسباب ناقض وضوء دانسته اند پس هیچیك از اینها ناقض
وضوء نیست بلی مستحب است تجدید وضوء با آمدن مذی و ودی بدال مهمله س
سنن وضوء را اجمالا بیان نمائید ج مستحب است در وضوء گذاشتن ظرفیکه از آن وضوء
میسازد بر طرف راست خود و این در ظرفی است که بتوان از آن بدست آب برداشت هر
چند دستان شل باشد و مستحب است آب برداشتن از ظرف بدست راست اگرچه
بجهت شستن آن باشد و بسم الله گفتن در اول آن و هرگاه دست در آب گذارد بگوید
بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِنَ التَّوّابِینَ وَاجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرِینَ و خواندن دعائیکه
وارد شده در هنگام تسمیه در اول وضوء و شستن دستها از زندین بنا بر اظهر
پیش از داخل کردن دستها در ظرفیکه از آن آب برمیدارد و زند مفصل کف دستها
و ساعد است و در وضوء از حدث بول و خواب یکدفعه میشوید و از غایط دو مرتبه
میشوید و مستحب است مضمضه و استنشاق و همچنین مستحب است خواندن دعائیکه

بلکه احوط است مد ظله احوط این که نماز دیگر با فعل ناجایست ظم تشا

در بیان سنن و مستحبات وضوء

در هنگام مضمضه واستنشاق وارد شده وهم چنین خواندن دعائیکه در شستن دو
ودستها وارد و مرتبه ومستحب است برای مرد ابتدا نمودن بظاهر ذراع در شستن اول
وبباطن آن در شستن دوم ومستحب است برای زن عکس آن ومکروه است استعانت جستن
بغیر در ریختن آب در دست ونحو آن وهمچنین در سایر مقدمات قریبهٔ وضوء وافضل
آنستکه باقی بگذارد آب وضوء را بر محل واز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بود با محمد حنفیه حضرت
فرمود یا محمد از برای من ظرف آبی بیاور که وضو سازم بجهت نماز محمد ظرفی را که آب در
آن بود حاضر ساخت بعد حضرت بدست راست آب بر دست چپ ریخت پس گفت بسم الله
وبالله والحمد لله الذی جعل الماء طهورا ولم یجعله نجسا پس استنجا کرد وفرمود اللهم
حصن فرجی واعفه واستر عورتی وحرمنی علی النار پس مضمضه فرمود وگفت اللهم
لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی بذکرک وشکرک پس استنشاق فرمود وگفت اللهم
لا تحرمنی ریح الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها وریحانها وطیبها پس رو را شست
وفرمود اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه
پس دست راست را شست وفرمود اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری
وحاسبنی حسابا یسیرا پس دست چپ را شست وفرمود اللهم لا تعطنی کتابی بیساری
ولا من وراء ظهری ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران پس
مسح سر را بجا آورد وفرمود اللهم غشنی برحمتک وبرکاتک وعفوک وعافیتک
پس مسح پا را کرد وفرمود اللهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل
سعیی فی ما یرضیک عنی پس سر برداشت ونگاه کرد بمحمد وگفت یا محمد هر که وضو بسازد
مثل وضوی من وبگوید مثل گفتهٔ من میافریند خدای تبارک وتعالی از هر قطره فرشته

ومسح سر و پاها وارد شده ونیز مستحب است شستن هر یک از دستها

که تسبیح وتقدیس وتکبیر خدا کنند ومینویسند خدای عز وجل ثواب آنرا بجهت او تا روز قیامت
وهرگاه مکلف از وضو فارغ شود بگوید الحمد لله رب العالمین وبعضی گفته اند سه مرتبه
سورهٔ مبارکهٔ انا انزلناه را بخواند ودر حدیث وارد است که هر که بخواند بعد از تمام وضوء
انا انزلناه را وبگوید اللهم انی اسئلک تمام الوضوء وتمام الصلوة وتمام رضوانک
وتمام مغفرتک نمیگذارد در او گناهی مگر اینکه محو مینماید جناب اقدس الهی ودر فقه الرضا
علیه السلام مذکور است که فرمود آنحضرت که هر مرد مؤمنیکه بخواند در وضو انا انزلناه
را بیرون میآید از گناهان مثل روزیکه از مادر متولد شده باشد وظاهر حدیث آنستکه
یکمرتبه بوده باشد کافی است وبهتر آنستکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله اللهم اجعلنی
من التوابین واجعلنی من المتطهرین والحمد لله رب العالمین اللهم انی اسئلک تمام الوضوء
وتمام الصلوة وتمام رضوانک والجنة ومستحب است که مقدار آب وضو یکمد بوده باشد
وآن چهار یک صاع است وصاع بیشتر از یکمن بسنگ تبریز است س کیفیت اغسال واجبه
ومستحبه را بیان فرمائید ج اغسال بر دو نوع است واجب ومستحب آنکه واجب است که
ببدن مکلف تعلق میگیرد پنج غسل است غسل جنابت وغسل حیض وغسل استحاضه و
غسل نفاس وغسل مس میت واما غسل اموات که ببدن غیر مکلف تعلق میگیرد پس در
غیر این مقام ذکر خواهد شد واغسال مستحبه گاهی بنذر وشبه آن واجب میشود
وتفصیل هر یک از اغسال واجبه میآید س سبب جنابت چه چیز است بیان نمائید
ج دو چیز است اول بیرون آمدن منی از موضعی که عادت بر بیرون آمدن از آن قرار
گرفته خواه عادی بیشتر مردم باشد یا خصوص شخص باصل خلقت او باشد یا بامر عارض
از مرد بیرون آید یا از زن در خواب بیرون آید یا بیداری چه بجماع باشد چه بغیر آن
باختیار باشد یا نه زیاد بیرون آید یا کم اگر چه بقدر ذره باشد ودر حکم منی است خروج

یکمد کمتر است از آن به بیست و پنج مثقال وسه ربع مثقال

در بیان اغسال واجبه

در بیان سبب جنابت

بلل مشتبه قبل از استبرا و احوط غسل کردن است بسبب بیرون آمدن منی از غیر موضع
عادی خصوصاً پائین تر از پشت یا از سوراخی در قضیب یا در زیر تخمها بیرون آید و خنثی
غیر مشکل حکم ان واضح است و خنثی مشکل جنابت ان متحقق میشود به بیرون آمدن منی
از هر دو سوراخ ان یا سوراخی که در عادت بیرون آمدن منی او از ان قرار گرفته و در غیر
این دو صورت غسل واجب نمیشود اگرچه بهتر غسل نمودن است **دوم** وطی نمودن
آدمی است دیگری را در قبل باشد یا دبر بدخول تمام حشفه پس جنابت در هر دو حاصل
میشود هر چند منی بیرون نیاید هر یک از ایشان صغیر باشد یا کبیر عاقل باشد یا دیوانه
وطی شده مرد باشد یا زن مرده باشد یا زنده و هر گاه ذکر مرده را در قبل یا دبر خود
داخل نماید جنابت حاصل میشود و وطی حیوانات مورث جنابت نمیشود علی قول
هم چنانکه داخل نمودن آلت ان در خود مورث ان نمیشود و احتیاط را در هر دو صورت
خصوصاً در اولی برعایت نمودن احکام جنابت ترک ننماید بلکه قول بوجوب و خالی
از قوت نیست و وطی بعمل باید بغایب شدن حشفه یا بمقدار ان در حق کسیکه تمام
حشفه او را بریده باشند و انکه بعض حشفه اش را بریده اند با دخول باقی جنابت حاصل
میشود و لکن احتیاط در این صورت یستکه بغسل اکتفاء نکند بعد از غسل آن را بشکند و
وضو بگیرد از برای نماز و وطی نمودن خنثی مشکل مثل خود را در هیچکدام سبب جنابت نمیشود
بخلاف انکه مردی در دبر ان وطی نماید یا انکه مردی در قبل ان وطی نماید و ان هم در قبل زنی
پس منی بچیز مشخص و شناخته میشود ج شناخته میشود منی از مرد صحیح بسه چیز **اول**
شهوت خاصه که غالباً منی در ان حالت بیرون میاید **دوم** جهیدن **سیم** سستی بدن
پس از بیرون آمدن ان و اقوی اعتبار اجتماع اوصاف ثلثه است و با وجود یکی از انها اگر علم
بانتفاء ان دو تا دیگر باشد احوط غسل نمودن است اگرچه واجب نیست لیکن شرط است

در اعتبار یکی از اوصاف مذکوره اینکه علم بانتفاء ان دو وصف دیگر نرساند و بعضی اعتبار
بوی شکوفه خرما و خمیر ترش در ان نموده اند و اقوی خلاف است و اعتبار اوصاف مذکوره
در زمان شک است و با یقین بمنی بودن غسل واجب است در همه حال و در حال ناخوشی
و ضعف بنیه یکی از شهوت و سستی بدن حکم بجنابت نمیشود بلکه شهوت و سستی بدن
هر دو معاً شرط است و در باره زنان شهوت معتبر است و کبر خواه تندرست باشند و
خواه بیمار و جهیدن منی اعتبار ندارد **س** زنان هم محتلم میشوند مثل مردان که غسل بر
ایشان واجب شود و امساک از نوم ثانیه در صوم در حق ایشان نیز لازم باشد یا نه **ج**
بلی ممکن است که مثل مردان باشند اگرچه بعید است و بر فرض انزال مثل مردانند در احتلام
و وجوب غسل و نخوابیدن **س** بمحض حرکت کردن منی از محل خودش موجب غسل میشود
یا نه **ج** موجب غسل نمیشود مگر بخروج از حشفه **س** استمنا چه معنی دارد **جواب**
عبارتست از طلب نمودن منی از مواد یا خروج ان از حشفه پس در این وقت جنابت متحقق میشود
پس اگر حرکت کند منی از اصل مواد و خارج نشود از حشفه غسل لازم نمیشود و روزه نیز
باطل نمیشود بلی اگر در شب محتلم شود و منی از مبدء حرکت نموده لیکن خارج از حشفه نشده
بعد از طلوع صبح اگر استبرا نماید و منی خارج شود استمنا نخواهد بود و روزه اش صحیح است
اگرچه غسل لازم شود بجهت خروج منی پس در استمنا دو چیز باید باشد یکی حرکت نمودن منی
از مبدء و مواد و یکی خروج از حشفه و نخوابیدن و با فقد احد امرین استمنا مبطل صوم نخواهد
بود **س** اگر کسی شک کند در خروج منی یا خواب به بیند که محتلم شد و بعد از بیدار شدن اثری
نمی بیند آیا واجب است بر او غسل یا نه **ج** غسل واجب نیست اگرچه بهتر اتیان بغسل و نقض
ان بحدث اصغر و وضو گرفتن است بعد از نقض از برای نماز **س** هر گاه بیرون آید منی
مرد از زن بعد از غسل واجب میشود غسل یا نه و یا شک داشته باشد زن که منی از خود

در بیان احکام غسل جنابت

یا منی از مرد است یا انکه مظنه بهم رساند که منی از زن بیرون امد لکن نمیداند که از مرد است یا از خودش است چه صورت دارد ج جنابت بهیچیك متحقق نمیشود و غسل واجب نیست بلی اگر علم بهم رساند با نکه منی از خودش میباشد یا انکه علم بهم رساند با نکه مخلوط است با منی مرد واجب است اعاده غسل **س** اگر کسی در بدن یا در جامه مختص بخود منی ببیند و یقین کند که این منی از خودش است و یقین کند که بعد از ان نیز غسل نکرده تکلیفش چیست **جواب** باید غسل کند و اعاده کند هر نمازی را که بیقین بجا اورده بود در حالت مزبوره بلکه بهتر اعادهٔ هر نمازی است که احتمال بدهد که در ان وقت بجا اورده بود **س** کسیکه حشفه نداشته باشد مثل اینکه تمام حشفه یا بعض ان بریده باشد معتبر در تحقق جماع چیست در حق او **ج** کلام در مقطوع الحشفه و در حق کسیکه بعض حشفهٔ او را بریده باشند گذشت **س** امور یکه مشروط بغسل است و غسل از برای انها لازم میشود چند چیز است اجمالا بیان فرمائید **ج** هشت چیز است اول طواف واجب **دوم** نماز مطلقا خواه واجب خواه مستحب اصلی باشد یا نماز احتیاط و در حکم انست اجزاء فراموش شده در نماز و سجود سهو اما در نماز میت و سجدهٔ شکر و سجده های قرانیه پس طهارت لازم نیست **سیم** روزهٔ واجب پس باطل میشود روزه بصبح نمودن بر حالت جنابت عمدا خواه روزهٔ رمضان باشد یا غیر ان از روزهای واجبی خواه معین و خواه غیر معین علی الاحوط و اقوی اختصاص این حکم است بروزهٔ ماه رمضان و قضاء رمضان و هرگاه نداسته صبح نمود بر حالت جنابت و وقت تنك باشد یا ایام تتابع کفاره باشد روزه صحیح است و اگر وقت ان وسعت داشته باشد پس قضاء ماه رمضان باطل است و در غیر ان صحیح است هرچند رعایت احتیاط بهتر است و مستحب است تعجیل نمودن در غسل پس از دانستن جنابت در بین نهار و همچنین مستحب است تعجیل در ان هرگاه

یعنی طواف انکه جزء حج یا عمره است هرچند هر دو مستحبی باشند ظم طاب مد ظله

بنابر احتیاط ظم نمایند

در بیان اموری که شرط است در ان غسل

در روز احتلام رود هد و روزه مستحب مشروط بطهارت نیست بنابر اقوی هرچند عمدا بر جنابت صبح نماید **چهارم** مس اسماء الله پس حرام است مس نمودن هرگاه در زمان کتابت بقصد اسم خداوند عالم نوشته شده باشد و اگر بقصد اسم خداوند نوشته نشده باشد مانند لفظ جلاله در اسم عبد الله پس حرام بودنش معلوم نیست بلی احوط ترك نمودن است و فرقی نیست در اسما میان لفظ الله و غیر ان بنابر اقوی و همچنین بهتر ترك مس کردن اسمائی است که در غیر لغت عرب گفته میشود چون لفظ خدا و پروردگار و همچنین بهتر ترك مس نمودن اسما انبیا و ائمه هدا است هرگاه بقصد نفوس مقدسهٔ ایشان نوشته شده باشد **پنجم** درنك نمودن در مساجد مسلمین خواه جنابت پیش از دخول در مسجد باشد و خواه بعد از دخول در ان خواه سبب ان احتلام باشد یا غیر ان پس بهر حال واجب است بر جنب بیرون رفتن از ان بلی جائز است بر جنب عبور نمودن از مساجد باین معنی که از طرفی داخل شود و از طرف دیگر بیرون رود مگر مسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه و اله و سلم و کسی که در این دو مسجد جنب شود یا داخل شود در ان با جنابت عمدا یا سهوا واجب است تیمم نماید بجهت بیرون امدن از انها و هرگاه زمان بیرون رفتن کمتر از زمان تیمم باشد در این صورت هم تیمم لازم است و اگر فرضا زمان غسل مساوی با زمان تیمم یا کمتر از ان باشد در این صورت هم تیمم نماید و حرام است داخل شدن جنب در مشاهد مشرفه و حکم انها حکم مسجدین است پس جائز نیست عبور از انها و اگر در یکی از انها جنب شود تیمم نموده بیرون میاید و بهتر انستکه رواق را بحکم مشاهد قرار دهد **ششم** داخل شدن در مساجد بجهت گذاشتن چیزی در انها و احوط انستکه چیزی از بیرون مسجد یا در حال عبور از ان در ان نگذارد و داخل شدن بجهت برداشتن چیزی از مسجد جائز است **هفتم** خواندن چیزی از چهار سوره که در انها سجدهٔ واجبه هست و انها سورهٔ اقرء و سورهٔ والنجم و سورهٔ الم تنزیل و سورهٔ حم سجده میباشد

بلکه خالی از قوت نیست ظم طاب مد ظله

بلکه اقوی ظم طاب مد ظله

بلکه احوط ظم طاب مد ظله

بلکه اقوی همچنین اسماء انبیاء و اوصیا و ائمه هدی ظم نما

بیرون رود ظم طاب مد ظله

غسل کند ظم طاب مد ظله

بلکه بر اینها و صور هنه نماید ظم نما

لکن اقوی عدم حرمت است ظم طاب مد ظله

حرمت ما عدا ایات سجده معلوم نیست هرچند ما لا احوط انست ظم طاب مد ظله

وفرق نیست میان ایهٔ سجده وغیر ان حتی ایهٔ بسم الله وبعضی از ان هرگاه بقصد سورهٔ سجده
امده شود دوم مستحب است غسل نمودن هرگاه امری موقوف بر ان تعلق بمکلف نگرفته باشد
هشتم واجب است غسل هرگاه نذر کرده باشد اورا ومثل نذر است شبه ان که عهد و
یمین باشد **سیم** چیزهائی که مکروه است در حق جنب بیان فرمایند چند چیز است
اول خوردن واشامیدن مگر انکه وضو بسازد یا مضمضه واستنشاق نماید **دوم**
خواندن زیاده از هفت ایه از غیر سور عزایم از قران وکراهت در خواندن هفتاد
ایه بیشتر است وبهتر انست که هیچ نخواند تا از این حالت بیرون رود **سیم** مس نمودن
غیر محل کتابت قران مثل حواشی وسفیدی در میان سطرها **چهارم** خوابیدن مگر
انکه وضو بسازد یا تیمم بدل از غسل نماید اگر اب نیابد یا انکه نتواند استعمال ان نماید
وافضل از برای او تعجیل در غسل است هرگاه بتواند **پنجم** خضاب نمودن بحنا وغیر ان
همچنانکه مکروه است جنب نمودن خود را در حال خضاب پیش از تاثیر بخشیدن ان
سی امور یکه مستحب است در حق شخص جنب در وقت غسل بیان فرمایند **ج** مستحبات
در زمان غسل چند چیز است **اول** شستن دستها از مرفق سه دفعه پیش از غسل
جایز است در این وقت نیت کردن واکتفا بان نمودن هر چند احوط تجدید انست در زمان
شستن اول جزء از سر در غسل ترتیبی ودر هنگام فرا گرفتن اب بدن را در ارتماسی وجایز
نیست پیش انداختن نیت در وقت شستن دستها بجهت وضوء از اداب استعمال اب
وپیش از غسل از اداب وافعال خود غسل است **دوم** مضمضه نمودن پیش از غسل سه
دفعه **سیم** استنشاق نیز سه دفعه **چهارم** کشیدن دست بر بدن بهر جا بکه
برسد خصوصا در ترتیبی بلکه سزاوار انست که کمال خاطر جمعی در رسیدن اب تحصیل نماید
وموئیکه احتمال بدهد که بجهت مجتمع بودن ان اب بزیران نرسیده سست زدن واشال

در بیان محرمات جنب

در بیان مستحبات غسل جنابت

زیرا که شستن دستها پیش از وضوء ... که ... نه اخطار امر ... ظلمه

ان اب را بزیران برساند وانگشتر ومانند ان را بیرون نماید وبشکنهائی که در بعض
جاهای بدن اتفاق می افتد اب را برساند **پنجم** استبراء ببول کردن از برای جنبی که
منی از ان بیرون امده باشد واین نوع استبرا شرط صحت غسل نیست وفائده ان در
بحث استبرا ببول گذشت وبدانکه غسل جنابت مجزی از وضوء است در هر چیزیکه مشروط
بوضوء باشد واگر در اثناء غسل نمودن حدث اصغر رود شخص غسل را تمام نموده واز
برای نماز ومانند ان از چیزهائیکه صحت انها مشروط بوضوء است وضوء میسازد احوط
دوباره غسل نمودن است واحوط از این انستکه این غسل دوباره را بشکند ووضوء
بسازد از برای نماز وبخوان در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است
که هر که بعد از وضوء یا غسل جنابت این دعا را بخواند گناهان او بریزد چنانکه برگ از درخت
میریزد وبهر قطرهٔ از قطرات وضوء وغسل او ملکی خلق نماید که تسبیح وتقدیس وتکبیر و
تهلیل الهی کند وصلوات بر محمد وال محمد فرستد وثوابش از او باشد وگناهانش امرزیده
شود سُبحانَكَ اللّهُمَّ وَبِحَمدِكَ اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا اَنتَ اَستَغفِرُكَ وَاَتوبُ اِلَيكَ وَاَشهَدُ
اَنَّ مُحَمَّداً عَبدُكَ وَرَسولُكَ وَاَشهَدُ اَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّكَ وَخَليفَتُكَ بَعدَ نَبِيِّكَ عَلى
خَلقِكَ وَاَنَّ اَولِياءَهُ خُلَفاؤُكَ وَاَوصِياؤُهُ اَوصِياؤُكَ **س** طریقهٔ غسل کردن واجبات
انرا بیان فرمایند **ج** غسل بر دو قسم است ترتیبی وارتماسی اما ترتیبی عبارتست از سه
شستن **اول** شستن تمام سر با گردن **دوم** شستن طرف راست از بدن **سیم**
شستن طرف چپ از بدن اما باید در شستن سر چیزی از بدن را با گردن بشوید تا یقین
نماید بشستن تمام ان ودر شستن طرف راست چیزی از گردن وطرف چپ را بشوید تا
خاطر جمع شود در شستن تمام طرف راست وهمچنین در شستن طرف چپ وباید نصف
عورتین وناف را با طرف راست بدن ونصف چپ را با طرف چپ بدن بشوید وبهتر

ظاهر انستکه اتمام غسل لازم نیست بلکه کفایت میکند استیناف بقصد اعم از اتمام واستیناف از غسل یا اتمام ان لمحرره

در بیان دعای ... غسل ووضوء

حق تعالی

... در تفسیر ... لمحرره

در کیفیت غسل ترتیبی

در بیان احکام غسل جنابت

انستکه تمام انهار را با هر یک از طرفین و همچنین جمیع متوسط ما بین طرفین بشوید **س** بخشیدن اب یا یا دست کشیدن بر بدن واجب است یا نه **ج** واجب نیست **س** در غسل ترتیبی بقصد سر و کردن تمام بدن را در اب فرو برد و بعد طرف راست و بعد طرف چپ کافی است یا نه **ج** بلی کافی است **س** بعضی از عضو را ترتیبی و بعضی را ارتماسی بشوید چه صورت دارد **جواب** جائز است بهر نحو یکه باشد **س** هرگاه تمام عضو در اب باشد و بقصد شستن هر عضوی بدن را حرکت دهد در اب جائز است یا نه **ج** بلی کفایت میکند و جائز است و بیرون اوردن بدن از اب و فرو بردن لازم نیست **قسم دوم** در غسل ارتماسی و آن عبارت از شستن تمام بدن است بفرو بردن در اب و معتبر نیست فرا گرفتن اب تمام بدن را در یک حال حقیقی بنحویکه هیچیک از اجزاء بدن را اب پیش از دیگری فرا نگیرد همچنانکه کفایت نمیکند شسته شدن تمام ان در یکدفعهٔ عرفیه بلکه معتبر انستکه در همان فرا گرفتن اب تمام بدن را تمام ان شسته شود هر چند که پارهٔ اجزاء پس و پیش شسته شود و غسل ترتیبی افضل از غسل ارتماسی است و معتبر است در غسل چند چیز **اول** نیت و معتبر است در ان قربت چنانکه در وضو شنیدی و تعیین غسل جنابت از سایر غسلها جائز است جمع نمودن میان چند غسل در یک عمل بقسمیکه پیش در وضو گذشت و بایست که اول عمل در هر یک از ترتیبی و از ارتماسی با نیت باشد بتفصیلی که در نیت وضوء دانسته شد با استمرار قصد تا اخر عمل و سایر احکام نیت **دوم** شستن تمام ظاهر بدن و انکه اثر چیزی از ان اگر چه بسیار کم باشد و لازم است زایل نمودن هر چیزی که نگذارد اب بظاهر بشره برسد و دست مالیدن بهر چیزیکه بدون دست مالیدن و نحو ان اب بان نرسد چون موی انبوه و جبیره حکم بدن را دارد به بیانیکه در وضوء صاحب جبیره گذشت و واجب نیست شستن موی و کفایت نمیکند شستن ان از شستن خود بشره و موئیکه

از شستن ان ...

در بیان کیفیت غسل ارتماسی

دور لازمه ... دام ظله

در بیان انچه معتبر است در غسل

از توابع بشره است شستن ان خالی از قوت نیست و بهتر شستن چیزهائیست که از ظاهر بدن بودن ان معلوم نیست **سیم** رعایت نمودن ترتیب در غسل ترتیبی چنانکه مذکور شد که اول سر و بعد طرف راست و بعد طرف چپ باید شسته شود و در اجزاء هر یک از سر و طرف راست و طرف چپ ترتیب نیست هر چند بهتر انستکه از بالا گرفته رو بپائین بشوید و اگر بر خلاف ترتیب غسل نماید از خلاف ترتیب اعاده نماید **چهارم** مباح بودن اب و در مقدمه کتاب دانستی که غیر اب مطلق پاک چیزی را پاک نمیکند و وضو و غسل بان جائز نیست **پنجم** مباح بودن مکانیکه در ان غسل میکند و همچنین ظرفیکه بان اب بر بدن خود میریزد و جائیکه اب غسل در ان ریخته میشود چنانکه در وضوء گذشت **ششم** انکه خود بدن خود را بشوید با قدرت و تمکن **هفتم** انکه مانعی از شستن نداشته باشد و بیان ان در وضو گذشت **هشتم** پاک بودن بدن پیش از شستن ان بلی شستن سر و گردن هرگاه پاک باشد موقوف بر پاک بودن سایر اجزاء بدن نیست و بهتر اینستکه پیش از غسل تمام بدن پاک باشد و احکام جبیره بدیانیکه در وضوء گذشت در غسل جاری است و احکام شک در یکی است مگر در دو موضع اول شک در جزء پیش بعد از داخل شدن در جزء دیگر چنانکه در وضو شنیدی که باید هر دو را بشوید و در این جا قول بلزوم خالی از قوت نیست چنانکه مشهور هم همین است پس هرگاه بعد از شروع در شستن طرف راست شک در شستن سر نماید التفات بشک نکند و همچنین در عضوهای دیگر و بهتر اینستکه همه را بشوید چنانکه در وضو میشوید **دوم** موالات که در غسل ترتیبی لازم نیست و تفرق ساختن ان بهر قسم جائز است لازم نیست و بهتری در پی بجا اوردن انست بلی واجب میشود بنذر و شبه ان و بتنگ شدن وقت و امثال ان و لکن در این حال اگر در پی نشوید غسل

مد
گذشت
که رعایت ان احوط
است طهم
نشا

مد
بلکه
احوط طهم
نشا

اقوی
عدم لزوم است
ظهر طاب ... مد
ظله

صحیح است س اغسال مندوبه را بیان نمایند ج بدانکه اغسال مندوبه بسیار است و در دور
نیست که عدد ان منتهی بصد غسل میشود و معروف از انها چند غسل است که در این مختصر ذکر
میشود و آنها بر سه قسم است **قسم اول** اغسالیکه تعلق بزمان دارد و آنها چند غسل است
اول غسل جمعه است و وقت ان بعد از طلوع فجر صادق از روز جمعه است تا وقت زوال
و از زوال تا اخر روز شنبه از اقضا میشمارد و در غیر جمعه از سایر اغسال قضا نیست و اگر
بترسد که در روز جمعه متمکن از غسل نشود در روز پنجشنبه جایز است که بنیت تقدیم بجا
اورد و همچنین است حال در شب جمعه لکن هرگاه متمکن شد از اعاده ان در روز جمعه
پیش از زوال اعاده نماید و اگر متمکن نشد که در وقت اعاده نماید لکن در خارج وقت
متمکن از قضا شد اکتفا میکند بانچه پیش بجا اورده است **دوم و سیم** غسل روز
عید فطر و روز عید قربان است **چهارم** غسل روز عرفه است **پنجم** غسل روز ترویه
که هشتم ذی حجه است **ششم** غسل روز عید غدیر که هیجدهم ذی الحجه است **هفتم**
روز مباهله و ان بیست و چهارم ماه ذی الحجه است **هشتم** غسل روز مبعث و از بیست و
هفتم ماه رجب است **نهم** غسل روز مولود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ان هفدهم
ربیع الاول است بنابر مشهور **دهم** غسل روز عید نوروز است **یازدهم** غسل
در ماه رجب ان اول ماه و نیمه ماه و اخر ماه و در شب هر یک از اینها است **دوازدهم**
غسل شب نیمه ماه شعبان **سیزدهم** غسل در ماه مبارک رمضان و ان در اول ماه است
و در شبهای طاق ازان و مؤکد است در شبهای قدر و شب نیمه و شب هفدهم و بیست و
پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم و ظاهر اینستکه در هر شبی از شبهای دهه اخر غسل
مستحب باشد هم چنانکه ظاهر اینستکه در شب بیست و سیم آنکه در اول شب غسل از ا
بجا اورد مستحب است که در اخر شب غسل دیگر بجا اورد **چهاردهم** غسل شب عید فطر

و از برای اغسال مذکوره در اوقات مزبوره وقت معینی نیست اگرچه ظاهر اینست که در
اول وقت ان بجا اورد و حدث اصغر یا اکبر ناقض هیچیک از انها نیست **قسم دوم**
غسلی است که تعلق بمکان دارد و انها در چند جا است **اول** بجهة داخل شدن بمکه
دوم بجهة داخل شدن در خانه کعبه **سیم** بجهة داخل شدن به مسجد الحرام **چهارم**
بجهة داخل شدن مدینه مشرفه **پنجم** بجهة داخل شدن مسجد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله **ششم** از برای داخل شدن روضه مقدسه حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم **قسم سیم** اغسالی که از برای فعالی چند مستحب شده و در انها چند چیز است
از برای احرام و طواف و وقوف در مشعر و از برای نحر و قربانی کردن و سر تراشیدن و
از برای زیارت حضرت پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم و از برای اینکه بخواهد امام علیه
السلام را در خواب ببیند یا بدین واسطه مقام خود را بشناسد و از برای توبه از معاصی
اگرچه صغیره باشد و از برای طلب حاجت و بجهة استخاره یعنی از خدا طلب تقدیر
خیر در امور کردن و این دو غسل مختص بنماز حاجت و استخاره نیست بلکه در مطلق طلب
حاجت و غیر حاجت جاری است و اکتفا باینها کردیم و در رساله بزرگ باقی اغسال مذکور
شده **س** از اغسال مسنونه بعد از حصول فعل از افعال وارد شده است یا نه **ج**
بلی وارد است و از ان جمله مثل تقصیر در قضا یا رفتن بجهة دیدن دار کشیده شده
یا کشتن چلپاسه است پس از برای ان زمان معینی نیست و در تمام عمر وقت ان باقی است
و انچه از برای بجا اوردن عملی است بعد از غسل از قبیل غسل زیارت یا غسل بجهة نماز
حاجت و شبه اینها پس اقوی اینست که غسل در اول روز کفایت میکند تا اخر ان و همچنین در
اول شب غسل نمودن مجزی است از برای عمل در اخر شب بلکه میتوان گفت بغسلی که در روز
بجا اورده است میتواند شب عمل ان را بجا اورد و همچنین بعکس و منتقض نمیشود غسل

مذکور بخوابانیدن پیش از عمل اگرچه دردرک مستحب احوط تجدید است واما غیرخواب از سایر نواقص پس اقوی انستکه بسبب انها غسل منتقض میشود س خون حیض بچه شناخته میشود وعلامات وصفات ان چیست بیان نمائید ج خون حیض شناخته میشود در غالب زنان در غالب اوقات بتیرگی رنگ وغلظت وجهیدن وگرمی وسوزاندن فرج هنگام بیرون امدن وبسا هست که پاره ازاین صفات دراو یافت میشود وپاره یافت نمیشود س خونیکه پیش از نه سال یا بعد از بلوغ بسن یأس دیده میشود چه حکم دارد ممکن است که حیض باشد یا نه ج خون قبل از نه سال حیض نیست اگرچه بصفات حیض باشد پس واجب نیست براو بعد از بلوغ غسل استحاضه هرگاه قلیله نباشد واگر یقین کند که خون بواسطه زخمی ومانند ان غیر از استحاضه بهم رسیده چیزی براو نیست بلی زنیکه تاریخ ولادتش معلوم نباشد خونی بیاید ازاو که یقین دارد که از حیض است یا شک دارد در بلوغ جهت جهل در تاریخ حکم ببلوغ مینماید واحکام حیض را بجا میاورد وهمین علامت بلوغ است در شرع وباین دانسته میشود که زیاده از نه سال براو گذشته واما خون بعد از بلوغ بحد یأس محکوم باستحاضه است مادامیکه علم بخلاف استحاضه هم نرسد واین در صورتیستکه یقین کند بیأس واگر شک داشته باشد در بلوغ بحد یأس وخونی ببیند محکوم بحیض است با امکان س سن یأس حدش تا چه زمان است ج حد یأس در قرشیه تمام شدن شصت سال قمری شرعیست از هنگام ولادت وقرشی کسی است که نسبتا وبنضر بن کنانه برسد از طرف پدر وما مادر یا از طرف پدر تنها کفایت نمیکند واز قرشیه در این ازمنه غیر زنان هاشمیه کسی معروف نیست بلی قبیله که منسوب بقریش باشند اگر معلوم شود انتساب ایشان بنضر بن کنانه در وجه تسمیه نیز همین حال را دارند واما غیر قرشیه پس حد یأس در حق او تمام شدن پنجاه سال قمری شرعی است خواه کنیز باشد یا ازاد س هرگاه خون

حیض مشتبه بخون بکارت شود شناختن ان بچه طریق است ج در تشخیص شناختن از باید که قدری پنبه داخل در فرج کند وقدری صبر نماید وبهتر انستکه وقتیکه میخواهد این عمل را بکند بپشت بخوابد وپاها را بلند کند وبعد از انکه مدتی گذشت پنبه را اهسته بیرون اورد پس اگر خون در دور ان واقع شده باشد ان خون بکارت است واگر خون تمام پنبه را گرفته باشد خون حیض است وشرط است در امتحان مذکور اینکه قروح یا جروح احاطه بفرج مثل احاطه بکارت نداشته باشد وهمچنین خون بسیار نباشد که تشخیص نشود واگر نماز کند بدون امتحان مذکور با ممکن بودن ان باطل است نماز هرچند بعد ظاهر شود که خون بکارت بوده است س خونی که مشتبه بخون قرحه شود تشخیص ان بچه نوع است ج باید بپشت بخوابد پس پاها را بلند کند وانگشت میان را در فرج داخل کند پس اگر خون از طرف چپ میاید خون حیض است واگر از طرف راست میاید خون قرحه است واگر خون در دو طرف ظاهر شود امتحان بیفایده وباطل خواهد بود واگر امتحان نکرده نماز کند با ممکن بودن ان باطل است نماز هرچند بعد معلوم شود که حیض نبود است واگر مشتبه شود بخون نفاس مثل انکه احتمال ولادت بدهد وعلم نداشته باشد بان چنانچه از ان چیزی بیرون اید که شک کند که انسان است یا مبدء انسان یا غیر ان خصوصا اگر در عادت اتفاق افتد حکم بحیض میکند وهمچنین هر خونیکه زن ببیند در میان سه وده وبرده وکمتر منقطع شود حیض است مادامیکه نداند که از قروح یا جروح است وهمچنین هرگاه بعد از گذشتن ده روز از حیض خون ببیند واوصاف در ان باشد دو حیض خواهد بود س هرگاه خون بر سه منقطع شود ودر بین ده روز باز دیده شود ومنقطع شود حکمش چیست ج تمامی محسوب بحیض است س حیض با حمل ممکن است که جمع شود یا نه ج بلی ممکن است بنا بر اقوی س ایام حیض اقل واکثرش چه قدر است ج اکثر زمان حیض

روز است مثل کمتر ایام خالی بودن از حیض که آن نیز ده روز است و اقل حیض که کمتر از آن نیست سه روز است پس هر گاه یک روز یا دو روز خون به بیند حیض نخواهد بود پس عادت وقتا و عددا بچه قسم متحقق میشود و حکم هر یک چیست ج متحقق میشود عادت بدیدن خون دو دفعه در دو ماه مساوی پس اگر عدد و وقت هر دو مساوی باشد مثل اینکه در دو ماه از غره تا پنجم خون ببیند او را صاحب عادت وقتیه و عددیه میکویند و اگر در عدد مساوی باشد نه در وقت مثل اینکه در ماه اول پنج روز خون دید از اول ماه و در ماه دوم پنج روز خون دید از آخر ماه او را صاحب عادت عددیه کویند و اگر مساوی باشد در وقت نه در عدد مثل اینکه در ماه اول خون دید پنج روز و در ماه دوم شش روز و هر دو را از اول ماه خون دید او را صاحب عادت وقتیه کویند و نیز محقق میشود عادت بمساوی دیدن خون دو دفعه در یکماه همچنانکه متحقق میشود عادت نیز بدیدن خون در دو دفعه مساوی در بیشتر از دو ماه و در صورت عادت وقتی و عددی یا عادت وقتی تنهائی بدیدن خون ترک عبادت کند هر چند خون بصفت حیض نباشد و در صاحب عادت عددی تنهائی خلاف است و اقوی عدم ترک عبادت است و احوط جمع است میانه افعال مستحاضه و تروک حائض خصوصا اگر خون بصفت حیض نباشد و صاحب عادت هر گاه خون او از عادت تجاوز نماید صبر کند و احتیاط نماید بترک نمودن عبادت اگر عادت آن از ده کمتر باشد و لیکن احتیاط بر سبیل استحباب است و در عدد ایام احتیاط خلاف است و اقوی استحباب آن است تا بده روز هر چند احوط اکتفاء نمودن بیک روز یا دو روز است و بهر تقدیر هر گاه خون منقطع شد بده روز یا کمتر تمام حیض است و هر گاه گذشت از ده روز اگر تمیز نداشته باشد یا داشته باشد و موافق با عادت باشد عادت آن معتبر است و زاید بر عادت استحاضه است

در بیان اقسام اهل عادت و غیر آنها

۱ اگر خون بصفت حیض باشد اقوی حیض قرار دادن است و احوط جمع است ظ مد ظله

۲ احوط در صورتیکه زیاده بر ده روز شود جمع است میانه تروک حایض و افعال مستحاضه تا ده روز ظ مد ظله

۳ اگر بصفات حیض باشد ترک کند و الا ترک نکند احتیاط بجمع و الظاهر ظ مد ظله

بی اشکال و اگر تمیز داشته باشد و تمیز مخالف با عادت باشد تفصیل آن در رساله بزرگ آقای شریعتمدار مذکور است و اما باقی احکام حیض اینستکه صحیح نیست از آن نماز نه واجب نه سنت و نه اصلی و نه نماز احتیاط و نه سجده سهو بلکه اگر در بین نماز حائض شود نماز باطل است حتی اگر حرفی از تشهد مانده باشد بلکه پیش از اتمام نمودن سلام واجب نیز و اگر در نماز باشد و کمان نماید که حائض شد داخل کند دست خود را و بمالد بموضعی که خون بیرون میاید پس اگر خون بیرون آمده باشد از نماز بیرون رود و الا نماز را تمام نماید لکن ظاهر اینستکه اگر چنین نکند و نماز را تمام کند عیبی ندارد و نماز او صحیح است اگر بعد از نماز ظاهر نشود حایض شدن یا معلوم نشود پیش بودن حیض بر تمام بودن نماز چنانچه مظنه مبطل نیست شک نیز مبطل نیست و در حکم حیض است سایر احداث و همچنین صحیح نیست از آن روزه و نه طواف و حرام است بر آن داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه و آله و درنگ نمودن در باقی مساجد بتفصیلی که در بحث جنابت گذشت پس در زمان حیض وطی کردن در قبل حایض چه صورت دارد ج حرام است در زمان حیض وطی نمودن در قبل حایض با علم بآن و در باره هر یک از مرد و زن موجب فسق میشود بلکه حلال شمردن آن موجب کفر است پس هر گاه وطی نمودن در زمان حیض زوج زوجه خود را آیا کفاره بر مرد واجب است یا نه ج قول بوجوب قوی است هر چند قول باستحباب خالی از رجحان نیست پس از وطی نمودن زوجه حایض در فرج آن از ذوی عمد واجب است اینکه کفاره بدهد خواه حایض آزاد باشد یا نه زن منقطعه باشد یا دائمه و بر زن کفاره لازم نیست هر چند تمکین بدهد شوهر خود را در عمل پس کفاره وطی چه قدر است ج کفاره عبارت است از یک دینار یعنی اشرفی هیجده نخودی که یک مثقال شرعی است و این مقدار کفاره در اول حیض است و در وسط آن نصف اشرفی است و در آخر آن ربع آن پس اول و وسط و آخر حیض را

در بیان احکام حایض

۱ چنانچه مفصل آن در رساله احقر مذکور است ظ مد ظله

در نجس بودن عرق او

۲ با علم بحرمت آن ظ مد ظله

۳ بلکه احوط است ظ مد ظله

در کفاره وطی حایض

دربیان احکام متعلقه بنفاس

بیان فرمایید ج زنیکه عادتش مثلاً شش روز است روز اول و دوم آن اول حیض است و
روز سیم و چهارم وسط حیض است روز پنجم و ششم آخر حیض است س وطی کنیز در زمان
حیض کفاره اش چه قدر است ج واجب میشود بسه مد گندم یا جو که بسه مسکین بدهند
هرچند آخر آن باشد س قول زن در حایض بودن و پاک شدنش مسموع است یا نه ج
بلی مسموع است اگرچه مظنون باشد که در خبر دادن کاذب است و هرگاه خبر دهد که در
یکماه سه حیض دیده جمیع احکام حیض نسبت بهر زمانیکه میگوید زمان حیض است جاری
اگرچه احتمال ضعیف برود که راست میگوید و واجب است بر زن حائض که بعد از بریده
شدن خون غسل نماید بجهت هر واجب و مستحبی که مشروط بطهارت از حدث اکبر باشد
مثل غسل جنابت و کیفیت غسل حیض مانند غسل جنابت است لکن غسل حیض کفایت از
وضوء نمیکند مثل سایر اغسال و تقدیم وضوء بر غسل لازم است علی الاحوط بل الاظهر
س کیفیت نفاس را بیان فرمایید ج خون نفاس خونی است که در وقت زائیدن از زن
میآید خواه همراه طفل بیاید خواه بعد از آن خواه هر دو وقت بشرط آنکه کمتر از ده روز
باشد که هرگاه ده روز از زائیدن گذشته باشد و بعد از آن خون ببیند نفاس نخواهد
بود و فرق نیست میان آنکه طفل تمام متولد شده باشد یا تمام نشده سقط شود هرچند
مضغه باشد بلکه علقه بشرط آنکه علم بهم رساند بآنکه آن مبدء انسان است یا آنکه
چهار قابله شهادت دهند بر آن و نطفه و علقه مشتبهه اعتبار ندارد و همچنین مجرد
زائیدن هرگاه خون نه بیند و نه خون پیش از زائیدن هرچند بقدر لحظه باشد و
از برای قلیل نفاس تحدیدی نیست پس ممکن است بقدر لحظه باشد و اکثر آن ده روز است
و آن نفاس غیر صاحب عادت مستقره است و یا عادتش برده روز است که برده روز
منقطع شود چه بگذرد و صاحب عادت مستقره نفاس او بقدر عادت او است و اما اگر

دربیان احکام استحاضه

از ده بگذرد عادت او نفاس است و تتمه استحاضه و بهتر آنستکه تا ده روز نیز نفاس
قرار دهد ولکن آنچه ذکر شد از آنکه عادت را نفاس قرار دهد یا ده روز را وقتی است که
در اول و آخر خون ببیند یا در تمام مدت مذکوره بخلاف آنکه اگر در یکی از اول یا آخر یا
وسط خون دید نفاس او مقدار دیدن خون است چنانچه اگر در وسط و آخر یا اول و
وسط خون ببیند نفاس آن طرفین و آنچه زمان مابین آنست خواهد بود پس کسیکه عادت
آن هشت روز باشد و در اول و آخر خون ببیند تمام نفاس است و اگر در اول و چهارم
یا پنجم و هشتم خون دید چهار روز نفاس خواهد بود چنانچه اگر ندید مگر یک روز از
این روزها را نفاس آن مختص بمقدار دیدن خون خواهد بود و اگر در چهارم مثلاً خون
دید و از عادت گذشت و برده منقطع شد از چهارم تا دهم نفاس است و مثل آنستکه
شنیدی حال مبتدئه و مضطربه تا ده روز و هرچیزی که بر حائض حرام باشد از حرام و
واجب و مستحب و مکروه بر نفسا نیز چنین است س حقیقت استحاضه و علامات آن در قلت
و کثرت بچند قسم است ج بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه س قلیله بچه شناخته
میشود ج شناختن آن باین نحو است که قدری پنبه در فرج میگذارد اگر خون بآن
رسید ولکن اثر فرا نگیرد قلیله است س متوسطه چه نوع است ج طریقه متوسطه
بآنستکه خون در پنبه فرو رود و از آن نگذرد س کثیره چه نوع است ج باین نوع
که خون از پنبه بگذرد و بکهنه برسد چه آنکه از کهنه بگذرد یا نگذرد س در قلیله
غسل و وضوء واجب است یا نه ج غسل واجب نیست لکن وضوء لازم است از برای هر
نماز واجبی و اگر خواهد نافله کند هر نمازی را باید بیک وضوء بعمل آورد و در قسم دوم
که متوسطه است یک غسل واجب میشود از برای نماز صبح علاوه بر وضوء از برای هر
نمازی ولکن واجب شدن غسل مشروط است بآنکه پیش از نماز صبح خون پنبه را فرا

کیره پس اگر بعد از نماز پنبه را خون فرا گیرد حکم آن حکم قلیله است که غسل در آن روز واجب نمیشود و بهتر اینستکه اگر بعد از نماز صبح و پیش از نماز ظهر یا عصر یا مغرب یا عشا اگر متوسطه شود غسل کند بلکه واجب است وضو از برای هر نماز واجب و شرط است در هر نماز سنت و در قسم سیم که کثیره است سه غسل واجب میشود یکی از برای نماز صبح اگر نماز شب را نکند و اگر بکند جمع نماید میان نافله شب و نماز صبح بان غسل چنانچه کفایت میکند از برای سایر نوافل روز و شب غسل هر یک از فرایض آن و یکی از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو و یکی از برای مغرب و عشا که جمع کند نیز میان هر دو و اگر خواهد هر نمازی را بیک غسل بکند جایز است و وضو باید بگیرد با هر یک از اغسال چنانچه گذشت و در واجب بودن وضو از برای هر یک از نماز عصر و عشاء خلاف است و احوط عدم ترک است بلکه اقوی وجوب است و واجب بودن غسل و وضو در سه قسم گذشته در حالتی است که خونیکه باعث غسل یا وضو میشود پیش از نماز بهم رسد هر چند در غیر وقت آن نماز باشد بشرط آنکه غسل یا وضو بعمل نیاورده باشد از برای خون بعد از دیدن آن ولکن آنچه ذکر شد در حکم سه قسم در وقتی است که خون بیک نسبت باشد پس اگر تبدیل روی دهد مثل آنکه کثرت بقلت برگردد یا قلت بکثرت برگردد حکم هم میگردد پس اگر پیش از غسل نمودن از برای نماز صبح کثرت برگردد بقلت اکتفا میکند بیک غسل و اگر پیش از غسل ظهرین برگردد کثرت بقلت کفایت میکند دو غسل چنانچه اگر بعد از نماز صبح قلت برگردد بکثرت دو غسل خواهد بود در آن روز و اگر بعد از نماز ظهرین چنین شد یک غسل میکند و همچنین اگر بعد از نماز صبح قلت برگردد بتوسط در آن روز غسل بر او نیست و احتیاط حسن غسل کردن است چنانچه پیش گذشت و احوط آنستکه از برای رفع ناخوشی استحاضه در جائیکه موجب وضو بود وضو و در جائیکه موجب غسل بود غسل نماید مثل آنکه هر گاه وضو یا غسل

نمود و پیش از نماز کردن دانست از حال خود که دیگر خون نخواهد دید و رفع ناخوشی او خواهد شد اعاده نماید آنچه نموده بود در اول از وضو یا غسل یا هر دو یا واجب است بر مستحاضه استبرا کردن یا نه ج واجب است و باید اینکه پنبه بر خود بر دارد بنحویکه متعارف است در معلوم شدن حال آن بان قدر صبر نماید و بعد بمقتضای آن عمل نماید از قطع شدن خون یا قلیله بودن آن یا متوسطه بودن یا کثیره بودن و همچنین واجب است که از برای هر نماز عوض نماید پنبه را یا بشوید آنرا اگر نجس شده باشد و همچنین بشوید ظاهر فرج را اگر نجس شده باشد بلکه بهتر عوض نمودن کهنه یا شستن آنست هر گاه ملوث بخون نشده باشد چنانچه بهتر آنستکه بعد از غسل یا که وضو نماز را تاخیر نکند و اهتمام نماید در حفظ نمودن خود را از بیرون آمدن خون مادامیکه متضرر نشود واجب نیست و اگر در بین غسل حدث اصغر از او صادر شد احتیاط آنستکه غسل مذکور را تمام نماید و اعاده نماید و وضو بسازد هر چند قول بصحیح بودن غسل و لازم بودن وضو فقط خالی از رجحان نیست و فرقی نیست در باطل نمودن غسل میان واجب و مندوب و اگر حدث اکبر در اثنای غسل واقع شود اگر همان حدثی که غسل از او میکرد واقع شود بهتر اینستکه اعاده غسل نماید و حیض و نفاس در حکم واحد است و اگر غیر آن واقع شود غسل باطل نمیشود مس غسل مس میت در چه وقت واجب میشود کیفیت آنرا بیان فرمایید ج واجب میشود غسل مس نمودن میت بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن مس آن یا فرقی هست میان میت کافر و مسلم یا نه ج فرقی نیست و در حکم میت است قطعه که در آن استخوان باشد خواه از زنده جدا شده باشد یا از مرده و در وجوب غسل بمس نمودن استخوان بی گوشت اشکال است و بهتر غسل نمودن است و اظهر واجب نبودن غسل است بسبب مس نمودن چیزیکه حیوة در آن حلول نکرده باشد مثل

موو غیره و هرچه موقوف بر وضؤ است. و قوفا ست بر غسل مس میت و وضؤ شکسته میشود
بسبب مس نمودن میت و غسل مس میت کفایت از وضؤ نمیکند پس احکام میت را از غسل
و کفن و حنوط نمودن و نماز کردن و دفن نمودن بیان فرمایند ج بدانکه غسل دادن
میت واجب کفائی است باین معنی که بر همه مکلفین واجب است و اگر یکنفر غسل را بعمل
اورد از دیگران ساقط است پس آیا اولی بغسل دادن میت کدام کسی میباشد ج نسبت
بزن خود شوهر است چه ان زن ازاد باشد چه بنده چه دائمه باشد یا متعه لکن
در متعه اشکال هست و عمل باحتیاط خوب است و بعد از شوهر مالك مقدم است
بر غیر مالك و اگر متعدد باشند شریك خواهند بود در ولایت و بعد از مالك ارحام
و آیشان مقدم بر اجنبی میباشند هرچند هاشمی باشند یا وصیت نموده باشد که او
غسل دهد و احتیاط شدید از برای ورثه عمل نمودن بوصیت است هرچند هاشمی
نباشد و طبقات ارحام در اولی بودن بغسل بترتیب طبقات ارث است پس پدر و مادر
و اولاد مقدم بر جد و جده و برادر و خواهر میباشند و آیشان مقدم بر اعمام و اخوال
میباشند و بعد از ان ولاء عتق مقدم است بر ولاء ضامن جریره مقدم است بر حاکم
شرع و هرگاه بی اذن اولیاء غسل دهند میت را باطل است و همچنین است حکم در نماز
پس شرط است که غسل دهنده شیعه اثنی عشری باشد یا نه ج بلی شرط است. سؤال
غسل دهنده میت شرط است در ذکورت و انوثیت مثل میت باشد یا نه ج بلی شرط است
مگر در محارم و زن و شوهر و پسر سه ساله اگر زن او را غسل بدهد و دختر سه ساله
اگر مرد او را غسل بدهد عیب ندارد و واجب است غسل دادن هر مؤمن اثنی عشری را
و واجب نیست غیر از این طایفه دیگری را غسل دادن و در حکم میت است سینه یا
قطعه که در او سینه باشد پس واجب است غسل دادن و حنوط و کفن نمودن و نماز کردن

بران و قطعه که در ان استخوان باشد نیز واجب است غسل دادن و حنوط و کفن نمودن
پس طفلیکه چهار ماهه شده باشد و سقط شود واجب است غسل و کفن و حنوط
نمودن یا نه ج بلی واجب است لکن نماز نه واجب است و نه مستحب و اگر چهار ماه کمتر
داشته باشد واجب است او را در کهنه پیچیدن و دفن کردن پس واجب است ازاله
نمودن نجاست از بدن میت پیش از غسل و پوشانیدن عورت او را از ناظر محترم در حال
غسل یا نه ج بلی واجب است مثل سایر احوال چنانچه واجب است رو بقبله نمایند
میت را در حال احتضار اگر رو بقبله نباشد باینکه بر پشت بخوابانند او را و روی او و
کف پاهای او را متوجه قبله نمایند و منقطع میشود وجوب مذکور بمتحقق شدن وفات
مگر در دفن نمودن و احوط مراعات انست بعد از بیرون شدن روح تا بدفن نمودن
نیز و فرق نیست در وجوب مذکور میان انکه محتضر مرد باشد یا زن طفل باشد یا بالغ
و واجب نیست غسل دادن کسیکه واجب شده باشد کشتن ان برجم یا قصاص یا غیر انها
و غسل کرده باشد بامر حاکم شرع یا از جانب خود اغتسال را که واجب است از برای میت
و اگر بعد از سه غسل بمیرد بسبب دیگر واجب است غسل دادن پس طریقه غسل میت
را بیان فرمایند ج واجب است غسل دادن میت را بسه اب اول بسدر دوم
بکافور سیم باب قراح یعنی باب خالص و واجب است ترتیب بنحو مذکور در میان سه
غسل و فرق نیست در این حکم میان اینکه میت جنب باشد یا حائض یا نباشد و احتیاط
حسن غسل دادن میت است بغسل ترتیبی هرچند اظهر کفایت کردن غسل ارتماسی است
و کیفیت هریك از ترتیبی و ارتماسی بنحو یستکه در غسل جنابت گذشت و همچنین شرط
نیت در هر سه غسل و نیت هر غسلی را مقارن شروع در ان نماید پس اگر اب میسر
نشود برای غسل میت تکلیف چیست ج باید میت را سه تیمم بقصد هریك از ان سه

غسل بقصد قربت مطلقه علی الاقوی و همچنین اگر بترسد بر میت از غسل دادن بجهت
عارضی مثل سوختن یا آبله در آوردن اقوی اینستکه او را سه تیمم بدهند چنانکه
گذشت و تیمم را باید بدست خود عمل آورند نه بدست میت واحوط مباح بودن غسالات
پس احکام کفن نمودن میت را بیان فرمایید ج واجبست کفن نمودن به سه پارچه
وان پیراهن و لنگ و لفافه است که انرا سرتاسری مینامند و شرط است در پیراهن که
از شانه تا نصف ساق را بپوشاند و در لنگ آنکه میان ناف و زانو را فرا گرفته باشد
و در لفافه آنکه از طول این قدر زیاد باشد که دو سر کفن را توان بست و از عرض این قدر
زیاد باشد که بر روی هم بیفتد دو طرفان و افضل بلکه احوط در پیراهن بلند بودن انست
تا بقدم و در لنگ پوشانیدن انست از سینه تا بقدم لکن احوط و اظهر انستکه زاید بر
قدر واجب را بدون اذن کبار ورثه نکند چنانکه اگر صغیر داشته باشد از مال صغیر
برندارند پس اگر مقدور نشود به سه پارچه تکلیف چیست ج اکتفاء بانچه مقدور است
نمایند بلکه اگر هیچ مقدور نشود مگر پوشانیدن عورتین واجبست در این حال
عورتین تنها را بپوشانند پس کیفیت کفن کردن را بیان فرمایید ج طریقه اش انستکه
لنگ مقدم بر پیراهن و پیراهن مقدم بر لفافه باشد واحوط انستکه هر یک از سه پارچه
بپوشاند انچه را که در زیر انست و جایز نیست مغصوب بودن کفن و نه نجس بودن و
نه حریر محض بودن و نه پوست بودن هر چند ان حیوان تذکیه شده باشد و ماکول اللحم
باشد و همه اینها در حال اختیار است و اما در حال اضطرار تکفین و ستر عورت با اینها
غیر از مغصوب جایز بلکه واجبست واحوط انستکه کفن ننمایند از ثوبیکه از مو و کرک
بافته باشند هر چند از ماکول اللحم باشد و غیر ماکول اللحم جایز نیست پس کفن واجب
از اصل مال برمیدارند یا از ثلث ج از اصل مال برمیدارند هر چند مدیون باشد

مگر زن که کفن او بر ذمه شوهر است هر چند زن مالدار باشد و واجبست بعد از
غسل حنوط کردن وان مسح نمودن هفت موضع سجود است بکافور و کفایت میکند
در ان مسمی و این حنوط مخصوص از برای میتی است که محرم نباشد و اگر محرم باشد بوی
خوش بدان نزدیک ننمایند چه در تحنیط و چه در تغسیل مگر آنکه بعد از طواف مرده باشد
که در این صورت قول بجواز خالی از قوت نیست پس اداب نماز میت را بیان فرمایید ج
نماز میت واجبست بر هر که بشیعه اثنی عشری باشد مطلقا چه شهید باشد چه کشته
شده باشد بقصاص یا خود خود را کشته باشد یا ختنه نکرده باشد یا غیر ایشان از
ارتکاب کبایر و همچنین واجبست بر سنی چه در حال تقیه و چه در غیر تقیه و جایز نیست
نماز بر کفار چه اصلی و چه غیر ان و ملحق میشود بمسلم مرده که در بلاد اسلام یافت شود
و طفل و دیوانه اگر متولد شده باشند از مومن یا مومنه و همچنین واجبست نماز بر
لقیط دار الاسلام بلکه مشهور چنین دانسته اند لقیط دار الکفر را نیز هر گاه در ان مسلمی
باشد که ممکن باشد تولد ان از ان پس ایا نماز میت واجب کفائی است یا عینی ج نماز میت
لازم است بوجوب کفائی ولکن شرط است در صحت ان که مصلی مومن اثنی عشری باشد
چنانکه شرط است در سقوط ان از جمیع مکلفین که مصلی بالغ باشد پس ایا اولی بنماز
چه کسی است ج اولی بنماز کسیست که اولی بتغسیل است بتفصیلی که گذشت و جایز نیست
نماز بر میت بدون اذن ولی چه فرادی و چه جماعت و اگر اذن ندهد ولی احدی را بر
جماعت و خود نیز اقدام نکند یا قابلیت که منوط بعدالت شرعیه باشد ندارد ساقط شدن
ولایت نمیشود و نماز را فرادی خواهند کرد باذن ولی یا خود ولی خواهد کرد و اگر بسبب
عدالت شرعیه نباشد احوط باقی گذاردن امر است نیز بر ولی هر چند ساقط شدن ولایت
او در این حال خالی از قوت نیست واحوط اذن گرفتن از حاکم شرع است و کیفیت نماز

آنست نیت بکند و پنج تکبیر که اول انها تکبیرة الاحرام است بگوید و در میان انها چهار دعا بخوانند **اول** شهادتین **دوم** صلوات بر پیغمبر و آل اطهار **سیم** دعا از برای مؤمنین **چهارم** دعا از برای میت پس اگر بعد از تکبیر اول بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا الله وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله و بعد از تکبیر دوم اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و بعد از تکبیر سیم اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ و بعد از تکبیر چهارم اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِهذَا الْمَیِّتِ و بعد از ان تکبیر پنجم را بگوید کفایت میکند لکن اینها در وقتی است که میت شیعه اثنی عشری باشد پس اگر طفل باشد چه نماز بر او واجب باشد چه نباشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِاَبَوَیْهِ وَلَنا سَلَفاً وَفَرَطاً وَاَجْراً اگر پدر و مادر طفل هر دو مؤمن باشند و اگر یکی از ایشان کافر یا نخوان باشد دعا را بمؤمن تنها نماید و واجبست در ان نیت و قیام و رو بقبله نمودن با امکان و گذاردن سر میت را بطرف راست نماز گذار مگر انکه مأموم باشد و هرگاه عکس بگذارد میت را باطل میباشد نماز چه از روی فراموشی چه از روی جهل و همچنین شرط است پشت خوابانیدن میت را در حال نماز **پس** احکام دفن را بیان فرمائید و دفن نمودن جسد میت واجبست بوجوب کفائی یا نه **ج** بلی واجب کفائی است و باید بنحوی پنهان نماید جسد میت را در زیر خاک بنحوی که محفوظ بماند جسد او از ضرر درندگان و بوی او از انتشار و واجبست که بخوابانند او را بدست راست رو بقبله و هرگاه در کشتی باشد و دفن او ممکن نباشد بگذارند او را در ظرفی مثل صندوق و سر او را ببندند و در دریا اندازند ولکن احوط بجا آوردن اول است با امکان و اگر میت زن غیر مسلمه باشد یا مثل ان چه کتابیه و چه غیر کتابیه و حامله باشد بطفل مؤمن واجبست او را پشت بقبله دفن نمایند تا انکه طفل رو بقبله باشد هرگاه صاحب طفل روح شده باشد و حرام است نبش نمودن قبر و همچنین حرام است نقل

کردن میت را بعد از دفن بغیر مشاهد مشرفه و اگر بعد از دفن بدن میت حاصل نشود بهر نحو که باشد اگر چه بفعل حرام باشد دیگر نقل میت بمشاهد مشرفه عیب ندارد و حرام است سینه زدن بصوت و خراشیدن ان و کندن موی چه در مات ثابت و چه در غیر اقارب همچنین شق نمودن رخت بر غیر پدر و برادر **پس** تیمم در چه وقت واجب میشود بیان فرمائید **ج** در وقتی واجب میشود که از برای مکلف ممکن نشود استعمال اب عقلاً یا شرعاً و ان متحقق میشود بچند چیز **اول** نیافتن اب بقدریکه کفایت تمام غسل یا وضو را نماید و معیار در نیافتن اب صدق عرفی است **دوم** انکه بترسد بسبب سعی در تحصیل اب ضرری بنفس یا عرض یا مال معتد به او برسد چه از جهت خوف از دزد باشد یا درنده یا گم شدن در راه یا غیر اینها **سیم** ترسیدن از استعمال اب بجهت ناخوشی یا درد چشم یا ورم یا زخم یا دمل یا امثال اینها از چیزهائیکه با وجود انها استعمال اب موجب ضرر است **چهارم** انکه در استعمال اب الم شدیدی باشد که بحسب عادت تحمل ان نتوان نمود و از این قبیل است شدت سرما و اگر استعمال اب سبب ترکیدن پوست بشره یا درشت شدن ان بشود بقسمی که تحمل ان بحسب عادت دشوار باشد تیمم میکند خواه سبب بیرون امدن خون بشود یا نه و خواه بسبب سردی هوا باشد یا نه **پنجم** تحصیل اب محتاج باشد به تحمل منت و ذلت که بحسب عادت تحمل ان ممکن نباشد چه بخریدن باشد یا غیر ان و از این باب است تحصیل دلو و ریسمان و مقدمات گرم کردن اب هرگاه محتاج بان باشد **ششم** انکه نتواند تحصیل اب نماید مگر اینکه انچه دارد بذل نماید یا اینکه انقدر از مال خود بذل نماید که بذل ان مضر بحال او باشد **هفتم** انکه وقت گنجایش تحصیل اب یا استعمال ان نداشته باشد **هشتم** انکه ابیکه دارد کفایت از برای وضوء یا غسل و تطهیر بدن یا جامه نجس نداشته باشد پس جامه یا بدن را پاک میکند و تیمم بدل از وضوء یا غسل نماید

تیمم انکه بترسد که بعد از استعمال اب که دارد عطش برخود یا مسلم دیگر یا حیوان محترمی
غالب شود وخوف تلف بوده باشد س در زمانیکه تیمم واجب شد اگر وضو بسازد
یا غسل کند صحیح است یا نه ج غیر تیمم در این حال باطل خواهد بود مگر در سه جای یکی
در بذل مال ویکی در تحمل منت وخواری ویکی هم در تنگی وقت پس در این سه جا صحیح است
اگر وضو بسازد بجهت اینکه بر حالت طهارت باشد یا بجهت غیر ان از سایر غایات غیر
از دخول در صلوة س تیمم بر غیر زمین میتوان کرد یا نه ج جایز نیست تیمم مگر بر زمین
خواه خاک خالص باشد یا سنگ وگچ واهک پیش از پختن انها یا غیر انها از هر چیزیکه
زمین گفته میشود هر چند رنگین باشد وهر چند غباری از ان بدست بچسبد و
جایز است تیمم بر خاک قبر وخاکی که دفعهٔ دیگر بجهت تیمم استعمال شده باشد وبهتر
انستکه اول بخاک خالص تیمم کند بعد بزمین بعد بریگ بعد بسنگ بعد بغبار بعد
بگل واگر ممکن باشد بخشکاند اگر ممکن نشد بگل تیمم کند وشرایطیکه در بحث وضو و
غسل گذشت در این جا شرط است س کیفیت تیمم را بیان فرمائید جواب تیمم عبارت
از زدن شکم دستها است بر زمین بیک مرتبه ومسح پیشانی ودو جبین علی الاحوط
بطول نه بعرض تمام شکم دستها باهم از ابتداء رستنگاه موی تا اول بینی وابروها و
بهتر مسح نمودن انها است پس از ان مسح پشت دست راست بشکم دست چپ از بند
دستها تا سر انگشتان وبعد از ان مسح پشت دست چپ بشکم دست راست بنحو مذکور
وانچه در وقت گذاشتن شکم دست بر پشت دیگری مس میشود مسح ان لازم است نه
ما بین انگشتان وشرایطیکه در وضوء گذشت در تیمم نیز معتبر است س تیمم بدل
از وضو یا غسل یک ضرب کافی ست یا نه ج بلی کافی است باین طریق که یک مرتبه
دستها را بزمین بزند وبکشد به پیشانی وپشت دستها واحوط انست که در هر دو

بدو ضربت تیمم نماید وبهتر از این یک تیمم بیک ضربت ویک تیمم بدو ضربت بکنند
س نماز بر چند قسم است ج بر دو قسم است واجب ومستحب اما نماز واجب در زمان غیبت
امام علیه التحیة والسلام بر پنج قسم است اول فرائض پنجگانهٔ یومیهٔ شبانه روزی
دوم نماز ایات سیم نماز طواف چهارم نماز یکه باجاره یا نذر یا عهد یا امثال
اینها واجب شده باشد پنجم نماز میت اما نماز جمعه که جمعی قسم علیحده قرار داده اند لکن
داخل در پنجگانهٔ یومیه میباشد س نماز جمعه واجب تخییری است یا عینی ج واجب
تخییری است نه عینی س عدد رکعات نماز پنجگانهٔ یومیه را بیان فرمائید ج عدد
رکعات نماز یومیه هفده رکعت است عبارت میباشد از دو رکعت نماز صبح وسه رکعت
نماز مغرب وچهار رکعت نماز ظهر یا دو رکعت نماز جمعه وچهار رکعت نماز عصر وچهار
رکعت نماز عشا ونماز چهار رکعتی در سفر ودر هنگام ترس از دشمن دو رکعت است قسم
دوم در نماز مستحبی است وآن بسیار است ولکن اقتصار میشود بنافلهٔ نمازهای یومیه
شبانه روزی که انها را رواتب مینامند پس هشت رکعت نافلهٔ ظهر است که پیش از نماز
ظهر باید خوانده شود وهشت رکعت نافلهٔ عصر است که پیش از نماز عصر باید کرد وچهار
رکعت نافلهٔ مغرب است که بعد از نماز مغرب باید کرد ودو رکعت نافلهٔ عشا است که انرا
وتیره مینامند نشسته بعد از نماز عشا باید کرد وان یک رکعت محسوب است وهشت
رکعت نافلهٔ شب است که وقت ان بعد از نصف شب است وهر چند نزدیک بصبح باشد
بهتر است ودو رکعت نماز شفع است که بعد از نماز شب باید کرد ویک رکعت نماز وتر است
که بعد از نماز شفع باید کرد ودو رکعت نماز نافلهٔ صبح است پیش از نماز صبح باید کرد و
مجموع اینها سی وچهار رکعت است که ضعف رکعات فریضهٔ شبانه روزی با نافلهٔ ان
پنجاه ویک رکعت میباشد ونافله را هر دو رکعتی بیک سلام اتیان نماید واکتفاء بحمد تنها

وبخواندن سوره و قنوت میتوان نمود در نمازی را که در سفر قصر میکنند نافله اش
ساقط است یا نه ج بلی ساقط است مگر نافله صبح و مغرب و شب که اینها بر حال خود باقی است
یعنی ساقط نیست س نماز عید قربان و عید رمضان واجب است یا نه جواب در
عصر امام علیه السلام یا نائب خاص واجب است اما در این عصر مستحب است س اوقات
نماز را بیان فرمایید ج اوقات نماز بر چهار قسم است اول وقت مختص دوم وقت
فضیلت سیم وقت مشترک چهارم وقت اجزائی و وقت مختص از برای هر نماز آن
مقداریست که ممکن باشد بحسب حال شخص تحصیل شرائط در آن وقت و ادای آن نماز در آن
و اگر او پیش از این شرائط باشد همان مقدار ادای نماز است پس اما آنکه وقت مختص
بظهر است مقدار ادای ظهر از اول وقت ظهر است و آنکه وقت مختص بعصر است مقدار
ادای عصر از آخر وقت عصر است و آنکه مختص بمغرب است بقدر سه رکعتی است که بتوان
نماز مغرب را در آن بجا آورد و آنکه مختص بعشا است مقدار ادای چهار رکعت از آخر نیمه
شب است و ما بین اینها وقت مشترک است اما وقت فضیلت در نماز ظهر از وقت زوال
آفتاب است از دائره نصف النهار بسمت مشرق تا آنکه سایه مثل شاخص شود و وقت
فضیلت نماز عصر بعد از فضیلت نماز ظهر است تا آنکه سایه شاخص دو مثل آن شود
و بعد از فضیلت نماز ظهر و عصر وقت اجزائی است اما اجزائی ظهر بعد از فضیلت ظهر است
تا آخر وقتش و اما اجزائی عصر دو وقت است یکی پیش از فضیلت و یکی بعد از وقت فضیلتش تا
آخر وقتش و وقت فضیلت مغرب از وقت غروب است تا برطرف شدن شفق مغربی و آن
سرخی است که در سمت مغرب بهم میرسد بعد از غروب آفتاب و وقت فضیلت نماز عشا
بعد از برطرف شدن سرخی است از مغرب تا ثلث اول شب و اجزائی مغرب یک وقت است
بعد از فضیلتش تا آخر وقتش و اجزائی نماز عشا دو وقت است یکی پیش از فضیلتش و یکی

بعید نیست که بعد از نماز ظهر باشد بنا بر این وقت اجزائی آن نیز یکی است ط مد ظله

بعد از فضیلتش تا آخر وقتش و وقت فضیلت نماز صبح اول پهن شدن سفیدی است در افق
مشرق که فجر صادق باشد تا سرخی مشرق نزده بعد از آن وقت اجزائی است تا طلوع آفتاب
در نماز صبح وقت مختص و مشترک نیست س وقت اجزائی یعنی چه ج نماز ادا است ولی
فضیلت ندارد س آیا نماز تا کی ادا است ج بقدر یک رکعتی که از آخر وقت باقی است اگر
مصلی آن را درک نمود نماز را ادا بجا آورده نه قضا اگرچه باقی آن را بعد از وقت بجا آورده در
جائز نیست تاخیر انداختن نماز را از وقتیکه از برای آن تحدید شده است و نه مقدم داشتن
بر آن و اگر نماز پیش از وقت نمود باطل است چه تمام نماز پیش از وقت واقع شده باشد چه بعضی
از آن چه عمدا کرده باشد چه بفراموشی چه مسئله را دانسته باشد چه ندانسته باشد
چه وقت را بشناسد چه نشناسد س آیا جائز است اعتماد نمودن بمظنه در داخل شدن
وقت یا نه ج جائز نیست با ممکن بودن علم و قول دو نفر عادل معتبر است و قائم مقام
علم است علی الاقوی و هرگاه حاصل نشود مظنه از اذان شخص معتمد یا قول یک عادل
اعتماد جائز نیست بلی جائز است هرگاه ممکن نشود علم و لکن بهتر آنستکه صبر کند تا یقین
بوقت حاصل شود و هرگاه ظاهر شود که مظنه آن فاسد بوده است باید اعاده کند
نماز را هرگاه وقت داخل نشده باشد در بین نماز و اگر داخل شده باشد هر چند پیش
از سلام باشد اعاده نکند و اگر کسی مشغول نماز عصر یا عشا شود پیش از نماز ظهر و مغرب
لیکن اگر متذکر شود در حالیکه در نماز باشد عدول نماید بنیت نماز پیش چه ظهر
باشد و چه مغرب و اگر بعد از فراغ باشد مجزیست او را هرگاه در وقت مختص نماز ظهر
یا مغرب واقع نشده باشد و بعد از آن نماز ظهر یا مغرب را بکند اگرچه احوط مراعات
شرط مذکور است در مسئله عدول نیز س ماهیت قبله و کیفیت استقبال بقبله را
بیان فرمایید ج بدانکه قبله آن مکانی است که خانه کعبه در آن واقع است و محاذی

ان تا باسمان و همچنین تا باخر زمین قبله است و حجر اسمعیل داخل قبله نیست هر چند
در طواف گاه داخل است و واجب است بر نماز گذار توجه بعین کعبه در حق قریب و در
حق بعید جهت کافی است س چیزهائیکه واجب است در انها رو بقبله بودن چند
چیز است ج پنج چیز است **اول** نماز واجب چه نمازهای شبانه روزی باشد یا
غیر ان و از ان جمله است نماز میت و نماز مستحبی که بنذر و مانند ان بر خود واجب کرده
باشد و نماز عید فطر و اضحی که در این زمان واجب نیست حکم نماز واجب را دارد و هم
چنین فرایض یومیه که بر سبیل استحباب اعاده ان مینماید احتیاطا یا قضائی که تبرعا از
جانب میت بجا میاورد حکم نماز واجب را دارد و اما نمازهای مستحبی پس اگر در وقت قرار
گرفتن بر زمین باشد پس واجب است در انها رو بقبله بودن چنانچه بعضی فرموده اند
ولکن قول بعدم وجوب خالی از رجحان نیست لکن احتیاط شدید در مراعات استقبال است
و اگر در زمان راه رفتن و سواری باشد پس واجب نیست حتی در وقت تکبیر گفتن و
غیر ان از سایر ارکان نماز **دوم** انسان در حالت احتضار **سیم** میت در حال نماز
کردن بر او بقسمیکه سر او بطرف راست نماز گذار و پاهای او بسمت چپ او باشد
چهارم میت در هنگام دفن او را بپهلوی راست بخوابانند و سر او بسمت مغرب
و رو و شکم و پیش روی بدن او رو بقبله باشد **پنجم** حیوانیکه میخواهند او را تذکیه
نمایند ذبح یا نحر کنند بتحقیق تذکیه شرط است رو بقبله نمودن ان حیوان در ان حال
س کیفیت مکان نماز گذار را بیان فرمائید **جواب** بدانکه جایز است نماز در
هر مکانیکه خالی باشد از هر نجاستی که تعدی نماید و جایز التصرف باشد چه مملوک
باشد بسبب عین و منفعت هر دو یا منفعت فقط باجاره یا تحبیس یا وصیت منفعت
از برای شخص یا بعنوانها و چه ماذون التصرف باشد از برای نماز کننده خواه باذن عام

بنا بر احوط ظم طبا مد ظله

اقوی لهذا ظاهر نشود ظم سا

بلکه اقوی ظاهرا مد ظله

حرده که موافق با لنظا است ظم

باشد یا باذن نماز کردن خواه باذن صریح باشد یا غیر ان خواه مباح الاصل باشد مثل میتهای
یا غیر ان و چه شاهد حال مالک بتصرف داشته باشد برابطه که در میان مصلی و مالک باشد
از صداقت و غیر ان که منشا رضای مالک باشد و معتبر است علم بهم رساند از شاهد حال پس
اگر علم بهم نرساند و مظنه بهم رساند نمیتواند نماز بکند در ملک غیر لکن ان در غیر صحراها
و باغاتیست که مانع از داخل شدن نداشته باشد مثل دیوار که نماز در انها ما دامیکه
اثار راضی نبودن مالک نباشد صحیح است بلکه جایز است نماز در انها س ایا جایز است
نماز در خانه پدر و مادر و فرزند و جد و جده و برادر و خواهر و عم و عمه و خالو و خاله
و صدیق بدون اذن ایشان یا نه ج بلی جایز است بلکه باشک در رضای ایشان بلکه
با مظنه داشتن در راضی نبودن ایشان لکن بهتر بر تقدیر مظنه بر راضی نبودن ایشان
ترک است س هر گاه عمدا در حال اختیار در ملک غصبی نماز کند نماز صحیح است یا نه
ج باطل است هر چند نماز مستحبی باشد یا خود غاصب نباشد س اگر از روی جهل یا نسیان
در ملک غصبی نماز کند چه صورت دارد ج نماز صحیح است و اگر عرفا اجرت دارد ضامن است
س هر گاه بغیر حق کسی را بملک غصبی حبس کرده اند یا انکه بجهت نفس محترمه خود
یا دیگران که گرفتار شده برفتن در مکان مغصوب پس در انجا نماز صحیح است یا نه ج اگر با دو
بیرون رفتن از مکان غصبی نباشد نماز در انجا صحیح است س احکام پوشانیدن عورت
و لباس مصلی را بیان فرمائید ج واجب شرط است پوشانیدن عورت در نماز واجب با
قدرت و شعور و در نماز سنت شرط است چه انکه نظر کننده باشد یا نباشد و عورت
در مرد قبل و دبر و بیضتین است و الیتین و ما بین رکبتین و ناف از عورت نیست و نه
ما بین رکبه و نصف ساق و بهتر پوشانیدن جمیع است و عورت در زن که واجب است
پوشانیدن ان در نماز تمام بدن است مگر در دو کف و دست و دو قدم هر چند بهتر

بلکه جایز نیست بنا بر اقوی حال اینها با مظنه عدم رضا نیز باشد ظم سا

دو صورتیکه جهل بحکم از روی تقصیر باشد ظم سا

پوشانیدن موی سر بر زنان یا نه ج بلی واجب است س آیا پاک بودن لباس و بدن مصلی
واجب و شرط صحت نماز است یا نه ج بلی واجب است و شرط صحت است س شرط است که لباس
مصلی که مباح باشد یا نه ج بلی شرط است و تفصیلی که در مکان نماز ذکر شد س در
لباس غصبی نماز کردن جایز است یا نه ج جایز نیست چه پوشانیدن عورت باشد چه
نباشد بلکه باطل است هرگاه باختیار و علم بغصب بودن پوشیده باشد س هرگاه
از روی جهل یا علم بغصبی نداشتن یا فراموشی نماز کرد در لباس غصبی صحیح است یا نه ج
صحیح است بلی اگر در عرف کرایه داشته باشد ضامن است س آیا لباس مصلی از چه
جنسی باید باشد ج جایز است از جمیع نباتات مثل پنبه و کتان و غیر آن و همچنین
از پوست حیوان ماکول اللحم با تذکیه نمودن هرچند دباغی نشده باشد و همچنین جایز است
بودن رخت نماز گذار از پشم و کرک و موی و پر حیوان ماکول اللحم هرچند تذکیه نشده
باشد و یا از مرده کنده شده باشد و بر تقدیر کندن واجب است شستن موضعی که
رسیده است بیدن مرده با رطوبت س اگر لباس مصلی حریر محض باشد چه صورت
دارد ج از برای مردان حرام و مبطل نماز است اگرچه ساتر عورت نباشد مثل بند
زیر جامه و غیر آن و اما از برای زنان مباح و جایز است چه در نماز و چه در غیر
نماز و ممزوج با آنچه نماز در آن صحیح باشد هرچند ممزوج ده یک باشد بلکه مادامیکه
مستهلک نشود بنحویکه بنامند ابریشم حریر جایز است از برای مردان نیز س معلوم است که همیشه
مسلمانان در بازار خودشان مشغول بیع و شراء هستند و همیشه علما و ارباب
دیانت و اهل خبره میخرند و میپوشند در این زمان بعضی شبهه در میان انداخته اند
که احتمال قاتی کردن بعضی از اجزاء غیر ماکول اللحم میرود و بمحض القاء این شبهه آیا در
نماز احتراز و اجتناب لازم است یا نه ج این چنین شبهه و احتمالات در نزد اهل خبره از

درجهٔ اعتبار ساقط است س جایز است رخت مصلی طلاباف باشد یا نه ج از برای
مردان جایز نیست بلکه نماز باطل است اگرچه ساتر عورت هم نباشد و از برای زنان
مباح و جایز است س انگشتر طلا در دست نمودن چه صورت دارد ج حرام است ولی
حرام نیست همراه داشتن طلا در نماز چه سکه دار باشد و چه غیر سکه دار س حمل
نجس یا متنجس مثل دستمال یا کیسه در نماز چه صورت دارد ج جایز است ولی بهتر اجتناب است
س چیزیکه ساتر عورت نماید و نجس یا متنجس باشد به پیچد در جیب یا بغل گذارد آیا
در نماز جایز است یا نه ج بلی جایز است و بهتر اجتناب از آنست س هرگاه غیر از لباس
نجس پوشیدن چاره ندارد در نماز تکلیفش چیست ج اگر ناظر محترمی حاضر باشد با همان
لباس نماز کند و اگر ممکن است تطهیر و ناظر محترم هم نباشد تطهیر لباس نماید و نماز را بخواند
س اگر زنی بغیر از لباس غصبی لباس ندارد و نامحرم نیز حاضر نباشد در این لباس جایز است
نماز کردن یا نه ج جایز نیست بلکه باید برهنه نماز کند س اجزای حرام گوشت مثل موی
گربه و غیره در نماز حملش جایز است یا نه ج حمل اینها نماز را باطل نمیکند ولی احوط اجتناب است
س اجزای انسان مثل موی یا دندان همراه مصلی باشد نمازش صحیح است یا نه جواب
بلی صحیح است اگرچه از غیر باشد س هرگاه نجاست در لباس باشد و فراموش کند با آن لباس
نماز کند نمازش صحیح است یا نه ج صحیح نیست و اعاده باید کرد و اگر وقت گذشته باشد
قضا بکند س اگر لباس نجس بود و مصلی نمیدانست بعد از نماز مطلع شد نمازش چه
صورت دارد ج صحیح است و اگر وقت باقی است بهتر اینستکه اعاده کند و اگر وقت گذشته
قضائی بر او نیست س اذان و اقامه واجب است یا مستحب ج مستحب مؤکد است در
نمازهای پنجگانه یومیه و تأکد استحباب اقامه از اذان بیشتر است و در سایر نمازها
مشروع نیست یعنی گفتنش حرام است و فرقی نیست در فرائض یومیه ما بین اینکه ادائی

باشد یا قضائی در سفر باشد یا در حضر در نماز جماعت باشد یا فرادی در حال صحت باشد یا مرض نماز گذار مرد باشد یا زن بلی در اداء و سفر و جماعت و حال صحت درباره مردان تاکد استحباب بیشتر است س کیفیت اذان و اقامه را بیان فرمائید ج اذان چهار تکبیر است بلفظ الله اکبر و دو شهادت توحید بلفظ اشهد ان لا اله الا الله و دو شهادت رسالت بلفظ اشهد ان محمدا رسول الله و شش حی علی که دو تای از بلفظ حی علی خیر العمل و دو تکبیر مانند پیش و دو تهلیل بلفظ لا اله الا الله و شهادت بر ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جزء اذان نیست ولکن بقصد قربت بعد از ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوب است و اگر بقصد جزئیت بگوید حرام است و اقامه مثل اذان است مگر آنکه در اول آن دو تکبیر نیست و در آخر آن یک تهلیل نیست و زیاد باید کرد بعد از حی علی خیر العمل دو قد قامت الصلوة پس فصول اذان هیجده فصل است و فصول اقامه هفده فصل س هرگاه مصلی اذان و اقامه را فراموش کند داخل در نماز شود چه صورت دارد ج اگر پیش از رکوع رکعت اول متذکر شد جائز است نماز را قطع کند و اذان و اقامه را بگوید و نماز را از سر بگیرد و داخل در نماز شود و بهتر قطع نکردن است س هرگاه کسی وارد مسجد شد که نماز جماعت بگذارد دید که امام جماعت از نماز فارغ شده و صف جماعت بهم خورده ولکن بقدر دو نفر زیادتر از اهل جماعت باقی هستند بر چنین کسی گفتن اذان و اقامه جائز است یا نه ج جائز نیست هر چند قصد جماعت را نداشته باشد س مقارنات نماز چند چیز است و کیفیت آن را بیان فرمائید ج مقارنات نماز یازده چیز است اول نیت و حقیقت آن و آنچه معتبر است در آن از قصد و تعیین نمودن در آنچه مشترک باشد و قصد قربت که شرط در صحت وضو و قصد وجوب [illegible] و استحباب

در بیان کیفیت اذان و اقامه

حی علی الصلوة و دو تای آن بلفظ حی علی الفلاح و دو تای آن بلفظ صح

بلکه جائز است ظم سلمه

اقوی جواز است چون سقوط بوجه رخصت است نه عزیمت ظم ظله

در بیان نیت از مقارنات نماز

در مستحب و اداء در وقت و قضاء در غیر وقت و اتمام در حضر و قصر در سفر و غیر اینها ضرور و نیست لکن بهتر اعتبار نمودن جمیع این چیزهایست که ذکر شد و معتبر نیست تلفظ در نیت بلکه در نمازهای پنجگانه و جمعه مکروه است هرگاه اقامه گفته شود بلی اگر در نیت بدون تلفظ من باب المقدمه واجب است و وقت نیت از اول نماز است و حاصل میشود باینکه در حین شروع تکبیرة الاحرام با نیت باشد و معتبر است استمرار داشتن نیت را تا باخر نماز و واجب است نیت در جمیع نمازهای واجبی و شرط است نه رکن لیکن شرط وجودیست به این معنی که ترک نمودن آن نماز را باطل میکند چه ترک شود بعمد چه فراموشی چه ندانستگی و باطل نمیشود نماز بغافل شدن از نیت در بین نماز دوم قیام است و واجب است ایستادن در نماز واجبی خواه یومیه باشد خواه غیر یومیه در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع و آن آخر جزء از قیام است که از آن برکوع میرود و در حال قرائت و بعد از رکوع هر چند در حال ذکر سنت باشد و اما در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع نیز رکن است و مراد برکن جزئیست که ترک کردن آن باطل کند نماز را هر چند سهوا باشد س قیام یعنی چه ج یعنی ایستادن بر روی دو پا در حال اختیار و باید پاها را از یکدیگر این قدر دور نگذارد که بیرون رود از صورت قیام و همچنین باید استقرار داشته باشد در حال قیام س اگر عاجز شد از ایستادن چه کند ج اگر ممکن است تکیه کند و اگر ممکن نشد و عاجز شد بنشیند و اگر از نشستن عاجز شد نشسته تکیه کند و اگر از آن هم عاجز شد بخوابد بدست راست رو بقبله اگر از آن هم عاجز شد بخوابد بر پشت و پاها رو بقبله باشد و اگر احوالش به شد بعکس مذکور برگردد و اگر کوتاهی کند نمازش باطل است سیم تکبیرة الاحرام بدانکه واجب است تکبیرة الاحرام و آن رکن نماز است و باطل میشود نماز بترک آن خواه

بلکه در نماز احتیاط در شکوک احوط ترک است ظم ظله

ممکن نباشد در این صورت تلفظ صح

بناء احتیاط اگر چه [illegible]

در بیان قیام از مقارنات نماز

هرگاه داعی باقی باشد ظم سلمه

بدست چپ رو بقبله و اگر از آن هم عاجز شد بخوابد صح

در بیان تکبیرة الاحرام از مقارنات نماز

بر وجه عمد باشد یا سهو یا جهل و هم چنین است حکم در هر رکنی و مجزی نیست از آن تکبیر
رکوع و نه مجزی است یک تکبیر از برای تکبیرة الاحرام و رکوع یعنی از دو تا مجزی نیست
و الا اگر بقصد تکبیرة الاحرام بگوید و به رکوع رود قطعا مجزی است و نه از ماموم
در حالتیکه بترسد نرسیدن برکوع امام را و معتبر است در آن انچه معتبر است در نماز
بزیادتی قصد افتتاح بان پس اگر شروع بتکبیر کند و تمام نشده داخل رکوع شود ماموم
یا غیر او و یا در بین برخواستن بگوید نماز او باطل است و واجب است تلفظ کردن
بتکبیرة الاحرام بلفظ الله اکبر بد و همزهٔ قطع چه بگوید چه باخفات س هرگاه تکبیری
گفت و شک نمود که تکبیرة الاحرام است یا تکبیر پیش از رکوع یا تکبیر بعد از رکوع
چه باید کرد ج در چنین صورت باید تکبیرة الاحرام قرار دهد س هرگاه تکبیری
گفت شک میکند که این تکبیر پیش از رکوع بود چه باید کرد ج بنا را بتکبیر پیش از رکوع
گذارد چهارم قراءت و واجب است در رکعت اول و دوم از فرائض خواندن فاتحه
الکتاب و یک سورهٔ تمام پس از آن و جایز است اکتفا کردن بحمد تنها در حال مرض و تعجیل
بجهت امر مهمی و واجب است اسقاط سوره با تنگی وقت و خوف و شبه این از ضرورات
ضرورت و هرگاه عمداً مقدم بدارد سوره را بر حمد نماز باطل میشود بنا بر اصح س حمد
رکن نماز است یا نه ج رکن نیست بلکه واجب است در نماز واجب و شرط صحت است
چه در نماز واجب چه در نماز سنت و شرطیت آن در حال علم است س اگر حمد را
فراموش کرده نماز باطل است یا نه ج باطل نمیشود و لکن اگر هنوز داخل رکوع نشده
بخاطرش آید بخواند خواه پیش از سوره باشد یا بعد از سوره باشد حمد را بخواند و
سوره را بعد از آن اعاده کند و اگر داخل رکوع شده باشد و بخاطرش آمد چیزی بر
او نیست و بهتر دو سجدهٔ سهو کردن است بعد از نماز س اگر شک کند در خواندن

حمد و سوره بعد از داخل شدن در رکوع چه صورت دارد ج این شک اعتبار ندارد
س هرگاه شک کند در خواندن حمد بعد از داخل شدن در سوره چه باید کرد ج
اعتباری در این شک نیست بلکه اگر شک در آیه بعد از داخل شدن در آیهٔ دیگر باشد
نیز اعتباری ندارد و لکن در این صورت بهتر این است برگردد و آیه را بخواند بقصد
قربت مطلقه نه جزئیت س آیا واجب است رعایت اداء حروف از مخارج و غیر اینها
یا نه ج بلی واجب است رعایت مخارج و رعایت حرکات اعرابیه و بنائیه و تشدید و
سکون لازم و بعضی مراعات مد واجب و اگر مد متصل باشد هم واجب دانسته اند
و لکن دلیل واضح بر وجوب مراعات مد مطلقا نیست ولی احتیاط حسن است و حفظ
ترتیب مابین آیات و کلمات و حروف و موالات مابین اینها واجب است س آیا جایز است
وقف بحرکت و وصل بسکون یا نه ج بلی جایز است و بهتر رعایت آنها است س آیا
تنوین و نون ساکن اگر بحروف یرملون برسد ادغام واجب است یا نه ج واجب نیست
بلکه بهتر رعایت آن است س در رکعت سیم و چهارم مخیر است در خواندن حمد و
تسبیح اربعه یا نه ج بلی مخیر است و افضل تسبیح اربع خواندن است چه برای امام
و چه برای ماموم و چه منفرد س تسبیح اربع یک مرتبه خواندن کافی است یا نه
ج بلی یک مرتبه خواندن کفایت میکند و احوط سه مرتبه خواندن است س
چهار سورهٔ عزیمه را در نماز خواندن جایز است یا نه ج جایز نیست بلکه حرام است
س آیا در قراءت جهر و اخفات واجب است یا نه ج بلی واجب است از برای مردان
در نماز صبح و در رکعت اول و دوم نماز مغرب و عشا جهر کردن و در نماز ظهر و عصر
اخفات نمودن و از برای زنان تخییر است در نماز جهریه و بهتر اخفات است و این
در وقتی است که نامحرم صوت او را نشنود و الا متعین است اخفات س جهر در رکوع

واجب است در هر رکعت از فرائض یومیه یک رکوع وان رکن است و زیاد کردن و کم نمودن ان عمداً یا سهواً باطل میشود نماز مگر در جماعت که زیادتی در آن بنحوی که خواهد امد مبطل ان نیست و لازم است خم شدن در ان بنحو متعارف تا بحدی که هرگاه دستهای او موافق حال او باشد میتواند دست خود را اگرچه بتمام سرانگشتان باشد بزانوی خود گذارد پس هرگاه کسی رکوع را فراموش کرد و رفت بسجده پیشانیش بمهر نرسیده متذکر شد چکند ج برگردد بقیام و برود برکوع و ذکر رکوع را بگوید نمازش صحیح است پس هرگاه بحد رکوع خم شد فراموش کرد رکوع را و رفت بسجده پیشانیش بمهر نرسیده بیادش افتاد تکلیفش چیست ج باید منحنیاً برگردد تا بحد رکوع و رکوع را بجا اورد و وارد سجود شود برود بسجود و نماز را تمام کند و بعد از ان احتیاطاً اعاده نماز نماید ولکن این احتیاط استحبابی است واجب نیست پس ذکر رکوع واجب است یا نه ج بلی واجب است پس اذکار رکوع چیست ج اذکار رکوع مخیر است در قدر واجبش میان یک مرتبه گفتن ذکر کبیر واکران سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ است یا ذکر صغیر سه مرتبه سُبْحَانَ اللهِ و تسبیح است که طاق بخواند که از اعداد تا از سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه باشد **ششم** سجود است و آن واجب است در هر رکعتی از نماز واجب دو سجده و اگر ترک شود دو سجده در یک رکعت از نماز باطل میشود نماز خواه بعمد یا بسهو باشد یا بجهل و همچنین باطل میشود نماز هرگاه دو سجده زیاد کند عمداً یا سهواً و کم کردن یک سجده یا زیاد کردن ان مبطل نیست بنابر اصح مگر انکه از روی عمد باشد پس سجود بچه محقق میشود ج تحقق سجده بخم شدن و گذاشتن پیشانی است بر وجهی که عرفاً سجده کننده شود و کفایت میکند رسیدن مقدار درهم از پیشانی بما یصح السجود علیه پس حد پیشانی چه مقدار است ج بحسب طول از اول رستنگاه موی سر است تا

سر دماغ و ابروها و بحسب عرض مابین جبینین است پس ان چیزها یکه در سجده معتبر است چند چیز است ج هفت چیز **اول** گذاشتن شکم دستها و زانوها و دو انگشت بزرگ از پاها است با گذاشتن پیشانی بر زمین و با اخلال بیکی از این هفت موضع عمداً عمل باطل میشود بخلاف صورت سهو و فراموشی و نحوان پس هرگاه عاجز شد از گذاشتن شکم دستها بر زمین چکند ج باید پشت دستها را بدل از شکم ان قرار دهد و با عجز از ان انچه را که بکف دست نزدیکتر است ان را بگذارد الاقرب فالاقرب **دوم** ذکر است بنحویکه در رکوع گذشت و اولی در اینجا اینست که بجای العظیم الاعلی بگوید یعنی سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ بگوید هرگاه اختیار تسبیحه کبری نماید و اگر تسبیحه صغری را اختیار نمود سه دفعه سُبْحَانَ اللهِ بگوید **سیم** طمانینه و آرام گرفتن بقدر ذکر واجب **چهارم** بودن هفت عضو مذکور بر زمین و شبه ان قبل از شروع در ذکر تا فراغ از ذکر **پنجم** برداشتن سر از سجده اولی و نشستن بر حالت اعتدال و اطمینان چنانچه در سر برداشتن از رکوع ذکر شد **ششم** انکه خم شود از برای سجود تا بحدیکه محل پیشانی مساوی با محل ایستادن شود پس در سجده پستی و بلندی تا چه حد ضرر ندارد ج بقدر قطر یک اجر که چهار انگشت مضموم باشد مضر نیست پس اگر کسی عاجز شود از سجده کردن چکند ج باید خم شود بقدری که بتواند و محل سجود را بلند میکند بقدری که بتواند در پستتر از ان سجده نماید و اگر هیچ قسم نتواند خم شود بجای ان بسر اشاره مینماید و اگر نتواند بسر اشاره نماید بدو چشم اشاره نماید پس بر چند چیز سجده میتوان کرد ج چیزیکه یصح السجود علیه میباشد زمین است و هرچه از زمین میروید مگر انچیزهائی که انسان بخورد یا بپوشد و معدنی هم نباشد و اما سنگ و کلوخ و چوب و حصیر و برگ درخت

حتی برک انکور در زمانیکه بمیخورند و کاغذ چه از حریر باشد و چه غیر حریر و رنکدار
باشد یا بی رنک جایز است پس بشانه آبنوس سجده صحیح است یانه ج بلی صحیح است
اگرچه کنده باشد پس بر تنبا کو و توتن سجده میتوان کرد یانه ج بلی میتوان کرد پس
بر پوست فادو و پوست بادام و پوست کردو و پوست هندوانه و پوست خربزه سجده
کردن صحیح است یانه ج بلی صحیح است پس بر قلم و قصب یعنی نی و مسواک و کاه
و علف سجده جایز است یانه ج بلی جایز است و آنچه بما یصح السجود علیه ذکر شد در
حال اختیاری است ولکن افضل تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام است
و در حال اضطرار یا تنکی وقت اگر تمکن از اشیاء مذکوره نشده بر ثوب پنبه و کتان
سجده کند و اگر آنهم میسر نشود بر معادن مثل قیر و قیر و زج و عقیق و غیر آن سجده
کند و هرگاه هیچکدام از اینها میسر نیست بر پشت دست سجده کند **هفتم** تشهد است
آن واجب است اما رکن نیست در رکعت دوم از هر نمازی بعد از سجده اخیره و در
رکعت سیم از مغرب و رکعت چهارم از عشا و ظهر و عصر و کیفیت آن گفتن شهادتین
و صلوات فرستادن بر محمد و آل او است و ظاهر آنستکه متعین است که باین نحو بگوید
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و غیر از این مجزی نیست و در نماز مستحب شرط صحت آنست و
واجب است نشستن بقدر ذکر واجب و همچنین واجب است قرار گرفتن در حال ذکر و واجب است
در ذکر محافظه بر عربیت پس هرگاه فراموش کند تشهد اول را و بخاطرش بیاید پیش از داخل
شدن در رکوع چکند ج واجب است که برگردد و بنشیند و تشهد را بجا آورد و برخیزد
و نماز را تمام کند و از برای قیام بیجا دو سجده سهو واجب نیست بلی مستحب است پس هرگاه
بعد از داخل شدن برکوع بخاطرش آید که تشهد را نخوانده چکند ج نماز را تمام کند و بعد

از نماز واجب است قضاء تشهد را بخواند و دو سجده سهو واجب بجا آورد پس اگر پیش
از سلام متذکر شد که تشهد آخر را نخوانده چه باید کرد ج باید برگردد و تشهد را بخواند
و نماز را تمام کند پس اگر بعد از سلام بخاطرش آمد که تشهد آخر را نخوانده چکند ج قضا
او را بخواند و دو سجده سهو واجب بجا آورد اگر منافی که عمداً و سهواً نماز را باطل
میکند بجا نیاورده باشد پس اگر دو سجده را در رکعت آخر فراموش کرده و سلام نماز
را داد و بعد بخاطرش آمد که دو سجده را نکرده تکلیفش چیست ج برگردد و دو سجده
را بجا آورد و تشهد را بخواند و سلام نماز را بدهد و دو سجده سهو واجب برای سلام
بیجا بجا آورد اگر منافی عمدی و سهوی سر نزده باشد و بهتر اینست که این نماز را دوباره
اعاده کند پس هرگاه در رکعت آخر یک سجده را فراموش کرد و سلام نماز را داد چه
صورت دارد ج قضاء سجده را بکند و دو سجده سهو واجب برای سجده منسیه بکند
هشتم سلام است و آن از جمله اجزاء واجبه نماز است و بیرون میرود شخص بآن از
نماز و کفایت میکند در آن گفتن السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلىٰ عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِينَ یا السَّلَامُ
عَلَيْكُمْ و واجب نیست السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ بلی مستحب است از
توابع تشهد دوم است و بآن از نماز بیرون نمیرود و بهتر محافظت بر آنست اگرچه ترک
آن موجب بطلان نیست اگرچه عمداً باشد و مستحب است در السَّلَامُ عَلَيْكُمْ که ضم کند و
رَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ را و بهتر ترک نکردن است و معتبر نیست در بیرون رفتن از نماز قصد
خروج در وقت سلام دادن بلکه با وجود نیت خلاف و قصد بیرون نرفتن از نماز خارج
از آن میشود اگرچه بهتر در این حال اعاده نماز است **نهم** ترتیب است و واجب است
در نماز ما بین افعال و اجزاء آن و با عمل آوردن چیزی از آن در غیر محل آن عمداً باطل میشود
و اما سهواً پس اگر در ارکان است یعنی رکنی را بر رکن سابق مقدم داشتن نیز موجب بطلان

بلکه اگرچه منافی بجا آورده باشد ظله

ترک نشود ظله

در بیان موالات در افعال نماز

نماز میشود و در غیر آن چون اتیان برکوع پیش از اتیان بقراءت و هم چنین در اجزاء غیر رکنیّه بعضی نسبت ببعض دیگر مبطل نیست و با امکان رعایت ترتیب در انها در صورت داخل نشدن در رکنی از ارکان واجب است عود بسوی سابق و با ترتیب عمل او و دو نمازش صحیح است دهم موالات است و آن واجب است در افعال نماز بمعنی پی در پی بودن انها بنحوی که صورت عمل محو نشود و یا فصل ما بین افعال ان بقسمیکه ماحی صورت نماز باشد باطل است حتی در صورت سهو و همچنین واجب است در تکبیر موالات میان کلمات ان و همین حکم در قراءت و اذکار و تسبیحات جاری است نسبت بکلمات و ایات و حروف و با بقاء محل اعاده مینماید ایه یا کلمه را که رعایت موالات در ان نکرده و با فوات محل هرگاه ترک موالات از روی عمد بوده نماز باطل و الّا صحیح خواهد بود بشرط انکه موالات در نماز فوت نشده باشد که از ترک ان محو صورت نماز لازم میاید انچه شنیدی در موالات بمعنی مذکور بود امّا زیاده بر ان که عبارت بوده باشد از پی در پی بودن بحسب عرف پس ترک ان از روی عمد باعث بطلان نماز است و امّا از روی سهو پس بیان ان در مبطلات نماز خواهد امد یازدهم ذکر است و آن عبارت است از اذکار رکوع و سجود و تسبیحات اربع چنانچه پیشتر گذشت س قنوت

در بیان ذکر مقارن اذکار

در نماز واجب است یا نه ج واجب نیست بلکه مستحب است در همه نمازها از فرائض یومیه غیر از نماز جمعه چه در صلوة جهریّه باشد چه اخفاتیّه و بهتر ترک نکردن انست و محل ان پیش از رکوع رکعت ثانیه است بنا بر اصح بعد از فراغ از قراءت س اگر فراموش کرد قنوت را و رفت برکوع و در رکوع بیادش امد چکند ج بعد از رکوع و قبل از سجده انرا بجا میاورد و اگر در این وقت متذکر نشد بعد از فراغ از نماز بجا میاورد اگرچه زمانش هم طول بکشد س هرگاه عمداً کسی قنوت را ترک نمود جایز است در غیر محل بجا

در بیان قنوت در نماز

در احکام قنوت در نماز نافله

اوردن ان یا نه ج جایز نیست و انچه مذکور شد در غیر نماز جمعه بود امّا در نماز جمعه پس مستحب است دو قنوت یکی پیش از رکوع رکعت اولی و یکی بعد از رکوع رکعت دوم س ایا مستحب است در هر نافله قنوت یا نه ج بلی مستحب است و مؤکد است در نافله وتر در همان رکعت پیش از رکوع س ایا در قنوت معتبر است قول مخصوصی یا نه ج معتبر نیست بلکه کفایت میکند انچه ذاکر اختیار میکند از ذکر و دعا س در قنوت جایز است بگوید سبحان الله یا بگوید بسم الله یا بگوید لا اله الّا الله یا نه ج بلی جایز است چه بعمل در اتمام نماز داشته باشد یا نه و بهتر متابعت ادعیه مأثوره و ادعیه قرانیه و کلمات فرج است خصوصاً در جمعه و وتر و سلام علی المرسلین از کلمات فرج است ولی اگر در قنوت نگوید عیب ندارد س ایا در قنوت و غیر قنوت از سایر افعال نماز دعا کردن بفارسی جایز است یا نه ج بلی جایز است و نماز بان باطل نمیشود اگرچه وظیفه قنوت بان عمل نماید بنا بر اظهر و هم چنین غیر ان از اذکار مستحبه پس قصد ورود و استحباب بخصوص را ننماید س ایا جایز است دعای مغلوط در مادّه کلمات و اعراب انها یا نه ج حکم دعای مغلوط حکم دعای بفارسی است در همه احکام گذشته س در دعا اینکه دعای فارسی جایز است چه در قنوت و چه در غیر قنوت بلفظ ترکی و هندی و غیر ان جایز است یا نه ج بلی جایز است و بهتر از اینها بلفظ عربی است س تعقیبات بعد از نماز چه فرائض و چه نوافل چطور از ثواب انها بیان فرمائید ج ثواب ان لا یعد و لا یحصی است چنانچه در اخبار اهل بیت علیهم السلام مذکور است و اثر ان در زیاد شدن روزی بیشتر است از سفر کردن بجهت کسب رزق و تعقیب از برای فریضه مؤکدتر است از تعقیب از برای نافله و تعقیبات بسیار است و در این رساله گنجایش ذکر انها نیست و افضل تعقیبات در نماز واجب و سنت تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و کیفیت ان بر این نحو است که

اکتفا کردن ج

مطلب واحد خواندن انست بقصد قرائت قرآن

مطلب دعا به فارسی مشکلات چه در قنوت چه در غیر ان و هم چنین دعای غلوط قرآن

مطلب هرگاه غلط فاحش و مغیّر معنی نباشد لکن فی باب الله

در بیان فضیلت تعقیب

در بعضی از تعقیبات

که اول سی و چهار مرتبه لفظ تکبیر یعنی الله اکبر و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله بگوید و سنت است بعد از هر نماز فریضه سوره قل هو الله احد خواندن و همچنین پیش از آنکه بگرداند دو پای خود را سه مرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه و در حدیث است که هر کس بخواند او را آمرزیده شود گناهان او هر چند مثل کف دریاها باشد و همچنین سنت است بعد از نماز صبح و مغرب در هر یک هفت مرتبه بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم که باعث دفع هفتاد نوع از انواع بلاها میشود که پستترین آنها ریح و برص و دیوانگی است و اگر از اشقیا باشد محو میشود از دیوان ایشان و نوشته میشود در سعدا و ثواب و

در بیان اسباب نماز آیات

س کیفیت نماز آیات و سبب آن را بیان فرمایید ج بدانکه سبب آیات عقا از گرفتن آفتاب و ماه است چه تمام قرص آنها گرفته شود و چه بعض آنها و بلرزیدن زمین که از آن خوف حاصل بشود یا نه و بسبب بادهای سیاه و سرخ و زرد بر نحو غیر معتاد و تاریکی شدید و صاعقه و علامات مخوفه که در آسمان ظاهر میشود یا در زمین چون فرو رفتن آن و مدار در خوف بر اغلب ناس است و ترسیدن نادری از ایشان مناط حکم نیست س نماز خسوف و کسوف تا چه وقت ادا میباشد ج وقت ادا کسوف و خسوف از اول گرفتن قرص تا تمام انجلا است بنا بر اصح و همچنین نماز هر آیتی که وقت آن وسعت نماز را داشته باشد پس وقت ادای آن نماز عبارت است از آن وقت و احوط در کسوف و خسوف آنست که پیش از شروع در انجلاء نیت قربة ادا نماید و بعد از شروع در انجلاء و قبل از تمام انجلاء نیت قربت مطلقه بکند و اگر بقدر یک رکعت از وقت را درک نماید نماز را ادا است چنانکه در یومیه گذشت اما اگر آیه بنوعی باشد که وقت آن وسعت نماز را نداشته باشد مثل زلزله که در اغلب اوقات بر این وجه است و مثل صیحه و رعد و برق شدید پس واجب است که مقارن

آن شروع در نماز کند و اگر عصیان نموده و مقارن آن بجا نیاورده باید در غیر آن وقت بجا آورد و تا آخر عمر ادا است

در کیفیت نماز آیات

س نماز آیات چند رکعت است تفصیلاً بیان فرمایید ج دو رکعت است در هر رکعت پنج رکوع و دو سجود است و تفصیل آن اینست که تکبیرة الاحرام بگوید حمد و سوره بخواند و بعد برود برکوع و ذکر رکوع را بگوید باز راست شود و حمد و سوره را بخواند باز برکوع رود و ذکر رکوع را بگوید و بعد راست شود و حمد و سوره بخواند و برود برکوع و ذکر رکوع را بگوید و راست شود و حمد و سوره بخواند و برود برکوع و راست شود و حمد و سوره را بخواند و رکوع کند و راست شود برود بسجود و هر دو سجده را بجا آورد و راست شود شروع برکعت دوم کند و همچنانکه در رکعت اول مذکور شد رکعت دوم را بجا آورد و بعد تشهد بخواند و سلام بدهد مثل سایر نمازهای یومیه س نماز آیات چند قنوت دارد ج پنج قنوت دو قنوت از آن در رکعت اول که یکی پیش از رکوع دوم و یکی پیش از رکوع چهارم باید خواند و در رکعت دوم سه قنوت یکی پیش از رکوع اول و یکی پیش از رکوع سیم و یکی پیش از رکوع پنجم و این قنوتها مستحب است و واجب نیست و همچنین مستحب است پیش از هر رکوع و بعد از آن تکبیر گفتن و همچنین مستحب است سمع الله لمن حمده گفتن بعد از رکوع پنجم در رکعت اول و بعد از رکوع پنجم

در اینکه حکم شکیات و سهویات نماز آیات چیست

در رکعت دوم س آیا فرقی هست در شکیات و سهویات میان نماز آیات و یومیه یا نه ج فرقی نیست و هر چه در آنجا معتبر است در اینجا هم معتبر است مگر در رکوعات مثل اینکه شک میکند که آیا چهار رکوع کرده ام یا پنج یا بیشتر بنا را بر اقل میگذارد و نماز او صحیح است س مبطلات نماز چند چیز است جواب مبطلات نماز دوازده چیز است

اول از مبطلات

اول حدث مطلقا و آن در هر وقتیکه واقع شود نماز را باطل میکند اگر چه در میم از آخر سلام باشد چه بعمد چه بفراموشی مگر در مواضعی که ذکر آنها گذشت از مسئله مبطون و

مسلوس و مستحاضه **س** حدثیکه نماز را باطل میکند یا وضوء و غسل و تیمم را نیز باطل میکند یا نه **ج** بلی باطل میکند **س** حدث اصغریکه صادر شد و غسل را باطل کرد و باره باعث غسل کردن میشود یا نه **ج** غسل کردن نمیخواهد ولکن باید وضوء بگیرد بجهة نماز دوم تعمد تکفیر است یعنی گذاشتن یکی از دو دستها بر دیگری بنحویکه عامه میکنند خواه در زیر ناف یا در بالای آن از آن در حال اختیار نه در حال تقیه **سیم** التفات کردن تمام بدن است بطرف پشت سر یا بجانب یمین یا یسار بلکه بسوی ما بین یمین و یسار نیز اگر بنحوی باشد که بیرون برود بسبب آن از استقبال پس جمیع اقسام مذکوره مبطل نماز است اگر عمداً بعمل آورد آنها را بلکه اقوی بطلان نماز است بالتفات کردن بروی تنها بطرف پشت سر اگر فرض شود که ممکن باشد التفات براو بدون انحراف تمام بدن بنحویکه بدن از استقبال بیرون نرود **س** هرگاه کسی سهواً التفات کند از قبله بقدریکه خارج نشود بآن از مشرق یا مغرب نمازش صحیح است یا نه **ج** بلی صحیح است هرچند بتمام بدن باشد **چهارم** تکلم کردن است عمداً هرچند بدو حرف مهمل باشد و اما سهواً پس مبطل نیست هر چند بگمان بیرون رفتن از نماز باشد یعنی خیال کند که از نماز بیرون رفته است **س** در نماز تنحنح کردن یا ناله کردن یا آه کشیدن و نحو اینها چه صورت دارد **ج** اگر اصوات اینها باعث بر تکلم بدو حرف نباشد عیبی ندارد و اگر باعث شود مبطل نماز است و آنکه ذکر شد در تکلم بکلام آدمیین بود اما قرائت قرآن و دعاء و مناجات و امثال اینها پس خواندن و گفتن آنها ضرر ندارد مگر آنکه بر وجه محرم باشد مثل اینکه دو سوره بعد از فاتحه بخواند یا آنکه آیه سجده واجب تلاوت نماید **س** اگر کسی در اثناء نماز بر مصلی سلام کند بقصد تحیت تکلیف آن مصلی چیست **ج** جائز است از برای مصلی رد آن بلکه واجب است اگرچه سلام بغیر از صیغه قرآنیه باشد **س** اگر ترک کند جواب

سلام را چه صورت دارد **ج** در این صورت بر دو قسم است یکی آنکه مشغول نشود بچیزی که مضاد با جواب گفتن باشد از قرائت و نحو آن از اقوال نماز بلکه ساکت بماند تا بمقداریکه وسعت جواب داشته بگذرد دوم آنکه مشغول شود بجای جواب سلام بچیزی که مضاد و منافی آنست در قسم اول حکم بصحت نماز اسانتر است و حکم بصحت از قسم دوم اگرچه فی الجمله خالی از تامل نیست لکن حکم بصحت نماز در هر دو قسم اقوی و اظهر است ولکن بهتر اعاده نماز است در هر دو صورت خصوصاً در صورت ثانیه بلی بسبب ترک آن گناه کار است و واجب است اینکه جواب مثل صیغه سلام باشد هرچند بغیر صیغه قرآنیه که سلام علیکم است بوده باشد و بهتر مراعات مثلیت در تعریف و تنکیر و افراد و جمع است در صیغ اربعه که عبارت از سلام علیک و السلام علیکم و سلام علیکم است **پنجم** قهقهه کردن است اگرچه از روی اختیار نباشد و آن خنده ایست که مشتمل بر آواز و مد و ترجیع باشد و احتیاط در اجراء احکام بطلان بر مطلق آواز است و تبسم که اثر لب خنده گویند مبطل نیست اگرچه عمداً باشد **ششم** گریستن با آواز است بجهت امر دنیوی خواه از جهت فوت آن باشد یا از جهت طلب آن لکن هرگاه سهواً باشد موجب فساد نمیگردد **س** در گریستن بی آواز چه میفرمائید **ج** احتیاط لازم اعاده آن نماز است و گریستن برای امر اخرت اگرچه با آواز باشد مبطل نیست و کسیکه بی اختیار شود در گریستن در امر دنیوی عمل او باطل است **هفتم** فعل کثیر یا قلیلی است که صورت نماز را بر هم زند **هشتم** خوردن و آشامیدن است اگرچه قلیل باشد و فرو بردن چیزی که در دهن است ضرر ندارد و مستثنی است از این حکم آب خوردن در نماز وتر از برای کسیکه تشنه باشد و قصد روزه هم کرده باشد و بترسد از آنکه صبح داخل شود و باید میان محل نماز گذارد و دوری آب بقدر دو گام یا سه گام بیشتر نباشد و آتیان بمنافیات دیگره ننماید

نهم گفتن آمین بعد از سوره فاتحة الکتاب است عمداً با اختیار نه در حال سهو و اضطرار
نمی‌ورند اردو دهم شك در عدد رکعات نماز دو رکعتی یا سه رکعتی یا در دو رکعت اول
از نمازهای چهار رکعتی است یازدهم زیاد کردن رکنی یا کم کردن در نماز است
دوازدهم قرائت سورتین است بعد از حمد در رکعت واحده از نمازهای واجب
س شکیات بر چند قسم است ج بر سه قسم است قسم اول اعتباری در او نیست
باین معنی که اعتنا بان شك نباید نمود قسم دوم در هر صورت بعد از فکر زیاد
که در شك ماند باطل است قسم سیم صحیح است با شرایطیکه ذکر میشود س آن
شکهائیکه اعتبار ندارد چند نوع است ج بر پنج نوع میباشد اول شك بعد از
سلام است باین معنی که نماز صبح را مثلاً سلام داد شك میکند که آیا یك رکعت کرده‌ام
یا دو رکعت اعتنا بچنین شکی نکند و نمازش صحیح است و همچنین در سایر نمازها و عدم
اعتنا بشك بعد از فراغ از نماز در صورتیست که یکطرف شك صحیح باشد چنانچه
در مثال مذکور والا اگر از هر دو طرف باطل باشد مثل اینکه بعد از فراغ از نماز
صبح شك کند که آن نماز یک رکعت شد یا سه رکعت در این صورت آن نماز باطل است
و واجب است که آن را اعاده نماید دوم شك بعد از وقت یعنی وقت نماز ظهر یا
عصر گذشته داخل بوقت مغرب شده شك میکند که آیا نماز ظهر و عصر را کرده‌ام
یا نه اعتبار بشك نیست و قرار بدهد که نماز را کرده‌ام سیم شك بعد از محل
مثل آنکه حمد میخواند شك کند که تکبیرة الاحرام گفته‌ام یا نه بگوید گفته‌ام و همچنین
در اثناء سوره خواندن شك میکند که حمد را خوانده‌ام یا نه بگوید خوانده‌ام
و همچنین اگر از آیه بآیه گذشت و از کلمه بکلمه گذشته دیگر شك اعتبار ندارد
و همچنین است در هر فعلی که داخل بفعل دیگر شد حتی در مستحبات مثل قنوت چهارم

شك کثیر الشك است و اعتباری بشك او نیست چه شك آن در بین نماز باشد و
چه در عدد رکعات و چه در افعال آنها و چه شك در دو رکعت اول یا در دو رکعت
آخر و مدار در کثیر الشك نظر باهل عرف است و واجب نیست بر کثیر الشك اینکه ضبط
عمل خود نماید بریك یا چیز دیگر یا کسی را مراقب احوال خود کند اگرچه بهتر اینست پنجم
شك امام و ماموم است با ضبط و حفظ نمودن دیگری خواه بر وجه علم باشد یا بر وجه
ظن و اعتباری بشك آن نیست بلکه هر یك رجوع نماید بدیگری و عمل بمقتضای
آن کنند و کیفیت اطلاع هر یك از حال دیگری باشاره و قراین و آیات مناسب حال و ذکر
مثل آنکه بسه سبحان الله از برای اعلام بر سه رکعت بگوید پس اگر امام یا ماموم علم دارد
کفایت از برای دیگری میکند و همچنین اگر مظنه دارد و اشکال در این صورت و قتی است
که از قول آنکه مظنه دارد از امام یا ماموم مظنه از برای دیگری بهم نرسد والا متبع خواهد
بود مظنه خود را بی اشکال و مثل آن است هرگاه امام یا ماموم یقین داشته باشد بر
چیزی و دیگری گمان داشته باشد بر چیزی دیگر و گمان او مبدل شود بگمان بهم رساند
بر آنچه یقین دارد دیگری بر آن و اگر هر یك یقین بر چیزی داشته باشند یا گمان بر چیزی
رجوع باعتقاد خود بکنند س قسم دوم از شکها آنیکه در هر صورت نماز را باطل
میکند چند است ج در هشت صورت نماز باطل است اول شك در رکعات نماز
دو رکعتی از نمازهای واجبی است مثل نماز صبح یا نماز مسافر یا نماز طواف و غیره مگر نماز
احتیاط که ذکر خواهد شد دوم شك در عدد رکعات نماز سه رکعتی یعنی نماز مغرب مثل
آنکه شك کند در حال تسبیح اربع که آیا دو رکعت است یا سه احتیاط اینست که فکر کند
تا او صورت نماز که از بیرون نرود هنوز بیرون نرفته اگر علم یا مظنه اش بهر دو رفت
بر که هر دو حمد و سوره را بخواند و نماز را تمام کند نمازش صحیح است و اگر علم یا مظنه اش

بسه دفعه تسبیح اربع را تمام کند و سلام نماز را بدهد و اگر در شک بماند در هر
صورت که باشد خواه پیش از اکمال سجدتین و خواه بعد از آن نمازش باطل است سیم
شک در نمازهای چهار رکعتی که پای یک در میان باشد و در هر جا که شک اتفاق
افتاد و در شک باقی ماند نمازش باطل است چهارم شک در نمازهای چهار
رکعتی که پای دو در میان باشد پیش از اکمال سجدتین مثل آنکه قنوت میخواند شک
میکند که آیا این دو رکعتی است یا چهار رکعتی بعد از فکر اگر علم یا مظنه اش بجانبی
نرفت و بحال شک باقی ماند نمازش باطل است خواه در رکوع باشد خواه در
قیام بعد از رکوع خواه در سجده اول باشد و خواه در سجده دوم تا حدی یکه ذکر را
تمام کرده ولی سر را هنوز بلند نکرده نمازش باطل است پنجم شک در میان دو و
پنج خواه بعد از اکمال سجدتین و خواه پیش از آن خواه در قیام در هر جا که باقی ماند
بشک نماز باطل است ششم شک در میان سه و شش در حالت قیام که در میان شک
ماند نماز باطل است هفتم شک در میان چهار و شش است در هر صورت
حکمش بطلان نماز است هشتم یقین در شک و شک در عدد است مثل آنکه
یقین در شک دارد و لکن عدد رکعات را گم کرده نمیداند که یکی است یا دو یا سه
یا چهار احوط این است که فکر کند اگر علم یا مظنه اش بجائی قرار گرفت بان عمل کند
و اگر شک در حال خود باقی ماند نمازش باطل است قسم سیم پس آن شکهائی
که باطل کننده نماز نیست و نماز در آن صحیح است چند صورت دارد که بر هشت
صورت است اول شک در میانه دو و سه بعد از اکمال سجدتین بعد از
تروی بکند هر گاه علم یا مظنه بطرفی قرار گرفت نمازش را تمام کند و اگر در شک
باقی ماند بنا را بر سه گذارد و یک رکعت دیگر بخواند که چهار رکعت بشود و سلام

نماز را بدهد بدون منافی برخیزد و یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا
آورد نمازش صحیح است دویم شک در میان دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین
بنا را بر چهار گذارد و سلام نماز را میدهد بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و
دو رکعت نشسته بجا آورد نمازش صحیح است و دو رکعت ایستاده را اول بخواند بعد
دو رکعت نشسته را سیم شک میان دو و چهار است بعد از اکمال سجدتین بنا را
بر چهار میگذارد و سلام نماز را میدهد و بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا
میآورد چهارم شک میانه سه و چهار در هر جا که باشد بنا را بر چهار گذارد و
نماز را تمام کند و بعد یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا میآورد
و دو رکعت نشسته افضل است پنجم شک میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین بنا
را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند بعد از آن دو سجده سهو واجب بجا میآورد و اما
شک در حال قیام باید فرو بنشیند پس در این هنگام شک او بر میگردد بمیان سه و
چهار و بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته
بجا آورد و بعد دو سجده سهو بعمل آورد از برای قیام بیجا احتیاطاً ششم شک در میانه
سه و پنج است در حال قیام فرو مینشینی و بنا را بر چهار میگذاری و نماز را تمام میکنی
و بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو سجده سهو احتیاطاً بجا آورد هفتم شک
در میانه سه و چهار و پنج است در حال قیام باید بنشیند بنا را بر چهار گذارد و نماز
را تمام کند بعد دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته نماز احتیاط بجا آورد و دو رکعت
ایستاده را مقدم بدارد بر دو رکعت نشسته و دو سجده سهو بقصد احتیاط نیز بجا آورد
هشتم شک در میانه پنج و شش است در حال قیام باید بنشیند و نماز را تمام کند و
بعد دو سجده سهو احتیاطاً از برای خراب شدن قیام بجا آورد و دو سجده سهو احتیاطاً

از برای زیادتی در نماز پس احکام نماز احتیاط را بیان فرمائید ج نماز احتیاط واجب
وکیفیت آن چنان است که بعد از سلام پیش از منافی برخیزد و نیت نماز احتیاط را در
قلب قصد کند قربة الی الله از آنچه احتمال دارد که کم شده که آن مثلاً یا یک رکعت است
ایستاده و تلفظ بنیت در اینجا جایز نیست مثل غیر آن از سایر نیتهای نماز و همچنین
شرط نیست قصد وجوب ولکن احوط ترک نکردن است پس بعد از نیت تکبیرة الاحرام
بگوید مثل تکبیر نماز و قرائت حمد را بکند بدون سوره و اخفات در آن نماید حتی
در بسمله بنا بر احوط و رکوع و سجود بکند و تشهد و سلام بخواند بنحوی که در نماز میخواند
و اگر یک رکعت ایستاده باشد تشهد و سلام را متصل بآن نماید پس نماز احتیاط اذان
و اقامه و قنوت دارد یا نه ج نماز احتیاط اذان و اقامه و قنوتی ندارد بلکه گفتنش درست
و جایز نیست س اگر کسی نماز احتیاط را ترک کند و اعاده نماید فریضه را که شک در آن
نموده چه صورت دارد ج کفایت میکند اگر ابطال عمل نماید ولکن گناه کار است و
چنین عملی نکند س هرگاه شکی در نماز کرد و بنا بآن شک گذاشت و سلام نماز را داد
خواست نماز احتیاط بکند یا یک رکعت یا دو رکعت کرده بعد یقین نمود که اصل نمازش
تمام بوده آیا نماز احتیاط را باید بکند یا نکند ج در این صورت نماز احتیاط را احتیاط
نیست در صورت اولی و ثانیه و ثالثه نماز احتیاط را استحباباً تمام میکند و نمازش
صحیح و همچنین اگر بفهمید کم بودن نمازش را پیش از نماز احتیاط آن که را تمام میکند
اگر مبطلی که عمداً و سهواً مبطل باشد بعمل نیاورده باشد س اگر بعد از تمام کردن نماز
احتیاط فهمید که موافق اتفاق نیفتاده نماز احتیاطی که کرده مثل آنکه دو رکعت نشسته
و دو رکعت ایستاده کرده بعد مطلع شد یک رکعت کم بوده اصل نماز است اگر چه
صحت آن بی وجه نیست و بهتر اعاده است در جمیع صور با علم بکم بودن بعد از نماز

احتیاط یا دو تبیین پس اگر عمل باحتیاط نمود و شک کرد که آیا این نماز احتیاط با کم بودن
اصل نماز موافق بوده یا نه چکند ج نمازش صحیح است و اعتنا بچنین شک نکند پس
هرگاه در اثناء نماز احتیاط شک میکند که آیا یک رکعت است یا دو رکعت است چکند
ج بنا را بر صحت میگذارد یعنی اگر یک رکعت باید بکند بگوید یک رکعت است اگر دو
رکعت باید بکند بگوید دو رکعت است پس در نماز احتیاط سهواً کلام بیجا یا سلام
بیجا اتفاق افتاد سجده سهو دارد یا نه ج بلی سجده سهو واجب است بلکه در جمیع
منافیات و غیره که در اصل نماز میباشد در این هم میباشد پس در نماز احتیاط
اگر شک واقع شود چه صورت دارد ج در باقی ماندن بشک مخیر است ما بین اقل و
اکثر مثل آنکه شک کند که این یک رکعت است یا دو رکعت است بهر کدام که بنا را گذاشت
صحیح است ولی بنا را بر اقل گذارد بهتر است پس در نماز مستحبی سلام بیجا یا کلام بیجا یا
غیره اتفاق افتاد سجده سهو میخواهد یا نه ج سجده سهو ندارد بلکه اگر تشهد
فراموش شده باشد یا سجده فراموش شده قضا ندارد پس اگر کسی شک کند در اثناء
نماز باینکه این نماز ظهر است یا عصر تکلیفش چیست ج باید بنا را بظهر قرار دهد
یعنی بقصد ظهر نماز را تمام کند پس اگر شک کند که این رکعت آخر مغرب است یا اول
عشا چه باید کرد ج از آخر مغرب قرار دهد پس مظنه در اثناء نماز حکم یقین را دارد
یا نه ج بلی حکم یقین را دارد و بعد از نماز حکم شک را دارد پس هرگاه کسی شک کند
بعد از اکمال سجدتین در میانه دو و سه و بنا را بسه گذاشت برخواست یک رکعت هم
کرده شد چهار رکعت هنوز برکوع نرفته مظنه اثر بد و رفت چکند ج باید رکعت
را خراب کند و بنشیند بزمین و بنا را بر دو گذارد و تشهد بخواند و برخیزد و باقی مانده
نماز را تمام کند و بعد از سلام دو سجده سهو واجب برای قیام بیجا بجا آورد بقصد

احتیاط نه بنیت وجوب س هرگاه شخص در حال قیام شک کند مابین سه و چهار و بنا
را بر چهار گذاشت بعد یقین کرد که در رکعتی که برخواسته یک سجده نکرده چه باید کرد
ج در این صورت نمازش باطل است و باید بهم بزند و از سر بگیرد س فرق مابین شک
و مظنه چیست ج شک تساوی طرفین است یعنی هرچه فکر میکند خیالش بطرفی
نمیرود و بحیرت مانده اما مظنه قدری تفکر که کرد میلش بسمتی میرود مثل انکه شک
کند که یک رکعتست یا دو رکعت قدری تامل و تروی نمود مظنه اش بدو رفت بنا
را بدو گذاشت س احکام سهویات و کیفیت انرا بیان فرمایید ج سهویات بر چند
قسم است **اول** سهو در طهارت از حدث است مثل انکه شروع در نماز نمود باعتقاد
انکه با وضو است و در اثناء متذکر شد که وضو نداشت نمازش باطل است و همچنین است
حال غسل و تیمم **دوم** سهو در طهارت از خبث است باین معنی که عالم بود بنجاست
ثوب یا بدن خود و غافل شد از تطهیر قبل از شروع در نماز و در اثناء نماز متذکر شد
که بدن یا لباسش نجس بوده نمازش باطل است **سیم** سهو در قبله است پس اگر در
اثناء نماز مشخص شد که انچه از نماز اداء نموده پشت بقبله نموده یا انکه بسوی یمین
و یسار بوده ظاهر اینستکه نمازش باطل است **چهارم** سهو در مکان است باین
معنی که در مکانی شروع بنماز نمود باعتقاد انکه مکان مباحیست بعد در اثناء نماز
مطلع شد که مغصوب بوده باید نماز را قطع کند و استیناف نماز در مکان مباح
لازم است مگر در صورتیکه وقت مضیق باشد پس انچه که از نماز عمل اورده صحیح است
و بقیه نماز را در حین خروج از ان مکان مغصوب بعمل میاورد **پنجم** سهو در لباس است
پس اگر در اثناء نماز معلوم شد اینکه لباس ان از جنبی است که نماز در ان جایز نیست
و جاهل بوده پس اگر نزع ممکن است بنحوی که موجب فعل منافی نشود نزع نماید نماز

را تمام کند و اگر ممکن نمیشود نماز را قطع کند و استیناف نماز را با لباس بی عیب نماید
س اگر کسی در نماز سهواً چیزی را کم کند یا زیاد کند بعد بخاطرش بیاید حکمش چیست
ج هرگاه رکنی است و داخل در رکن دیگر نشده برگردد او را بجا اورد و اگر داخل در رکن
شده نمازش باطل است و همچنین در صورت زیاد کردن رکن مطلقا و اگر غیر رکن باشد و
محلش باقی است برگردد او را بجا اورد نمازش صحیح است و اگر از محلش گذشته است ضرر
ندارد بلی دو سجده سهو از برای هر کم و زیاد احتیاطا بجا اورد س سجده سهو در چند
موضع واجب است ج در پنج موضع **اول** در کلام بیجا باین معنی که در نماز تکلم کرده
شود بر وجه سهو یا بگمان بهم رساندن اینکه از نماز بیرون رفته است در این صورت
واجب است دو سجده سهو نماید **دوم** سلام بیجا مثل اینکه در نماز مغرب و یا عشا
در رکعت دوم نشست تشهد خواند بگمان اینکه نمازش تمام شده سهواً سلام داد یا اینکه
غفلة سلام داد بعد ملتفت شد که سلام بیجا بوده اگر منافی که عمداً و سهواً سر نزد برخیزد
و باقی رکعات را تمام کند و بعد از نماز از برای سلام بیجا دو سجده سهو واجب است **سیم**
تشهد فراموش شده یعنی در رکعت دوم که باید تشهد بخواند سهواً برخواست تسبیح اربعه
یا حمد را خواند و بخاطرش نیامد تا داخل رکوع شد انوقت بیادش امد نماز را بهمان حالت
تمام کند و بعد از نماز واجب است که اول قضاء تشهد را بخواند و دو سجده سهو واجب
نیز بجا اورد **چهارم** سجده فراموش شده یعنی یک سجده کرد و یکی را سهواً انکه برخواست
قرائت را خوانده متذکر نشد داخل برکوع شد بخاطرش افتاد که یک سجده نکرده نمازش
را تمام کند و بعد از نماز اول قضا سجده واحده را بکند و بعد دو سجده سهو واجب
بجا اورد **پنجم** در شک چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین است همینکه سلام نماز
را داد دو سجده سهو واجب است نماید و برای قیام بیجا یعنی در رکعت دوم که باید بنشیند

وتشهد بخواند سهو کرد برخواست وراست ایستاد که تسبیح اربع بخواند بخاطرش امد که
تشهد نخوانده بنشیند وتشهد را بخواند سهو کرد برخواست وراست ایستاد که تسبیح اربع
بخواند بخاطرش امد که تشهد نخوانده ونماز را که تمام کرد احتیاطاً دو سجده سهو نماید از
برای قیام بیجا وهمچنین برای نشستن بیجا مثل انکه رکعت دوم تشهد را نخوانده وبرخواست
در قیام فراموش کرد باینکه تشهد را خوانده دوباره نشست بزمین که تشهد را بخواند ملتفت
شد باین مطلب که تشهد را خوانده است برخیزد ونماز را تمام کند ودو سجده سهو احتیاطاً
بجا اورد وهم چنین در هر موضع نشستن بیجا وقیام بیجا وسجده بیجا بیاورد نه بقصد
وجوب چنانچه گذشت مس هرگاه در اثناء نماز تکلم بیجا یا سلام بیجا یا غیر اینها سهواً
متعدد اتفاق افتاد تعدد سجدهٔ سهو لازم است یا نه ج بلی تعدد در سجدهٔ سهو
لازم است مس ترتیب درمیان سجدهٔ سهو هست یا نه ج ترتیبی در سجود سهو نیست
بترتیب اسباب بنابر اقوی اما ترتیب مابین سجده واجزاء فراموش شده از رکعات
احتیاطیه پس براین قرار است که سجدهٔ سهو را موخر از انها نماید واحتیاط در تاخیر
اجزاء فراموش شده از رکعات احتیاط ترک نشود اگرچه در فوات مقدم باشد واقوی
تخییر است واقوی عدم وجوب تعیین اسباب سجود سهو است در وقت اتیان سجدهٔ
سهو سؤال کیفیت دو سجدهٔ سهو را بیان نماید ج کیفیت صورت دو سجدهٔ سهو
انستکه نیت کند که دو سجده میکنم از برای انچه بعمل اورده ام از زیادتی وکمی در
قیام بان نحو یکه واقع شده است قربة الی الله واحوط انکه قصد وجوب را زیاد
نماید بر انچه ذکر شد وبرود بسجود وبگوید بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَصَلَّی اللهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ
آلِ مُحَمَّدٍ یا انکه بعد از بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یا بگوید
اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ وسر بردارد وبنشیند باز برود

در بیان کیفیت دو سجدهٔ سهو

بسجده وصیغهٔ مذکوره را بخواند بعد از سر برداشتن از دو سجدهٔ سهو تشهد را تمام
بخواند مثل تشهد نماز وبعد سلام دهد مثل اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ لکن
وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ را در تشهد وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ را در سلام بقصد احتیاط بخواند
نه بقصد وجوب مس اگر کسی بعد از نماز فراموش کرد سجدهٔ سهو را تکلیفش چیست ج
هر وقت بخاطرش امد بجا اورد واگر در نماز بیادش امد بعد از نماز اتیان بان نماید و
اگر وضوء نداشته باشد باید وضوء بگیرد ان وقت اتیان بسجدهٔ سهو نماید مس اگر
کسی شکیات وسهویات وظنیات ومنافیات وسجدهٔ سهو را نداند وهیچ کدام در نمازش
اتفاق نیفتاده نمازش چه صورت دارد ج صحیح است نمازش لکن تحصیل انها واجب است
واگر ترک کند عمداً فاسق است مس نمازهائیکه از مکلفین قضا شده چه عمداً وچه سهواً
وچه معذوراً شرایط واحکام انرا بیان نمائید ج واجب است اتیان بقضاهای نمازها
واجبی غیر جمعه ونماز عیدین از کسانیکه اتیان در وقت ننموده باشند وواجب نیست
قضا از انچه واقع شده باشد در ایام مخالفت از حق از کسانیکه از اهل قبله باشند هر
چند محکوم بکفر باشند یا نباشند مثل غالی یا نباشند مثل سنی وانچه فوت شده باشد از نماز
در حال طفولیت یا دیوانگی یا بیهوشی یا کفر اصلی یا حیض یا نفاس اگر این امور در تمام
وقت باشد واگر در تمام وقت نباشد بلکه دریابد مقدار نماز را در وقت چه در اول
وچه در اخر واجب است قضاء ان نیز واگر مقدار یک رکعت از اخر وقت را دریابد بعد از
از این اعذار واجب است نماز واداء خواهد بود اگر ترک نمود قضاء ان واجب است مس در نماز
قضا ترتیب واجب است یا نه ج بلی ترتیب واجب است در قضا بنحو یکه فوت شده است
از نمازها اگر بداند ترتیب را واگر نداند واجب نیست ترتیب مس در غیر قضا یومیه
رعایت ترتیب لازم است یا نه ج لازم نیست پس جایز است قضا کسوف پیش از خسوف

در احکام سهویات ونماز قضا

اگرچه کسوف بعد واقع شده باشد هم چنانکه جایز است تقدیم آن بر یومیه پیش فوت
شده باشد پس هرگاه ترتیب فوائت یومیه را نداند چکند ج ساقط میشود ترتیب فوائت
اگر موجب مشقت شدید باشد پس هرگاه نماز ظهر و مغرب فوت شود و نداند که
کدام پیش بوده چکند ج باید یک نماز ظهر ما بین دو مغرب بجا آورد یا مغرب
میان دو ظهر نماید و اکتفاء میکند در حصول ترتیب نیت واقعی هرگاه فوائت
همه از یک صنف چون ظهر یا غیر آن باشد پس نیت کند اول ظهری که از او فوت شده
بعد دوم ظهر و هکذا پس کسیکه نماز قضا دارد و ادا دارد در اول وقت میتواند بکند
یا نه ج مخیر است که هر کدام را که میخواهد در اول بکند ولی بهتر پیش داشتن قضاء
بر اداء است خصوصاً هرگاه یک نماز قضا شده یا مطلق نماز آن روز چه یکی باشد چه
بیشتر سؤال اگر کسی در سفر نمازش فوت شد و در حضر میخواهد قضا آن را اتیان
کند و هم چنین بعکس آن باید نماز قصری را بقصر بخواند و تمام را تمام یا نه ج
بلی اعتبار در قصر و اتمام در اداء نمودن آن حال فوت است یعنی اگر در حضر نمازش
فوت شده تمام کند قضاء آن را هر چند در سفر مباح یا راجح باشد و بالعکس و اگر کسی
در اول وقت مسافر باشد و در آخر وقت حاضر یا در اول وقت حاضر باشد و در آخر
وقت مسافر اعتبار بحال فوت نماز است پس هرگاه نماز بترتیب مثلاً یکسال یا زیاده
قضا شده اما اول نمازها را نمیداند که چه نماز بوده که از او اول فوت شده حکمش
چیست ج احوط اینستکه از برای قضا روز اول پنج شبانه روز قضا کند و ابتدای
هر شبانه روزی را از یک نماز بگیرد پس هرگاه مرد قضا نماز زن را اجیر شود قراءت
جهریه را بجهر بخواند یا اخفات ج بلی باید بجهر بخواند و هم چنین اگر زن قضا مرد
را اجیر شود قراءت جهریه را احوط اخفات بخواند پس اگر چند نفر استیجار نمایند

از برای قضا نمودن نماز یک شخص یعنی از برای میت واحد واجب است مراعات ترتیب
یا نه ج واجب نیست که مراعات ترتیب بر غیر اجیر اول شرط نمایند بلی احتیاط است اگر
ولی میت یا وصی آن یا متبرع جاهل بترتیب فوت شده از میت باشد در چنین حالی وجوب
رعایت ترتیب ساقط میشود و اگر ندانند که خود میت عالم بترتیب بود و اما اگر دانست
که میت عالم بترتیب بوده است پس در این هنگام وجوب ملاحظه ترتیب قوت دارد
خصوصاً هرگاه وصیت ثلث نموده باشد و مصرفی غیر صوم و صلوة تعیین نکرده باشد
پس نماز جماعت مستحب است یا واجب ج مستحب مؤکد است در جمیع فرائض خصوصاً در
نماز یومیه خصوصاً هرگاه ادا باشد خصوصاً در صبح و مغرب و عشا خصوصاً از برای
کسیکه در مسجد باشد بلکه در حق کسانیکه اذان مسجد را میشنوند پس فضیلت نماز
جماعت را بیان فرمائید ج بدانکه فضیلت جماعت بر فرادی بیست و چهار درجه است
یا بیست و پنج درجه یا بیست و هفت درجه یا بیست و نه درجه هر یک از آن به بیست و
چهار رکعت محسوب است که هر رکعت از آن محبوب تر است بسوی خداوند عالم از عبادت
چهل سال و نماز جماعت فضل است از نماز منفرد در مسجد کوفه با وجود آنکه آن محسوب
بهزار رکعت است پس موافق این بیان نماز جماعت افضل از هزار نماز است بلکه روایت
شده که آن بدو هزار نماز محسوب است و روایت شده که نماز در پشت سر عالم برابر
هزار نماز است لهذا اجر در آن مضاعف خواهد شد و به هزار میرسد و اگر واقع در
مسجد جامع شود مضاعف میشود بر حسب تفاوت نماز در مسجد غیر آن و آن عبارت است
از صد درجه پس مجموع درجات بنیصد هزار منتهی خواهد شد و اینها همه با اتحاد
مأموم است و اگر متعدد شود مضاعف میشود در هر یک بقدر مجموع در سابق آن
بده هزار درجه و همین که عدد آنها زیاده برده شد اگر آسمانها کاغذ شوند و درختان قلم

کردند و در یا ها مرکب شوند و جن و انس و ملائکه نویسنده باشند نتوانند ثواب یک رکعت از آن را بنویسند و با جمیع انچه ذکر شد بدانکه ان واجب نیست مکر در جمعه و عیدین با شرائط انکه محل آن ذکر میشود و کسیکه قراءت حمد و سوره اش درست نباشد و مقصر باشد در صحیح نمودن ان پس اکر ممکن باشد او را صحیح نمودن حمد و سوره در وقت بهر ملت انفرادی بطریق صحیح یا بجماعت کفایت میشود و اکر در وقت ممکن نشود او را صحیح نمودن بجهت تنکی وقت و مانند ان معین است بر او حاضر شدن بر جماعت و اکر ممکن نباشد بهیچوجه واجب نیست بر او جماعت و لکن احوط حاضر شدن بر جماعت است و مشروع نیست در نوافل حتی در نماز روز عید غدیر بنا بر اقوی و احوط بلی مشروع است در صلوة استسقاء و باکی نیست بجماعت کذاردن واجبی که مستحب شده بسبب امر خارج چون نماز عید و فریضه از غیر که اتیان بنحو تبرع باشد و هم چنین فریضه که بجا میاورد بنحو اعاده بر وجه استحباب س مسافر بحاضر یا حاضر با مسافر یا اداء بقضا اقتداء جائز است یا نه ج بلی جائز است و هم چنین است با اختلاف در وجوب و استحباب بلکه اقوی انستکه جائز است اقتداء کسی که فرائض یومیه بجا میاورد بکسیکه فریضه طواف میکند و هم چنین بعکس ان هم چنانکه جائز است اقتداء کسیکه صلوة ایات میکند بکسیکه صلوة ایات دیکر میکند و هم چنین در جنازه و عید بلی نماز کذارد در هر یک از این سه نماز اقتداء بدیکری در نماز دیکر نمیکند همچنانکه اقتداء نمیکند بیومیه کذار و طواف کذار و همچنین در عکس این نیست بلکه احوط انستکه نماز عید کذار اقتدا بنماز استسقاء کذار ننماید و همچنین در عکس این صورت اکرچه در نماز موافق در نظم باشند و احتیاط در ترک جماعت است در نماز احتیاط و هم چنین احوط ترک انست در نافله منذوره س عددی که جماعت

مد ظله
بنابر احتیاط
مد ظله

خامنه
از اشکال نیست
مد ظله

بلکه اقوی
مد ظله العالی
مد ظله

اکرچه نماز احتیاط
باشد

بان منعقد میشود چند نفر است ج دو نفر است که یکی امام و یکی ماموم باشد چه هر دو مرد باشد چه هر دو زن چه انکه ماموم زن باشد یا صبی غیر بالغ لکن احوط و اولی اکتفاء نکردن بطفل است و نیز منعقد میشود جماعت بدرک نمودن ماموم امام را در رکوع اکرچه بعد از فراغ از ذکر باشد و اکر درک نکند امام را در رکوع پس ادراک جماعت در ان رکعت نتوان نمود اکرچه رسیدن ماموم برکوع مقارن شود با ابتداء سر برداشتن امام از رکوع س اکر ماموم برکوع رفت و شک نمود در اینکه درک امام را نموده ام یا نه حکمش چیست ج در این صورت حکم نماید بدرک نکردن امام مثل کسیکه یقین بدانند که ادراک ننموده و نماز او باطل است س هرکاه یقین دارد که در رکوع بامام ملحق نمیشود اقتداء کردن جائز است یا نه ج جائز نیست بلکه منتظر امام بشود تا در رکعت دیکر اقتداء بکند س اکر ماموم بترسد که اکر ملحق بصف شود امام سر از رکوع بر میدارد پس در این حال چکند ج در این حال میتواند در ان مکانیکه ایستاده اقتدا کند و تکبیرة الاحرام بکوید و برود برکوع بشرط انکه مانعی از اقتداء در ان مکان نباشد مثل دوری و حایل و بلندی جای امام و در حال رکوع یا بعد از رکوع ملحق شود بصف و احوط اینست که کام را برندارد بلکه پاهای خود را بزمین بکشد هرچند لازم نیست و جائز است در حال حرکت مشغول بذکر باشد لکن احوط انستکه در حال ذکر حرکت نکند س انچیزهائیکه در امام جماعت معتبر است شرائط انرا بیان فرمائید ج در امام جماعت شرط است بالغ بودن و عقل داشتن و سالم بودن و عقل داشتن و سالم بودن از جذام و برص و حد شرعی بعد از توبه و اعرابی نبودن را بعضی شرط دانسته اند از برای غیر امثال خودشان بلکه مطلقا و اقوی اینستکه شرط نیست بلی اقتدا نکردن بکسیکه از اینها سالم نباشد بهتر است خودشان و احوط ترک است مطلقا و هم چنین شرط است در

نیست که او را احتمال
در حال نیز نشستن
امام از رکوع مادامیکه
از حد رکوع خارج
نشده باشد مد ظله

احتیاط ترک نشود
مد ظله

دوری
در اینجا ضرر ندارد
مادامیکه صدق
عرفی قدوه محفوظ
باشد مد ظله العالی

بلکه
احوط است
و باید ترک نشود
مد ظله

امام ایمان وطهارت مولد وعدالت ومذکر بودن اگر درمیان ماٴمومین یا جمیع مذکر باشند ومستحب است مذکر بودن امام هرچند تمام ماٴمومین زن باشند وهمچنین شرط است در امام که نشسته نباشد هرگاه ماٴموم یا ماٴمومین ایستاده باشند ونیز شرط است که نبوده باشد درمیان امام وماٴموم حایلی که مانع باشد دیدن امام را مگر آنکه ماٴموم زن باشد وامام مرد باشد وهمچنین شرط است که نبوده باشد ماٴموم دور از امام یا ازصفی که پیش روی او میباشد آن قدر که از او دوری بسیار نامند واحوط دور بودن ماٴموم است از امام بیش از یک گام وهرگاه یک نفر فاصله در صف پیش باشد یا قلیلی بیشتر ضرر ندارد چنانچه هرگاه در صف نیز فاصله بسیار میان هر یک از اهل آن باشد ضرر ندارد اما در صفهای میان احوط ترک است هرچند اظهر است که ضرر ندارد مادامیکه دوری زاید برقدر معتبر نباشد وهمچنین شرط است درجماعت که جای ایستادن امام بلندتر از جای ایستادن ماٴموم نباشد بقدر معتد به اگر زمین سراشیب نباشد واگر سراشیب باشد ضرر ندارد مگر آنکه بسیار سراشیب باشد اما اگر امام پایین وماٴموم درجای بلندی باشد ضرر ندارد وهم شرط است یکی بودن امام واینکه ماٴموم قصد اقتدا نماید وتعیین امام بکند پس اگر ماٴموم قصد اقتداء امامی را بکند وبعد معلوم شود که آن امام دیگری بوده است چه صورت دارد ج نماز او باطل است اگرچه عادل هم بداند او را پس اگر کسی اقتداء با امام حاضر نماید وچنین داند که شخصی است وبعد معلوم شود که شخص دیگر بوده حکمش چیست ج اگر اولاً وبالذات قصد کند اقتدا با امام حاضر واو را عادل میداند وخیالش که او زید است بعد معلوم شد که او عمرو است این نماز صحیح است واگر قصد اقتدا با امام حاضر بالتبع باشد باین معنی قصدش اولاً وبالذات اقتداء بزید است وخیالش اینکه

تر ایستاد
وحال مسجد
ماٴموم وموقف
امام است ظهر
طاب مد
ظله

اینکه امام حاضر او است بعد معلوم شود که عمرو بوده است این نماز باطل است اگرچه عمرو را هم عادل بداند س محاذی ایستادن ماٴموم با امام جایز است یا نه ج پیش ایستادن جایز نیست ولی محاذی ایستادن ضرر ندارد چه ماٴموم مرد باشد یا زن چه صغیر باشد یا کبیر اگرچه در زن بهتر تاخر است س واجب است متابعت کردن ماٴموم امام را در افعال نماز یا نه ج بلی واجب است ونباید پیش از امام هیچ فعلی را بجا آورد وبهتر موخر بودن ماٴموم است در افعال از امام باین معنی که مقارن نباشد علی الاحوط واما در اقوال تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام بگوید ودر غیر آن واجب نیست بنا بر مشهور لکن احوط متابعت است س اگر امام بعد از تکبیرة الاحرام تکبیرة الاحرام دیگر بگوید وماٴموم با تکبیرة الاحرام اول داخل نماز شده باشد حکمش چیست ج در این صورت عدول بفرادی نماید س اگر ماٴموم سر بردارد از رکوع یا سجود یا برود برکوع یا سجود پیش از امام سهواً یا خطاً چه صورت دارد ج باید برگردد وبا امام ملحق شود اگر امام نرسد باو واگر بمجرد اطلاع امام رسید براو چیزی نیست ونماز صحیح است واگر بر نگردد عمداً اثم است ولی نمازش صحیح است لکن بهتر اعاده است س هرگاه ماٴموم در رکعت سیم وچهارم امام اقتداء نمود قرائت حمد وسوره واجب است یا نه ج بلی واجب است واگر نتواند حمد وسوره را بخواند اکتفا نماید بحمد تنها واگر خواندن حمد منافی با متابعت باشد یعنی اگر بخواند حمد را متابعت از میان میرود مثل آنکه رکوع امام را درک نمینماید تمام نکند آن را ومتابعت نماید امام را لکن احوط اعاده کردن آن نماز است بعد از تمام کردن آن واگر نیت انفراد کند در این صورت بهتر است س اگر ماٴموم قرائت را فراموش نماید ووقتی متذکر شود که امام در رکوع داخل شده باشد یا داخل نشده باشد لکن خواندن حمد منافی متابعت باشد چه باید کرد ج در این صورت قرائت حمد وسوره ساقط است ومشروع بودن خواندن حمد

بلکه
احوط تاخر است
بتمام بدن ظهر
طاب مد
ظله

احتیاط ترک نشود در
سلام نماز

باید حمد
را تمام کند هرچند
در رکوع با امام نرسد
ونمیتواند قصد
انفراد کند ظهر
طاب مد
ظله

هرگاه
مسبوق باشد باید
حمد را بخواند هر
چند در سجده ملحق
شود واگر قصد انفراد
کند سوره را نیز
بخواند ظهر طاب
مد ظله

ثابت نیست وقصد انفراد کردن طریق سلامت است س اگر بعد از فراغ از نماز معلوم
شود فاسق بودن یا کافر بودن یا بی طهارت بودن یا نیت نداشتن امام نماز مأموم
باطل است یا نه ج باطل نیست واگر در بین نماز معلوم شود عدول بفرادی کند و
تمام کند نماز خود را س مأموم هرگاه امام را در تشهد اخیر یافت نیت اقتدا میتواند بکند
که درک فضیلت جماعت را بکند یا نه ج بلی میتواند ونیت میکند وتکبیرة الاحرام
را میگوید ومینشیند از برای تشهد با امام وبعد از آنکه امام سلام گفت برمیخیزد و
نماز را تمام میکند وحاجت بسوی استیناف نیت وتکبیر نیست وباین نحو تحصیل فضیلت
جماعت مینماید اگر تحصیل رکعت نشود س هرگاه مأموم در نماز جهریه صوت یا همهمهٔ
امام را نشنود قرائت واجب است بخواند یا نه ج قرائت خواندن واجب نیست اما
بقصد قربت مطلقه بخواند نه بقصد جزئیت واگر تمام نکرده امام برکوع رود
آن هم قطع کند برکوع رود س هرگاه شخص نماز ظهر را بعصر امام اقتدا کند بقصد
آنکه در دو رکعت آخر فرادی شود و نماز عصر را هم با امام اقتدا کند این قصد جایز است
یا نه ج بلی جایز است وبهتر قصد نکردن است در اول نماز س هرگاه شخص نماز مغرب
را بعشای امام اقتدا کرد ودر قیام شک کرد که این رکعت سیم است یا چهارم حکمش چیست
ج در قیام صبر کند تا امام برکوع رود و دو سجدتین را بجا آورد وبعد از سجدتین
معلومش شود حال شکش ضرر ندارد س متابعت کردن مأموم در تشهد امام که تشهد
او نباشد مستحب است یا نه ج بلی مستحب است که متابعت کند تشهد امام را وهم چنین
در قنوت واحوط بلکه اقوی آنستکه در آن حال زانوها را از زمین بردارد برکف پاها
بنشیند ودستها را بر زمین گذارد از برای او تسبیح است بعوض تشهد وتخلف از قیام امام
میجوید بجهت تشهد خودش چنانکه تخلف میجوید در هر فعلی که بر او واجب وبر امام واجب نیست

احوط است ظ(ر) طنابه مد ظله

وجائز است تشهد بخواند ظ(ر) طنابه مد ظله

از رکوع وسجود یا نحو اینها پس ایشان بانها میکنند بنیة الحوق بامام میشود مگر در قرائت
چنانکه گذشت س کیفیت نماز مسافر وشرائط آن را بیان فرمائید ج شرائط آن چند
چیز است **اول** قطع مسافتی که موجب قصر میشود وآن هشت فرسخ است در رفتن
یا برگشتن یا در رفتن وبرگشتن هر دو وگر چهار فرسخ رود وچهار فرسخ برگردد در یک روز
یا یک شب ویک روز که رفتن وبرگشتن را متصل بیکدیگر نماید وقطع ننماید بماندن
شبی یا بیشتر در اثناء آن بلد وهرگاه قطع نماید رفتن وبرگشتن را بماندن یکشب یا
بیشتر بوجهیکه سفر او قطع نشود باقامه آن ونحو آن از چیزهائیکه سفر را قطع میکند
ظاهر آنستکه نماز را تمام میکند و روزه را میگیرد واحتیاط شایسته در جمع ما بین قصر
واتمام وگرفتن روزه وقضاء آن است س حد فرسخ شرعی چه قدر است ج فرسخ عبارت
از سه میل است وهر میلی چهار هزار ذراع بذراع دست است که طول هر ذراع عرض
بیست وچهار انگشت است که هر انگشتی بعرض هفت جو وهر جوی بعرض هفت موی
از اواسط موی یابو باشد س هرگاه مسافت کمتر از هشت فرسخ باشد اگر چه بقدر
یک وجب یا کمتر قصر جایز است یا نه ج جایز نیست واگر مظنه کند که مسافت بحد مزبور
رسیده یا نه تمام میکند بنابر اقوی اگر چه مظنه کند که مسافت بحد مزبور رسیده
مگر اگر مظنه قوی باشد بحد مسافت بنحوی که نزدیک بعلم باشد یا از شیاع مفید مظنه قوی
حاصل شود اکتفاء بآن میتوان کرد یا نه ج بعید نیست اکتفاء بآن نمودن س ثابت
شدن مسافت مزبوره بشهادت عدل واحد کافی است یا باید بشهادت دو عادل باشد
ج بعدل واحد اکتفاء نمیتوان کرد بلکه باید دو عادل باشد س هرگاه بینه عادله خبر
داد باینکه مسافت بحد سفر شرعی است وبینه دیگر شهادت داد بر خلاف آن تکلیف
چیست جواب اقوی آنستکه تمام میکند لکن احوط جمع است ولازم نیست پیمودن

اقوی قصر واحتیاط راست ظ(ر) طنابه مد ظله

مشکل است واحوط جمع است ظ(ر) طنابه مد ظله

احتیاط بجمع ترک نشود ظ(ر) طنابه مد ظله

مسافت هرگاه مستلزم حرج باشد اما غیر آن از چیزهائیکه در آنها حرج نیست مثل خبر
گرفتن و فحص پس مقتضای احتیاط مراعات انست در تشخیص موضوع دوم انکه مسافر
بایست قصد مسافت داشته باشد پس هرگاه کسی بمقدار مسافت را بی قصد برود
مثل انکه عقب دزد یا گریخته و مانند ان برود و نداند که بقدر مسافت خواهد رفت
یا نه یا انکه برود در حال دیوانگی بی قصد چه صورت دارد ج در این صورت انچه که
رفته است محسوب از مسافت نیست و باعث قصر نمیشود هرچند بسیار طول بکشد
لکن اگر مسافت بقدر هشت فرسخ یا بیشتر باشد در برگشتن باید قصر کند سؤال
اگر کسی بعد از انکه بی قصد رفت و در بین رفتن بقدر هشت فرسخ کند چه باید کرد
ج باید قصر کند خواه مسافر بالاصاله باشد یا بالتبع مثل غلام و کنیز و زن و مانند
ایشان هرچند بران راضی نباشند بلکه مجبور باشند سیم انکه قصد مسافت را
مستمر بدارند تا منتهی شدن مسافت پس هرگاه اراده برگشتن نماید پیش از رسیدن
بانچه که کفایت میکند در حصول مسافت یا متردد شود در رفتن تکلیفش چیست ج
باید نماز را تمام نماید پس اگر کسی بیرون رود بقصد مسافت و بعد از ان از برای او
اتفاق بیفتد انتظار رفقای راه و رفتن او موقوف برفتن ایشان باشد چکند ج
اگر از حد ترخص نگذشته است باید تمام کند و اگر گذشته باشد و بهشت فرسخ
نرسیده است هم تمام کند لکن احوط جمع است اگر بقدر چهار فرسخ یا زیاده رفته باشد
و اگر بهشت فرسخ رسیده است قصر نماید اگر قصد ماندن ده روز یا بیشتر در انجا
نداشته باشد و یا اینکه تا سی روز متردد نماند و الا تمام مینماید چهارم انکه جمع
نکند با قصد مسافت عزم بر ماندن ده روز را در اثنای مسافت و نه عارض شود او
را این اراده در بین راه که اگر هر یک روی دهد باید تمام کند نماز را و در حکم اراده

ماندن است در بین مسافت بوطن خود رسیدن پس مراد از وطن چه مکان است ج
وطن بر سه قسم است یکی وطن اصلی است که او محل تولد انسان است و وطن آبا و اجداد اوست
و در او شرط نیست شش ماه در انجا ماندن و نبودن ملک بلی این قدر شرط است که قصد
اعراض از او نداشته باشد دوم وطن اتخاذی است که او برای خود وطن قرار داده است
و بنایش قرار گرفتن در انجا همیشه است و در او شرط است صدق عرفی همین قدر عرفا گویند
وطن فلان شخص است دیگر چیز دیگر شرط نیست سیم وطن شرعی است و در ان شرط است
شش ماه در انجا ماندن و ملک هم داشته باشد پنجم انکه نبوده باشد از کسانیکه خانه او
همراه او باشد مثل انکه در جمیع اوقات در بیابانها بسر برد از قبیل اعراب بری و بادیه از
ایلات یا انکه سفر شغل و عمل او باشد که نامیده شود باسم خاصی مثل مکاری و ساربان
و هیمه کش و قاصد و کشتیبان و تاجر و صاحب صنعتی که در گردش باشد در تجارت و صنعت
خود و امثال انها یا نشود پس اگر سفر کند صاحب عمل مذکور در غیر عمل خود مثل انکه
مکاری بزیارت برود یا بحج حکمش چیست ج باید قصر کند اگر از شغل و عمل خود در ان سفر
دست بر داشته باشد و الا باید تمام نماید و همچنین قصر کند هرگاه حرکت بر او دشوار
شدید شود بجهة یکه از حادث بیرون رود و احوط تمام نمودن نماز است نیز بعد از قصر
و واجب میشود بر او تمام کردن در سفر سیم هرگاه قرار داد سفر را عمل خود و در سفر دوم
احوط جمع است میان قصر و اتمام و منقطع میشود حکم مذکور بقصد ماندن ده روز
چه در وطن باشد و چه در غیر وطن ششم انکه سفر او حرام نباشد مثل فرار نمودن
از جهاد و گریختن غلام و نه غایت ان حرام باشد مثل سفر از برای ضرر مسلمین و مؤمنین
و دزدیدن مال ایشان و اعانت ظالم در ظلم او و مضر نیست معاصی که در سفر واقع
میشود بر سبیل اتفاق مثل غیبت کردن که باعث تمام کردن نماز نمیشود پس سفریکه منافی

یا واجبی از واجبات باشد مثل تحصیل علم واجبی که در سفر میسر نمیشود باعث تمام نمودن
نماز میشود یا نه ج باعث[1] نمیشود س هرگاه کسی سفر کند از برای صید کردن لهو و
لعبی حکمش در قصر و اتمام چیست ج اگر بسفر برود و از برای این مطلب نماز را تمام کند
مگر آنکه بجهت قوت عیال خود باشد در این حال قصر کند بلکه هرگاه بجهت تجارت
باشد نیز قصر خالی از رجحان نیست و احوط جمع است میانهٔ قصر و اتمام هفتم آنکه
دور شود از دیوار شهر یا قریه تا آنکه پنهان باشد دیوار یا نشنود اذان شهر یا قریه را و
معتبر در صدای موذن و چشم نظر کننده و گوش شنونده و بلد متوسط است چنانچه
معتبر است در هوا خالی بودن از شدت باد و غوغا و هرگاه بیننده یا دیوار یا موذن
یا شنونده نباشد بنا بر تقدیر و بر فرض گذارد که بر فرض بودن حال چه نحو بود و چه
نحو نبود و فرق نیست در این شرط در میان رفتن و برگشتن هر چند احوط در حال بر
گشتن جمع میان قصر و اتمام است یا تاخیر کند نماز را تا وارد شود بمنزل و فرق نیست
در شرط مذکور میان بلد توطن و بلد[2] اقامه و هرگاه سفر سفر معصیت باشد یا عقب
صید لهو رفته باشد یا بدون قصد حرکت نموده باشد معتبر موضع برگشتن است
و واجب است قصر بعد از تحقق شرائط گذشته س آیا مسافر در چند محل مخیر است ما بین
قصر و اتمام ج در چهار موضع که یکی مسجد الحرام و یکی مسجد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم و یکی مسجد کوفه و یکی حایر سید الشهدا لکن افضل اتمام است احتیاط
قصر است س حد حایر چه قدر است ج قدر حایر درست واضح نیست اما مطمئن است
تمام روضه و رواق از حایر است و احوط السکه اکتفا بقدر متیقن شود که آن عبارت از اطراف
ضریح مقدس جناب سید الشهدا است س مسافری که در بلدی مثل حله یا بغداد
در بین سمت[3] و قصد اقامه کرد میتواند از شطیکه در وسط واقع شده عبور نماید بطرف دیگر

[illegible]

[1] مگر قصد کند بان سفر توصل بغیر لهو را ظم لمنا مد ظله

[2] و بلد الی موضع یکی است لکن احوط جمع است مثلا نخروج از محل اقامه ظم لکرامشا

در مواضعی که مخیر است بین قصر و اتمام

[3] یعنی احتیاطا ترک نشود از نصف شا

بکند یا نه جواب بلی میتواند و ضرر باقامهٔ او نمیرساند مگر آنکه یک بلد گفته نشود
مثل بصره بالنسبة بحره و مثل مسجد کوفه بالنسبة بنجف اشرف و بغداد بالنسبة بکاظمین
و طهران و حضرت عبد العظیم که بایست در قصد اقامه قرار بر این دهد از یکی بدیگری
نرود و قصد اقامه در مجموع کوفه و نجف کفایت نمیکند س هرگاه شخص ببلاد مذکوره
بقصد تجارت رفت و قصد اقامهٔ ده روز نمود شش ماه یا یکسال در این میماند بعد از
اقامه در سر یک فرسخ یا دو فرسخ بقصد تجارت یا زیارت میرود تکلیفش چیست ج
تکلیفش آنستکه وقت ورود آن بلد قصد اقامهٔ ده روز نماید[1] و قصد این داشته باشد
که روز آخر ده روز دیگر اقامه نماید در آن بین اگر ببلد مذکور بقصد زیارت و تجارت
برود نمازش تمام و روزه را بگیرد س مسافر بعد از قصد اقامه یا در بین آن از حد ترخص
بیرون رفت و بازگشت نمود بمحل اقامه و قصد اقامهٔ جدیده نکرد حکمش چیست جواب
احتیاط جمع است[2] ما بین قصر و اتمام و اگر قصد اقامهٔ جدیده نماید در این حال اتمام
متعین است س در صحرای خالی از آبادی قصد اقامه میتواند کرد یا نه ج بلی میتواند لکن
قصد اقامه در میان خانهای صحرا نشینان صحیح نیست مگر با اطمینان باینکه مدت ده روز
در آن زمین هستند و بجای دیگر کوچ نمیکنند یا آنکه نیت کند که اگر کوچ نمایند و بماند
و بعد از نیت اقامه عدول از آن ضرر ندارد س هرگاه کسی قصد اقامه کرد در بلدی
و یک نماز چهار رکعتی را اتمام کرد بعد رایش برگشت حکمش چیست ج تا زمانیکه در آن محل است
اتمام نماز متعین است و همینکه از محل اقامه خارج شود حکمش قصر است س شخص میتواند
دو وطن از برای خود قرار دهد یا نه ج بلی میتواند س هرگاه شخص فراموش کرد سفر خود
را و نماز را تمام کرد چه صورت دارد ج اگر وقت هست اعاده کند و اگر وقت گذشته
قضا ندارد و مستحب موکد است از برای کسی که نماز را قصر میکند اینکه بعد از هر فریضه

[1] یعنی میتواند مجموع را محل اقامه قرار دهد ظم لمنا مد ظله

[2] قصد اقامهٔ ده روز کافی است و خروج الی ما دون المسافه مضر نیست هر چند قصد ده روز ماندن در آخر داشته باشد ظم لمنا مد ظله

[3] اگر چه اقوی جمع است ظم لمنا

[4] و اقوی کفایت تمام است ظم لمنا مد ظله

که از اقصر نموده سه دفعه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و
بهتر اینستکه این را غیر تسبیحات تعقیب قرار دهد **هس** شرائط وجوب روزه چند
چیز است **ج** شش چیز است **اول** بلوغ **دوم** عقل **سیم** مسافر نبودن بسفری که در
ان قصر باشد **چهارم** سلامتی از مرض بلکه جمیع مضاری که بترسد شخص بسبب ان بنفس
محترمه یا عرض محترمی یا از تلف شدن چیزیکه حفظ ان واجب باشد یا از مشقت شدیدی
که نتواند متحمل ان شد عادة و مثل انها **پنجم** سلامتی از بیهوشی که غالب بر حواس شده
باشد **ششم** خالی بودن از حیض و نفاس و شرط است در صحت روزه نیز چند چیز
اول هر انچه شرط است در وجوب روزه مگر بلوغ که از طفل ممیز چه دختر باشد چه
پسر روزه صحیح است لکن واجب نیست **دوم** و **سیم** ایمان و اسلام **چهارم** انکه
ان زمان قابل باشد از برای روزه یعنی مثل عید فطر و اضحی نباشد و زمانیکه گنجایش
یکماه و یک روز نداشته باشد در جائیکه دو ماه متتابع واجب باشد و هم چنین شهر
رمضان که روزه غیر ان در ان واقع نمیشود در ان پس اگر روزه غیر ماه رمضان را در رمضان
قصد نماید نه از ان محسوب است و نه از ماه رمضان **پنجم** انکه کسی که روزه سنت میگیرد
بگیرد قضا ماه رمضان بلکه غیر ان مثل کفاره ان و نحو ان در ذمه او نباشد اگر قضاء
از غیر نباشد و اگر استیجار باشد بلکه مطلق تحمل ضرر ندارد **ششم** اذن از برای زن
و غلام و کنیز در روزه مستحب خصوصا از برای زن که رعایت احتیاط شدید در اذن است
و در واجب موسع اذن معتبر نیست بلکه مخالفت ضرر ندارد و مراعات احتیاط خوبست
در ان و شرط است در صحت روزه مستحب از فرزند عدم نهی پدر و مادر خصوصا با
تالم ایشان **هفتم** اجتهاد یا تقلید در حکم روزه که میخواهد بعمل بیاورد در جزء
ان با شرائط ان اگر از جمله ضروریات نباشد مثل وجوب روزه ماه رمضان بلکه هر گاه

علمی باشد ضرور نیست در ان تقلید پس اگر سهل انگاری کند و اخذ مسائل روزه نکند
و تروک در روزه را نداند و یا اخذ نماید از کسیکه نباید اعتماد بان نماید بمجرد امساک بنحو
مذکور کفایت در امتثال روزه نمیکند و هم چنین است حکم در غیر روزه از سایر عبادات
بلی اگر غافل محض باشد و بعد واقع از انچه باید امساک نموده باشد وجوب قضا بران معلوم
نیست لکن در روزه سنت بلکه مطلق سنن چه روزه و چه دعا و چه غیر اینها همینکه بنا
که حرام نیست و مطلع شود بر فتوی و استحباب از یکی از علما شیعه یا حدیثی در استحباب
ان به بیند یا قول بوجوبی باشد یا اطلاع بر عدم وجوب ان از مجتهد کفایت در بجا ان
فعل ان میکند و از این باب است انچه در کتب شیعه باشد از سنن اما الشرائط مذکوره
و احتیاج بتقلید در خصوص انها نیست **هشتم** نیت قربت پس واجب نمیشود روزه و نه
صحیح است بدون چیزی از شرائط وجوب غیر از بلوغ و صحیح است روزه از مستحاضه اگر
انچه هست بر او از غسلهای شب و روز بجهت نماز بعمل بیاورد و احوط انستکه ترک نکند
انچه بر او هست از وضو گرفتن و تغییر دادن پنبه و نحو ان هر چند صحت روزه توقف بر
غیر غسل ندارد و اما انچه موقوف است صحت روزه بر ان از غسل ظاهر انستکه از غسلها
روز است و همچنین غسل شب گذشته اگر پیش از فجر بعمل بیاورد و اگر پیش از فجر غسل
کند کافی است در صحت روزه و اما غسل شب اینده مدخلیت در صحت روزه گذشته
ندارد هر چند احوط مراعات انست نیز و هم چنین هر گاه بعد از نماز صبح یا بعد از نماز
ظهر و عصر خون به بیند شرط نیست در صحت روزه از برای غیر نماز غسل کردن پس ترک
غسل در صورت دوم مبطل روزه نیست هر چند تا شب ترک شود بخلاف اول که اگر
از برای نماز ترک شود روزه او باطل است و شرط نیست پیش انداختن غسل نماز
صبح را بر طلوع فجر اگر چه احوط تقدیم است بقصد نافله صبح یا به غسل و فرق نیست

در شرط بودن غسل در میان کثیره و متوسطه و اما وضو در استحاضه قلیله شرط نیست مس روزه از من صحیح
بانه ج اگر مفطر شود صحیح نیست و معتبر است در ضرر رسانیدن علم یا ظن بلکه احتمال عقلائی کفایت میکند
اگرچه در صورت احتمال جمع میان صوم و قضا احوط است و کافی است در حصول ظن اماره یا تجربه یا قول
که مفید ظن باشد قول او هر چند کافر باشد مس از مسافر روزه واجب در سفر صحیح است یا نه ج صحیح نیست مگر
روزه سه روز بدل هدی و هیجده روز بدل بدنه از برای کسی که بیرون رفته باشد از عرفات قبل از غروب
آفتاب عمدا و روزه که نذر کرده باشد گرفتن آن را در سفر و حضر هر دو یا سفر تنها صحیح است یا نه ج صحیح است
لکن در روزه منذور قول بکراهت خالی از قوت نیست مگر در سه روز در مدینه از برای حاجت لکن بهتر ترک است
مس صاحبان اعذار مثل مریض و مسافر و غیره اگر روزه بگیرند جائز است از ایشان یا نه ج مجزی نیست و واجب است
قضا بر ایشان مگر مسافر یکه جاهل بحکم باشد پس مجزی است روزه او بخلاف ناسی اگر متذکر شود جاهل یا ناسی در اثنای
روز بمسئله واجب است افطار نمودن و جاهل در حکم عالم است اگر عالم باشد بحکم اجمالا یا مانند بودن حرجی را
در سفر مس حائض و نفسا هرگاه حاصل شود عذر ایشان در جزئی از روز باید افطار کنند یا نه ج بلی افطار کنند هر چند
قلیلی پیش از غروب باشد یا منقطع شود لحظه بعد از طلوع فجر مس هرگاه طفل در اثنای روز بالغ شود و کافر مسلم شود
تمام کردن روزه بر ایشان واجب است یا نه ج واجب نیست و لکن مستحب است بر طفل تمام نمودن اگر افطار نکرده
باشد و بالغ شود بغیر مبطل بلکه احوط در آن عدم ترک است مطلقا و بر کافر اگر پیش از ظهر مسلم شود و افطار ننموده
باشد و همچنین است حال دیوانه و بیهوش اگر زایل شود دیوانگی و بیهوشی از ایشان در اثنای روز مس هرگاه مسافر
پیش از ظهر حاضر شود و مریض صحیح شود روزه گرفتن بر ایشان واجب است یا نه ج اگر افطار نموده باشند
پیش از آن واجب نیست بر ایشان روزه و نه صحیح است و اگر افطار نکرده باشند واجب است بر ایشان تمام کردن
روزه و اگر حاصل شود عذر ایشان در اثنای روز پس مریض افطار کند چه پیش از زوال بوده باشد چه بعد از زوال
و اما مسافر پس اگر خارج شود پیش از ظهر واجب است افطار نماید چه در شب نیت سفر نموده باشد یا نه و اگر
خارج شود بعد از زوال تمام نماید روزه را و بهتر آنستکه سفر ننماید پیش از ظهر مگر در صورتیکه نیت

اگر موجب خوف شود ظهر لنا مد ظله

اقوی حرمت است ظهر لنا مد ظله

در غیر مدینه ظهر لنا مد ظله

سفر را در شب نموده باشد و هرگاه نیت نکرده باشد در شب تمام نماید روزه را و قضا
کند مس اگر مرد پیر و زن پیر عاجز شوند از روزه گرفتن چه متعذر باشد بر ایشان چه متعسر
افطار نمایند یا نه ج بلی افطار نمایند و همچنین است حکم کسیکه صاحب مرض عطش است که سیراب
نمیشود و نمیتواند ترک آب خوردن نماید در تمام روز و لکن واجب است بر هر یک
از اینها در صورت مشقت بودن روزه بر ایشان تصدق نمودن از هر روزی بمدی از
طعام و شرط است علاوه بر این در اخیر یأس از برء از مرض و واجب نیست قضا بر مرد پیر و زن
پیر مطلقا چه بر ایشان ممکن شود روزه گرفتن بعد یا نه لکن در صورت اول احوط قضاء
کردن است و اما صاحب ناخوشی عطش پس اگر برء از مرض از برای او حاصل شود در بین
آن رمضان و رمضان آینده واجب است بر او قضا و واجب نیست کفاره اگر برء حاصل نشود و
جائز است آب را سیر بخورد مس اگر زن حامله که وضع حمل او نزدیک باشد بترسد بر خود
یا طفل در شکم یا بر هر دو از تشنگی یا شدت چه از گرسنگی تکلیفش چیست ج واجب است افطار
نماید و همچنین زنیکه شیر میدهد طفل را و کم باشد شیر او و بترسد بر ضرر رسیدن
بطفل بسبب روزه گرفتن و فرق نیست در میان آنکه بترسد بر تشنگی یا گرسنگی طفل یا ضرر
مرض و تصدق نماید زن در عوض هر روزی بمدی از طعام و قضا کند بعد از زوال
عذر مس در مرضعه میان مادر و مستاجره و متبرعه در تعلق صدقه فرق هست یا نه
ج فرقی نیست و همچنین فرقی نیست در طفل میان ولد نسبی و رضاعی و حلال زاده
و حرام زاده مس هرگاه ممکن باشد بدل از برای مرضعه یا دفع ضرر از طفل روزه را میتواند
بخورد یا نه ج نمیتواند و لازم است که تصدق از مال مرضعه باشد مس اگر جماعت
مذکوره که بایست افطار نمایند روزه را بگیرند روزه ایشان باطل است یا نه جواب
باطل است و مسقط قضاء نیست در جائیکه قضاء داشته باشد مس زمان امساک

در صورت تعذر نیز چنین است ظهر لنا مد ظله

معلوم نیست ظهر لنا مد ظله

بلکه اقوی ظهر لنا مد ظله

نمودن در یوم روزه ازچه وقتاست ج اول ان وقت طلوع فجر دوم است که صبح صادقش میکویند و باید که ترک نماید ازان وقت اموری را که خواهد امد مکر جماع که باید ترک کند انرا پیش از صبح هرکاه زمان وسعت ندارد از برای ان وغسل نمودن از جنابت ودر حکم جماع است استمنا واخر وقت ان بوطرف شدن حمرهٔ مشرقی است واز سمت راس کذشتن ان بنابر اقوی واحوط س در نیت روزه کفایت میکند از قصد نمودن قربة الی الله یانه ج بلی کفایت میکند ولی باید تعیین ان نماید هرکاه متعین نباشد س قصد وجوب یا استحباب یا مثل ان یا اخطار ضرور هست یانه ج ضرور نیست واکر ترک نماید نیت را مبطل روزه است چه بروجه عمد باشد یانه مکر در مثل یوم الشک اکر بعد معلوم شود که از ماه رمضان بوده باشد س در نیت ماه رمضان قصد قربت کردن بی قصد وجوب وتعیین کافی است یانه ج بلی کافی است اکر بداند که ماه رمضان است واکر نداند وروزه بکیرد بنیت غیر ماه رمضان وبعد معلوم شود که ان از ماه رمضان بود کفایت میکند ومسقط قضا خواهد بود لکن در استیجار بلکه نذر وعهد اقوی لزوم تعیین است وهم چنین کفارات ونذر مطلق وروزهٔ مندوب محتاج است بتعیین س وقت نیت در روزه چه زمان است ج وقت ان در شب است هرچند در جزء اخر ان باشد وکفایت میکند هرکاه در اول طلوع صبح صادق داعی بر امساک مخصوص در زمان مخصوص در زمان مخصوص با او باشد وقصد منافی ان نداشته باشد س اکر کسی ترک نماید عمدا نیت را تا داخل صبح شود روزهٔ ان صحیح است یانه ج صحیح نیست و قضا بر او واجب است نه کفاره س هرکاه بعد از نیت در روزه منافی ان را بعمل اورد پیش از صبح نیت باطل میشود یانه ج باطل نمیشود وتجدید نیت روزه ضرور نیست هرچند ان فعل جماع باشد وانچه ذکر شد در روزهٔ واجب معین است مثل رمضان

اکر چه تقید باشد مشکل است ظم طاب ثراه ظله

ولو اجمالا طاب ثراه ظله

ونذر معین در حال اختیار واما در حال اضطرار مثل انکه نداند که ان روزه روز اول ماه رمضان است یا ان روزه روزی است که نذر معین نموده است یا فراموش نموده باشد نیت را پس وقت نیت باقی است تا ظهر وواجب است بر کسیکه علم بهم رساند بوجوب روزهٔ ان روز یا بخاطرش اید بعد از فراموش نمودن انکه فورا نیت کند واکرنه روزهٔ ان باطل است واما غیر روزهٔ معین واجب از قضا روزهٔ ماه رمضان ونذر مطلق ونافله اما روزهٔ واجب پس جایز است تجدید نیت در ان تا بزوال در وقتیکه منافی بعمل نیاورده باشد وروزهٔ او صحیح است وبظهر شدن فوت میشود وقت ان واما در مندوب پس جایز است نیت نمودن تا پیش از غروب افتاب اکر بعد از نیت چیزی از روز مانده باشد س در اول ماه رمضان نیت روزه کرفتن تمام ماه را نماید جایز است یانه جواب بلی جایز است وبهتر این است که در هر شب نیت علیحده نماید س هرکاه مشتبه شود یوم اخر ماه شعبان باول رمضان تکلیفش چیست ج قصد قربت روزه بنیت اخر شعبان یا نیت روزهٔ واجبی غیر از رمضان نماید پس اکر در اثناء روز معلوم شد که از رمضان است محسوب ازان میشود واکر پیش از زوال معلوم شد بهتر اینست که تجدید نیت از رمضان نماید س مبطلات روزه چند چیز است جواب ده چیز است اول ودوم خوردن واشامیدن است که هر یک مفسد روزه است عمدا نه سهوا وموجب قضا وکفاره است مطلقا چه معتاد باشد ماکول مثل نان واب وچه غیر معتاد مثل خاک وفشردهٔ درخت وسنک ریزه چه خوردن واشامیدن انها متعارف باشد مثل فرو بردن بقیهٔ غذا که در بن دندان میماند که ان مبطل است نیز عمدا وسهوا باطل نمیکند هرچند مقصر باشد در خلال کردن است چنانچه احوط قضا کردن است هرکاه خلال نکرده باشد واحوط نکشیدن فضلاتی است از سر بسوی حلق وهرکاه بفضای دهن اب دماغ یا خلط

بالعیاط تجدید نیت در هرشب ترک نشود ظم سلمه

ترک نشود ظم طاب ثراه ظله

در بیان مبطلات روزه

هرکاه از روز معلوم شد واجب است تجدید نیت ومجزی است طاب ثراه ظله

اول ودوم خوردن واشامیدن

وچه غیر متعارف هرچند اکول ومشروب متعارف نباشد

واحوط خلال کردن

سینه را بیاورد و فرو برد باطل میکند پس انگشت مکیدن و طعام جاییدن بجهت طفل یا مرغ و بخوان دادن و چشیدن نمک طعام و امثال آن چه صورت دارد جواب باعث بطلان روزه نمیشود مادامیکه عمداً چیزی فرو نبرد و احوط و اولی ترک این امور است بدون ضرورت و حاجت و اگر بدون اختیار بحلق او فرو رفت چیزی در این مواضع باعث بطلان روزه نمیشود پس مضمضه کردن از برای روزه دار هرچند بجهت غیر وضو باشد جایز است یا نه ج بلی جایز است بلکه اگرچه بجهت خنک شدن هم باشد و افضل ترک است در غیر وضو و مستحب است که بعد از مضمضه سه مرتبه آب دهن را بیندازد و جایز است مسواک کردن حتی بچوب بلکه سنت است مطلقا لکن اگر مسواک نمود مسواک را بیرون نیاورد مادامیکه مسواک میکند و اگر بیرون آورد آب او را فرو نبرد یعنی اگر رطوبتی هست آن را دوباره داخل کردن نکذارد آن آب داخل حلق بشود و همچنین جایز است دوا داخل در احلیل نمودن تا آنکه بجوف برسد و مفطر نیست و همچنین دوا در جراحت ریختن هرچند بجوف برسد و مثل مذکورات است چیزی زدن دوا در دماغ کردن بنحویکه وارد بر حلق نشود و داخل در جوف شود و جایز است سرمه و دوا بچشم کشیدن و بگوش دوا ریختن **سیم** جماع کردن است و آن مفسد روزه است چنانچه موجب قضا و کفاره است نیز مطلقا چه در قبل و چه در دبر چه در فاعل و چه در مفعول هرچند در باشد چه انزال شود و چه انزال نشود و همچنین در فرج حیوانات و اگر محتلم شود در روز روزه مفسد روزه نیست **چهارم** کذب بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام است و همچنین سایر انبیا و اوصیا سلام الله علیهم اجمعین که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است و لکن در وقتی مبطل است که بداند کذب است و نسبت و را بیکی از ایشان و هرگاه اعتقاد کذب بودن نداشته باشد و نسبت بدهد و در واقع کذب باشد مبطل

نیست و موجب قضا و کفاره هم نیست و احوط بل اقوی الحاق نمودن فاطمه زهرا علیها السلام است بائمه سلام الله علیهم و اما کذب بر غیر خدا و رسول و ائمه و سایر انبیا و اوصیاء موجب قضا و کفاره نمیشود **پنجم** ارتماس در آب است و آن مبطل روزه و موجب قضاء و کفاره است عمداً نه سهواً **ششم** رساندن غبار بحلق و حد آن مخرج خاء نقطه دار است و آن موجب قضا و کفاره است چه غبار حلال باشد و چه حرام مثل خاک و غیر آن هرگاه خود باعث شود عمداً نه غفلةً **هفتم** قی کردن است و آن موجب قضا است اگر بعمد اختیار واقع شود و اگر بی اختیار قی کند بر او چیزی نیست و هرگاه غذا یا آب بیرون آید بحلق و برگردد مضر نیست و اگر در فضای دهن بیاید باید آن را بریزد و اگر عمداً فرو برد قضا و کفاره واجب است **هشتم** استمناء یعنی طلب اخراج منی از خود نمودن بهر قسمیکه باشد بغیر جماع و واجب میشود بآن قضاء و کفاره **نهم** حقنه کردن بمایع است بدون ضرورت و آن حرام و مفسد روزه و موجب قضاء و کفاره است و بجامد مکروه است لکن احوط ترک است **دهم** بقاء بر جنابت عمداً تا بطلوع فجر چه جنابت بهم رسیده باشد باحتلام یا بسبب دیگر و آن حرام و مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است و این حکم در روزه شهر رمضان و قضاء آن ثابت است نه در جمیع اقسام روزه حتی در صوم مستحب و مثل بقاء بر جنابت است بقا بر حیض و نفاس و استحاضه لکن ظاهر ثبوت قضا است در اینها و علاوه نمودن کفاره بر قضا موافق احتیاط است و مخصوص است حکم اینها بشهر رمضان نه بغیر آن حتی قضا شهر رمضان هرچند احوط عدم بقاء بر احداث مذکوره است اگرچه احوط لزوم کفاره است حتی جنابت در جمیع اقسام روزه حتی سنت و غسل مس میت واجب نیست و مثل بقاء بر جنابت است خوابیدن جنب بقصد غسل نکردن یا با تردد در آن یا خوابیدن آن بعد از خوابیکه پیش از آن جنب شده باشد اگر عازم بر غسل نباشد و اگر عازم باشد و بخواب رود تا صبح کفاره بر او واجب نیست

لکن قضاء براو لازم است واین خواب وخواب سابق بران هیچیک حرام نیست ولکن احوط ترک خواب دوم است واگر دفعهٔ سیم بخوابد قضا وکفاره هردو براو لازم است هرچند عازم بر غسل باشد پس مفطراتیکه حرام نیست ارتکاب آنها ولکن موجب قضا میشود چند چیز است ج سه چیز است اول فطار کردن پیش از تفحص از صبح است با قدرت بران که جایز است با یقین بطلوع صبح ندارد لکن اگر بعد معلوم شود که صبح بوده است قضا براو واجب است نه کفاره واگر ملاحظه وتفحص نماید ومطمئن شود بباقی بودن شب با قدرت بران ندا شته باشد وبعد معلوم شود که صبح بوده است نه قضا ونه کفاره براو لازم نیست ومخصوص است حکم بصحت بر تقدیر تفحص نمودن بشهر رمضان وواجب معین نیز دوم اعتماد نمودن بر قول کسیکه خبر دهد که شب است وبان مطمئن شود ومظنه بقول او بهم رساند یا انکه خود تفحص کند قضا بران لازم نیست سیم اگر کسی خبر دهد که صبح است واو گمان کند شوخی میکند یا دروغ میگوید وچیزی بخورد وبعد معلوم شود که صبح بوده است لازم است قضا نه کفاره پس روزهٔ واجب معین بالذات را افطار کردن چه صورت دارد ج حرام است فطار کردن انها بلکه در بعضی از انها کفاره واجب میشود مثل روزهٔ ماه مبارک رمضان ونذر معین وجایز است فطار نمودن روزهٔ غیر معین را پیش از زوال چه قضا شهر رمضان باشد وچه غیر ان ولکن در قضاء شهر رمضان بعد از زوال حرام است بلکه کفاره لازم میشود اما نذر مطلق ومندوب جایز است چه بعد از زوال چه پیش از زوال پس علامات دخول ماه رمضان را بیان فرمایید ج علامات ان چهار چیز است اول بدیدن هلال پس هرکه دید ماه را واجب میشود براو روزه هرگاه یقین داشته باشد بدیدن هرچند دیگری ندیده باشد دوم گذشتن سی روز از هلال شهر شعبان است که در این صورت واجب میشود روزه هرچند

هلال ماه رمضان دیده نشود وهمچنین هلال ماه شوال معلوم میشود بگذشتن سی روز از هلال شهر رمضان سیم شهادت عدلین است اگر موافق باشند در شهادت در وصف هلال وشهادت بدهند بدیدن وموقوف نیست قبول این بر حکم حاکم شرع بلکه مقبول است شهادت ایشان هرچند حاکم شرع رد نماید شهادت ایشان را بجهت عدم معرفت بحال ایشان یا بسبب اشتباه بر امر ایشان چهارم شیاع است بانکه جمعی بگویند که ماه را دیدیم وثابت میشود بان هلال با حصول علم بلکه با حصول ظن متاخم بعلم اگرچه در مظنه تامل است پس بر حائض ونفسا قضا روزهٔ ماه رمضان واجب است یا نه ج بلی واجب است وهمچنین بر کسی که خواب رفته باشد تمام روز را ونیت نکرده باشد یا انکه روزه را فراموش کرده باشد ونیز واجب است بر کسی که ترک نموده باشد روزه غسل جنابت را ویکروز یا چند روز یا کل ماه واجب است براو قضا واگر غافل شود از جنابت یا از غسل یا انکه شک شب روزه است واجب نیست براو قضا وواجب است بر مرتد چه ملی باشد چه فطری ومستحب است تتابع دران وترتیب دران واجب نیست چه از یکسال بگذرد یا بیشتر لکن سنت است پس کفارهٔ افطار کردن صوم رمضان یا نذر معین را بیان فرمایید ج کفاره بر سه گونه است اول بنده ازاد کردن دوم دو ماه پی در پی روزه گرفتن سیم شصت مسکین را طعام بدهد اگر بحلال افطار کرده باشد العیاذ بالله مثل زنا یا شراب خوردن یا مال الحرام خوردن هر سه کفاره را باید بدهد بترتیبی که در پیش گذشت که اول بنده ازاد کردن دوم دو ماه متوالی روزه گرفتن سیم شصت مسکین را طعام دادن پس در یوم صوم رمضان اگر مرد زن خود را اکراه نماید بر جماع وهر دو صائم باشند حکمش چیست ج در این صورت واجب است بر زوج دو کفاره بدهد واما اگر زن اطاعت مرد را نموده باشد واجب است بر هر یک یک کفاره

واکر زن در اثناء راضی بشود دو کفاره بر مرد واجب است و یک کفاره بر زن مس اکر کسی در روز روزه رمضان افطار کند و انرا حلال بداند مرتد است یا نه ج بلی اکر حلال بداند مرتد است واکر حلال نداند وافطار کند فاسق است وامّا حاکم شرع باشد باید تعزیرش کند مس شرایط وجوب فطره را بیان فرمایید ج شرایط ان چند چیز است اوّل بلوغ است پس بر صغیر واجب نیست نه از برای خود و نه از برای کسیکه در عیال او است مثل غلام و کنیز یکه داشته باشد از ارث پدر یا مادر خود مثلاً دوّم عقل پس واجب نیست بر دیوانه چنانچه در صغیر کذشت و در حکم جنون است اغما یعنی بیهوشی و در ان نیز لازم نیست سیّم حریّت یعنی ازادی پس بر بنده لازم نیست مکر انکه جزئی از ان ازاد شده باشد پس بحساب ان جزء بر او لازم است چهارم غنی بودن پس بر شخص فقیر واجب نیست و مراد از فقیر کسی است که بتواند زکوة فطره و غیر انرا بکیرد پس کسی که مستحق زکوة فطره است بر او زکوة فطره واجب نیست چنانچه بهمین مضمون اخبار وارد شده لکن احوط از برای فقیر یکه صاحب عیال باشد یکفطره بعیال خود دست بدست کند و در اخر ان را اخراج کند هر چند که اکر بعض انها صغیر باشد اشکال دارد در اخراج از ملک او مس واجب شدن فطره از چه وقت است پیش از غروب شب عید است یا بعد از غروب ج واجب میشود فطره در حین غروب افتاب پیش از مغرب مس هرکاه پیش از غروب افتاب از شب عید کافری اسلام اختیار کند یا طفلی بالغ شود یا دیوانه بحال بیاید یا فقیری غنی شود یا مملوکی مالک شود یا مولودی متولد شود دادن فطره ایشان واجب است یا نه ج واجب است لکن اکر بعد از غروب اسباب مذکوره وجود یافت از برای ایشان فطره لازم نیست لکن مستحب است در صورتیکه قبل از زوال روز عید وجود یافت فطره را بدهد بنا بر روایتی که وارد شده مس بر مکلّف که فطره واجب شد بر خودش فی نفسه تعلق میکیرد یا در عیال او هم میباشد

ج واجب است بر خودش و هر که عیال او باشد باختیار او نه باکراه چه واجب النفقه او باشد یا نباشد بالغ باشد یا غیر بالغ بنده باشد یا ازاد مسلمان باشد یا کافر و همچنین مهمان و کفایت میکند حصول ان در جزئی از اخر ماه رمضان بحیثیتی که هلال او هم ظاهر شود و صدق اسم مهمان بر او بکند عرفاً هر چند غذای او را نخورده باشد و احتیاط اینستکه بمهمان نیز بدهد مس فطره از چه جنسی باید باشد ج جنس فطره منحصر است در قوت غالب انسان از کندم و جو و خرما و مویز و کشک و شیر و عدس و نخود و غیر ان و افضل بیرون کردن زکوة است از خرما و مویز و قوت غالب بلد و بعضی فضیلت را مرتب دانسته اند بهمین ترتیب و مراعات ان خوب است مس جدا کردن فطره در شب عید است یا روز عید ج اکر در شب جدا کند بهتر است و افضل و احوط پس انداختن زکوة است تا پیش از نماز عید و جایز نیست پس انداختن از نماز عید چه اول وقت و ان اخر وقت زکوة فطره است و اکر پس انداخت بدون جدا نمودن احوط انستکه بدهد بقصد قربت و قصد نماید که اکر وقت باقی است ادا است و اکر باید قضا را ادا قضا و اکر نه تصدق باشد مس اکر تعیین مقدار زکوة را کسی نماید باینکه جدا کند از مال خود که بعد بدهد چه صورت دارد ج جایز است و لکن واجب است رسانیدن ان را بارباب ان چه وقت زکوة بکذرد و چه نکذرد و اکر ممکن نباشد رسانیدن بفقیر بسبب عذری یا منتظر فقیر باشد تاخیر ضرر ندارد و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است و اولی انستکه انرا در غیر مصرف فقراء صرف ننمایند و جایز نیست که بهر فقیری کمتر از زکوة یکنفر بدهند مکر در صورتی که جمع شوند فقراء اینقدر که بنفری یک سر فطره نرسد در این صورت جایز است کمتر دادن و جایز است که بیکی انقدر بدهند که غنی بشود و اولی انستکه اکر اقارب فقیر داشته باشد بایشان بدهد و هم سایه را مقدم بدارد بر غیر

در بیان احکام متعلقه بزکوة

اقارب واهل علم وفضل را بعد از ایشان مقدم دارند بر غیر ایشان س ان جنسیکه میخواهد بزکوة بدهد هرگاه قیمتا و را بدهد جائز است یا نه ج بلی جائز است و بهتر انست قیمت را از نقره بدهد اگرچه پول سیاه هم میتوان داد س در قیمت جنس زکوة وقت زکوة بیرون کردن معتبر است یا وقت واجب شدن ج وقت بیرون کردن زکوة معتبر است وواجب ست بقیمت دادن ولایتی که زکوة را باید بدهد نه ولایتی که وطن او است وزمان دادن قیمت جنس زکوة رجوع بنرخ بازار است س قدر زکوة فطره چه قدر است ج از برای هر نفری یکصاع از جمیع اجناس مقدار صاع ششصد وچهارده مثقال وربع مثقال صیرفی است وان یکمن بوزن تبریز است الا بیست وپنج مثقال صیرفی وسه ربع انست س هرگاه شخص در ولایت دیگر باشد وعیالش بولایت دیگر قیمت زکوة فطره عیالش در ان جا است یا انولایتی که خودش انجا میباشد ج اعتبار بنرخ انولایتی است که خودش میباشد لکن اگر وکیل تعیین کرده باشد که در ولایتیکه عیالش هستند اخراج فطره او را نماید انجا بدهد صحیح است س شرائط زکوة مال را بیان فرمائید ج پنج چیز در وجوب زکوة مال شرط است اول مالک بودن نصاب دوم بلوغ سیم عقل چهارم ازادی پنجم ممکن بودن بتصرف دران پس واجب نمیشود در مالیکه مشترک ما بین دو نفر یا بیشتر باشد وسهم هر یک کمتر از نصاب باشد س اگر شک بکند در بودن ان مال بمقدار نصاب فحص واجبست یا نه ج بلی فحص نمودن واجب است س بر ولی مجنون وولی طفل واجب است که زکوة را از مال انها بیرون کند یا نه ج واجب نیست مگر در مال تجارت طفل سنت است اخراج زکوة چنانچه در غلات طفل نیز سنت است س اگر شک کند در بلوغ یا عقل صاحب مال حکمش چیست ج در این صورت محکوم بعدم بلوغ وعقل است

با عتبار ان ولایتی است که عیالش صح

بنا بر احوط ظم طاب مد ظله

مح لازم نیست علم ﻋ

در مال تجارت مجنون نیز مستحب است ظم طاب مد ظله

مح ملعم بود فعلیتش از ان ظم کنکا

در بیان شروط تعلق وجوب زکوة بمال

س هرگاه بر بنده قائل بشویم بمالک شدن ان زکوة بر او واجب است یا نه ج واجب نیست س هرگاه عبد نصفش ازاد باشد ونصفش نباشد بقدر نصف ازادش زکوة بر او واجب است یا نه ج بلی واجب است اگر سهمش بحد نصاب باشد س هرگاه مالک متمکن از تصرف نمودن مال نباشد در تمام سال در ان چیزهای که گذشتن سال در انها معتبر است اخراج زکوة نمودن از انها واجب است یا نه ج واجب نیست س هرگاه در وقت تعلق گرفتن زکوة در ان چیزها یکه سال در ان معتبر نیست متمکن از تصرف نباشد زکوة واجب است یا نه ج حکمش حکم مسئله سابق است یعنی واجب نیست س هرگاه ظهور صلاح در دست غاصب بشود بر مالک زکوة واجب است یا نه ج واجب نیست لکن بهتر ترک نکردن اخراج زکوة است هر وقت که متمکن شود از تصرف در ان س واجب نبودن زکوة بر مالک غیر متمکن از تصرف در این امور مذکوره چه وقت است ج در وقتی است که بسهولت نتواند تصرف نماید هرچند بتصرف بعض از مال باشد بشرط انکه انچه باقی میماند بقدر نصاب باشد بنا بر احتیاط لکن عدم وجوب زکوة در این صورت اقوی است س هرگاه قادر بر بیع ان مال هست لکن متمکن از تصرف در عین ان مال نیست بر چنین شخصی زکوة واجب است یا نه ج واجب نیست چه وقف عام وچه وقف خاص س در مالیکه وقف شده چه حیوان وچه غیر حیوان زکوة واجب است یا نه ج واجب نیست س مالیکه بقرض داده باشند هرگاه تاخیر از جانب گیرنده باشد بر قرض دهنده زکوة او واجب است یا نه ج واجب نیست س هرگاه تاخیر از جانب قرض دهنده باشد وقصد او فرار از زکوة دادن مال باشد در این صورت بر این شخص زکوة واجب است یا نه ج واجب نیست س زکوة قرض بر قرض گیرنده است یا بر قرض دهنده ج بر قرض گیرنده میباشد نه قرض دهنده مگر انکه تبرعا بدهد واز قبل قرض گیرنده وبهتر اعتبار اذن

مد احوط دادن زکوة است در این صورت خصوصا اگر مصرف بعض این چیزها ممکن باشد و هم چنین در صورت ممکن از بیع ان ظم مشا

هرگاه تخلیص مال ممکن نباشد الا بصرف بعض ان ترک احتیاط نشود ظم طاب مد ظله

ج در این صورت وجوب زکوة خالی از قوت نیست س زکوة در مال وقف واجب است یا نه صح

مد زلزل این اخبار هم نمیابد قرض گیرنده با انکه خود اداء زکوة نماید نیز ظم کنکا

در بیان احکام متعلقه بزکوة

از او است س زکوة از کافر ساقط میشود بعد از اسلام یا نه ج ساقط میشود از او هر چند عین زکوی موجود باشد س زکوة در چند چیز واجب است ج بر نه چیز زکوة واجب است **اول** طلا **دوم** نقره **سیم** گوسفند **چهارم** شتر **پنجم** گاو **ششم** گندم **هفتم** جو **هشتم** مویز **نهم** خرما و شرط است در واجب شدن زکوة در اینها بودن هر یک بمقدار نصاب و نیز شرط است در پنجهای اول گذشتن سال و متحقق میشود بدخول ماه دوازدهم س بداخل شدن ماه دوازدهم واجب شدن زکوة مستقر است یا متزلزل ج متزلزل است نه مستقر ولکن بهتر حکم باستقرار و عدم تزلزل است و ماه دوازدهم از سال اول محسوب است نه از سال دوم س در طلا و نقره شرط وجوب زکوة چه چیز است جواب شرط است در انها انکه مسکوک بسکه معامله خواه سکه اسلام باشد یا نه قدیمه باشد یا جدید رایج در معامله باشد یا نه خلیط باشد یا صاف باشد س شرط وجوب زکوة گاو و گوسفند و شتر چه چیز است ج شرط است در اینها انکه در تمام سال چرنده باشند در علف صحرا نه معلوفه س مدار در چریدن یا معلوفه بودن اینها چیست ج بر صدق اسم است عرفا باین معنی که عرفا ورا چرنده یا معلوفه بگویند س اگر در یک ماه یا دو ماه یا سه ماه یا بیشتر بیرون نروند بصحرا مثل اکثر گوسفند عراق و خراسان و اذربایجان ایا از سائمه بودن بیرون میروند یا نه ج بلی بیرون میروند س معلوفه بودن بچه متحقق میشود بخوردن چیزیکه مملوک باشد چه ملک مالک باشد یا غیر مالک چه باذن هر یک باشد یا نه غیر مالک عوض بخواهد یا نه س اولاد این گاو و شتر و گوسفند در حکم مادر انها است یا نه ج بلی حال انها چون حال مادران انها است پس اگر مادران انها معلوفه باشند انها نیز معلوفه اند و اگر سائمه باشند انها نیز سائمه اند س ابتدای

در بیان شرط تعلق وجوب زکوة بمال

سال اولاد از چه وقت است ج از حین زائیدن انها است س شرط است در شتر و گاو که کارکن نباشد یا نه ج بلی شرط است هر چند سائمه باشند و فرقی در کار کردن نیست میان زراعت و ابکشی و سواری و اسیا کردن و نه در میان انکه مالک باشد یا نه انها را بعلم داشته باشد یا غیر باذن مالک و مدار بر صدق عرف است در تمام سال که کارکن نامند انها را س وجوب زکوة بر جو و گندم و مویز و خرما را بیان فرمائید ج شرط است در انها انکه مالک انها را پیش از وقت وجوب مالک شده باشد چه بزراعت یا غرس یعنی کاشتن یا مساقات و چه ببیع یا هبه یا صلح یا مهر یا نحو اینها پس اگر منتقل شود بعد از تعلق وجوب زکوة بر ناقل است س وجوب زکوة در غلات بعد از وضع خراج سلطان و اخراجات زراعت است یا نه ج بلی بعد از وضع خراج سلطان است هر چه بگیرد و بعد از وضع اخراجات زراعت چه اخراجات پیش از تعلق وجوب باشد و چه بعد از ان و تخم و اجرت زمین کندن و نهر دیدن و اجرت عوامل و مستحفظ زراعت و انچه موقوف علیه زراعت باشد از ابتدا عمل تا بتصفیه دانه و خشکیدن انگور و رطب از این باب است و بهتر عدم اخراج غیر خراج سلطان از اهل خلاف است و اعتبار میشود نصاب بعد از خراج جمیع مؤنه هر چند احوط اعتبار النصاب از اخراج جمیع و احوط بعد از ان اعتبار نصاب است بعد از وضع اخراجات پیش از تعلق وجوب س وضع اخراجات از اجناس زکوی در حین تعلق وجوب است نه در حین اخراج زکوة پس هرگاه قیمت اجناس مختلف شود باید اعتبار بحال اول باشد س حد نصاب غلات را بیان فرمائید ج نصاب در غلات منحصر بیکی است و پیش از رسیدن بان هر چند قلیل باشد چیزی واجب نیست چنانچه انچه زاید بر نصاب باشد واجب است زکوة در ان هر چند قلیل باشد و نصاب پنج وسق است و هر وسقی شصت صاع است و هر صاعی چهار مد است و هر مدی دو رطل و ربع عراقی است و ان صد و سی درهم است و هر درهمی نصف

مثقال شرعی و خمس و نصف مثقال صیرفی و ربع عشر است و مثقال شرعی سه ربع مثقال
صیرفی است و مثقال صیرفی یکمثقال و ثلث شرعیست پس نصاب سیصد صاع است
و هر صاعی هزار و صد و هفتاد درهم است و آن هشتصد و نوزده مثقال شرعیست
و ششصد و چهارده مثقال و ربع صیرفی پس مجموع ان صد و هشتاد و چهار هزار و
دویست و هفتاد و پنج مثقال صیرفی شد و آن بمن شاهی جدید متداول در اصفهان
که شانزده عباسی باشد صد و چهل و سه من و سه چارک و پنجاه و بیست و پنج و پنج
نار و دو نار و نیم و پنج مثقال است س مقدار دیگر باید اخراج نماید چه قدر است ج
در غلات بعد از رسیدن نصاب اگر در آب خوردن زراعت موقوف بر چرخ و مانند
ان نباشد مثل زراعتی که باب بارش عمل میاید یا باب نهر یکه در ان بنشیند مقدار
عشر است س اگر در آب خوردن احتیاج بچرخ و مانند ان باشد مثل زراعتی که باب
چاه بعمل اید یا باب نهر یکه باید از چرخ کشید چه قدر است ج نصف عشر باید
داد س زراعتی که در بعض اوقات از نهر آب بخورد و در بعضی اوقات از آب چاه و مانند
ان اب بخورد حد زکوة ان چه قدر است ج اگر از هر یک مساوی اب خورده باشد سه
ربع عشر بیرون کنند و اگر یکی از ان دو بیشتر باشد تابع ان است س تعلق وجوب
زکوة در چه وقت است ج در گندم و جو صدق اسم است و ظاهر حصول انست به بستن دانه
و در مویز غوره شدن است و در خرما بسر شدن است س اگر تاخیر بیندازد کسی دادن
زکوة را در گندم و جو از پاک شدن و در انگور و رطب از مویز و خرما شدن بعد ر
چه صورت دارد ج بی عذر ضامن است و تاخیر تا بتصفیه دانه و خشکیدن مویز
و خرما جایز است بدون ضمان س زکوة تعلق بعین مال زکوی میگیرد یا نه جواب
بلی تعلق بعین میگیرد هر چند در مال تجارت باشد و جایز نیست تصرف در عین زکوی

پیش از ضمان س هر گاه بمالی زکوة تعلق گرفت و مالک ان فوت شد چه باید کرد ج
باید بیرون شود زکوة از اصل مال و اگر دین زاید بر اصل ترکه باشد حق زکوة مقدم است
بر دین س بیرون کردن زکوة از قیمت جایز است یا نه ج بلی جایز است س در طلا و
نقره از برای هر یک چند نصاب است ج از برای هر یک دو نصاب است نصاب اول
طلا پانزده مثقال صیرفی است و نصاب دوم طلا سه مثقال است و در نصاب اول باید
اخراج شود ربع مثقال صیرفی و ثمن ان و در نصاب دوم عشر مثقال شرعی است و نصاب
اول نقره دویست درهم است و آن صد و پنج مثقال صیرفی است و نصاب دوم نقره چهل
درهم است و آن بیست و یکمثقال صیرفی است و آن معتبر است بعد از نصاب اول تا هر
جا که برسد و همچنین است حکم در نصاب دوم طلا و از نصاب اول باید بیرون رود دو
مثقال صیرفی و پنج ثمن ان و از نصاب دوم نیم مثقال صیرفی و ربع عشر ان و ضابطه کلیه
از برای اخراج زکوة طلا و نقره انست که چهل یک اخراج شود بعد از رسیدن بنصاب و لکن
بنا بر این ضابطه بعضی از اوقات قلیلی زیاد داده میشود و مادامیکه مال بنصاب اول
هر یک از طلا و نقره نرسد یا در میان دو نصاب باشد و از اتمام نکرده باشد چیزی
در ان نمیباشد و حکم طلا و نقره است در نصاب و در قدری که باید اخراج بشود مال
تجارت و منافع مستغلات س از برای شتر چند نصاب است ج دوازده نصاب است
اول تا پنجم هر یک پنج شتر است و در هر نصابی یک گوسفند باید بدهد باین معنی
که تا پنج نرسیده زکوة ندارد و همینکه بپنج رسید یک گوسفند باید بدهد و این نصاب اول است
و همچنین نصاب دوم ده شتر است که دو گوسفند باید بدهد نصاب سیم پانزده شتر است سه گوسفند باید
بدهد و نصاب چهارم بیست شتر است که چهار گوسفند باید بدهد و نصاب پنجم بیست و
پنج شتر است پنج گوسفند باید بدهد و در این میانه که پنج کمتر است چیزی نباید بدهد ششم

در بیان احکام متعلقه بزکوة

در بیان تتمه نصاب شتر

بیست و شش شتر است و دران واجب است که داده شود یك شتری که داخل در سال دویم
شده باشد **هفتم** سی و شش شتر است و دران واجب است که داده شود یکشتری
که داخل در سال سیوم شده باشد **هشتم** چهل و شش است و دران واجب است
شتری داده شود که داخل در سال چهارم شده باشد نصاب **نهم** شصت و یك
شتر است و دران واجب است شتری داده شود که چهار سال را تمام کرده باشد و
داخل در پنج شده باشد نصاب **دهم** هفتاد و شش شتر است و دران دو شتر باید داده
شود که هر یك داخل در سال سیوم شده باشد نصاب **یازدهم** نود و یك شتر است
که باید دران دو شتر داده شود که داخل در سال چهارم شده باشد نصاب **دوازدهم**
صد و بیست و یك شتر است پس در هر پنجاه شتر یکشتر باید داده شود که داخل در سال
چهارم شده باشد و در هر چهل شتر باید داده شود یکشتر یکه تمام کرده باشد سال
دوم را و داخل در سال سیم شده باشد و آنچه پیش از نصاب اول یا در میان باقی باشد
دران چیزی نیست و آنچه گفته شد که از شتر داده شود باید ماده باشد س در گاو
چند نصاب است ج دو نصاب اول سی گاو است دوم چهل است و بعد از چهل مخیر است
در اختیار کردن چهل و سی هر گاه اعتبار بورد و ممکن باشد مثل صد و بیست و اگر ممکن
نباشد معین است اعتبار آنچه فرو گرفتن دران بیشتر است و در هر سی گاو یك گاو یك
ساله بدهد چه نر باشد چه ماده و در هر چهل گاو یك گاو ماده بدهد که داخل در
سال سیم شده باشد س در گوسفند چند نصاب است ج پنج نصاب است اول
چهل گوسفند است و دران یك گوسفند باید داد دوم صد و بیست و یك است و در
ان دو گوسفند باید داد **سیم** دویست و یك است و دران سه گوسفند باید داد
چهارم سی صد و یك است و دران چهار گوسفند باید داد **پنجم** چهار صد است

در بیان نصاب گاو و گوسفند

در بیان مستحقین زکوة و اخراج کننده آن

و دران و بیشتر از ان هر صد گوسفند یك گوسفند باید داد و گوسفندی را که در
مصرف زکوة میدهند اگر بز باشد داخل در سال سیم شده باشد و اگر گوسفند باشد
سال را تمام کرده باشد و گوسفند و بز بیمار و پیر و عیب دار در زکوة مجزی نیست هر چند
سنیکه واجب است منحصر دران باشد مگر انکه همه باین طریق باشند س مستحقین زکوة
چند صنف اند ج هشت صنف اند **اول** و **دوم** فقرا و مساکین و آنها دوم اسوء حالا
میباشند از اول و ضابطه که بان توان زکوة بایشان داد انستکه مالك مؤنه سال خود
و عیال خود نباشد نه بالفعل و نه بالقوه **سیم** کسانی که تعیین شده اند از جانب
امام یا مجتهد از برای گرفتن زکوة و جمع و ضبط نمودن ان **چهارم** کفاری که تالیف قلوب
ایشان شده باشد از برای جهاد اما در زمان غیبت خلاف است **پنجم** غلامیکه در نزد
آقای خود در تحت شدت و آزار باشد بلکه مطلقا و از مال زکوة میتوان انها را خرید و
آزاد کرد با شرائط **ششم** ادای دین کسیکه عاجز باشد از اداء ان بشرط انکه دین معصیت
نباشد **هفتم** مطلق خیرات است مثل پل ساختن و مسجد و مدرسه بنا نهادن و غیر
اینها **هشتم** کسانیکه مانده اند در راه بیخرجی اگرچه در ولایت و بلد خود چیزدار باشند
با شرائط س کسانیکه متوجه بیرون کردن زکوة میشوند چند صنف اند ج بر چهار
صنف اند **اول** از انها مالك است **دوم** وکیل مالك است **سیم** وصی مالك است **چهارم**
امام علیه السلام یا عاملی که از قبل امام ع باشد یا از قبل مجتهد عادل بلکه سنت است بردن
در نزد امام علیه السلام چنانچه سنت است بردن در نزد مجتهد عادل در زمان غیبت خصوصا
در اموال ظاهره مثل غلات و انعام ثلثه و شرط است در زکوة نیت قربت مثل سایر عبادات
و ان داعی است نه اخطار ببال س آیا واجب است زکوة را قسمت کردن در میان اصناف
مذکوره یا نه ج وجوب ان معلوم نیست بلی مراعات احتیاط است و واجب است در زکوة

نقدین بلکه غیر ان بنا بر احوط کمتر از آنچه از نصاب اول از طلا یا نقره باید بیرون روند هلا
وآن سه ثمن مثقال صیرفی است در طلا و دو مثقال ونیم ویك ثمن مثقال است در نقره
چنانچه گذشت **س** اطفال شیعه را از زکوة میتوان داد یا نه **ج** بلی میتوان داد هرچند
بدانیکه پدران ایشان زنده هستند وفاسق باشند **س** هاشمی زکوة میتواند بگیرد
یا نه **ج** شرط است گیرنده زکوة هاشمی نباشد مگر آنکه زکوة دهنده هاشمی باشد یا آنکه
خمس کفایت آن نکند **س** زکوة مال را در بلد خود دادن بهتر است یا حمل ببلد
دیگر نیز میتوان کرد **ج** افضل آنستکه در بلد خود صرف شود حتی بهتر عدم نقل است
مگر در صورتیکه در بلد مستحق نباشند در این وقت واجب است نقل ببلدیکه مستحق
در آن است نمایند **س** در حین نقل کردن اگر تلف شود ضامن است یا نه **ج** بر
تقدیریکه در بلد خود مستحق باشد ضامن است وجایز نیست تاخیر انداختن دادن
زکوة را از وقت وجوب آن مگر در حال انتظار مستحق یا غایب بودن مال یا عدم تمکن
از تصرف **س** اگر تاخیر کند در رسانیدن زکوة را با اهل آن با وجود بودن مستحقین
در این وقت تلف شود ضامن است یا نه **ج** بلی ضامن است **س** اجرت کیال ووزن
نمودن اجناس زکوی با کیست **ج** با مالك است که از مال خود اخراج نماید **س**
جائز است که زن زکوة مال خود را بشوهر خود بدهد یا نه **ج** بلی جایز است اگرچه
شوهر باز بمصرف او برساند **س** خمس بچند چیز تعلق میگیرد **ج** بهفت چیز تعلق میگیرد
اول مالی است که از کفار حربی در جهاد بدست آید خواه عسکر جمع نموده باشد یا نه
از جمله منقولات باشد یا نه وآنها در وقتی است که جنگ باذن امام علیه السلام باشد اگر
چنین نباشد ودر حال غیبت امام باشد یا از برای مجرد غارت نیز مثل سابق است
اگرچه اجراء حکم سابق در این صورت خالی از اشکال نیست واگر ممکن باشد اذن امام

مثل حال حضور امام علیه السلام وجنگ از برای دعوت باسلام باشد ظاهر آنستکه
مال مخصوص امام است وهمچنین در اموال کفار حربی بدزدی یا حیله از تصرف ایشان
بیرون بیاورند واجب است بیرون کردن خمس آن وتتمه آن در حکم منافع مکاسب
بشرط اینکه مال غصبی نباشد از مسلمانی یا از معاهدی **دوم** معادن است حتی
نمك وگوگرد واحوط دادن خمس است از گل سرخ وگل سرشور وسنگ سیا واهك و
گچ هرچند اظهر عدم جریان حکم معدن است بر آنها لیکن از باب منافع مکاسب خمس بآنها
تعلق میگیرد وشرط است در بیرون کردن آنچه که خرج شده باشد از برای تحصیل معادن
مثل خرج کندن وگداختن وامثال اینها **سیم** مالیکه در زیر زمین پنهان کرده باشند
بجهت ذخیره خواه نقد باشد یا غیر نقد نه بجهت مجرد محافظت خواه در بلاد کفار حربی
باشد یا نه چه اثر اسلام بر آن باشد یا نه چه در زیر زمین موات باشد یا عامره وخواه
در بلاد اسلام لکن در این صورت خالی نیست از اینکه یافت شده است در زمین موات
یا در خرابه که مالك ندارد یا در زمینی که مالك دارد وبر غیر تقدیر اخیر لازم است خمس و
باقی مال یابنده است چه اثر اسلام بر آن باشد یا نباشد واما در صورت اخیر پس اگر
مالك زمین غیر یابنده باشد پس اگر علم دارد باینکه کسانیکه مالك زمین بوده اند
احدی از ایشان مالك آن نبوده مالك میشود چهار خمس آنرا ویك خمس از ارباب
خمس است واگر علم ندارد بحال صاحبان ایدی سابقه رجوع نماید بنزدیکتر از مالکین
زمین پس اگر ادعای ملکیت نماید باو بدهد بدون مطالبه بینه واما در صورتیکه متعدد
باشند مدعی یا واحد واگر انکار نماید بمالك سابق رجوع نماید اگر او ادعای ملکیت
نماید حکم او نیز حکم سابق است وهمچنین است حکم در سایر مالکین **چهارم** چیزهائیکه
از دریا بفرو رفتن بیرون بیاورند مثل مرجان ومروارید واما آنچه بدون فرو رفتن

بیاورند داخل در منافع مکاسب است و عنبر اگر بفرو رفتن در اب تحصیل شود حکم
ان حکم سایر چیزها است که بفرو رفتن تحصیل شود و اگر از روی اب گرفته شود خمس در
او واجب است بدون اعتبار نصاب **پنجم** منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع
انواع اکتساب و زیادتی انچه تدارک نموده از برای سال از خوراکی و غیر ان و زیادتی قیمتها
زراعت و کسب هرچند کم باشد مثل صید کردن و هیمه و پوشن کندن یا اوردن و فروختن
و سقائی کردن و اجیر شدن حتی بعبادات و تعلیم اطفال و علف چیدن از صحرا و گزنگبین
و عسل کوهی جمع نمودن و عملگی و قاصدی نمودن و جعاله در گرفتن **سؤال** بر مال
میراث و هبه و هدیه و مهر و عوض خلع خمس تعلق میگیرد یا نه ج خمس تعلق نمیگیرد
س مالیکه از خمس و زکوة و جمیع صدقه مند و به جمع شود خمس در انها واجب است یا نه
ج واجب نیست س مالیکه بجبستن یا بوصیت منتقل گردید بشخص یا نماء وقف صیدی
بنای خود در خانه امدن کرمی زحمت بدست اید خمس دارد یا نه ج بر هیچ یک از اینها
خمس تعلق نمیگیرد ولیکن در نماء اینها و در نماء مالیکه خمس از او داده باشد واجب است
س در محض زیادتی بازار بلکه زیادتی در عین بلکه در رو ج نیز اگر حاصل شود بدون قصد
اکتساب مثل انکه املاکی را خرید و مقصود او زراعت بوده نه فروش انها یا اصلا منفعت
در انها در نظر نداشت و بهم رسید خمس در انها هست یا نه ج در اینها خمس واجب نیست
در زیادت قیمت سوقیه اما در زیادت عینیه خمس لازم است س مالیکه بارث بکسی
منتقل شد و بدون اطلاع او زیادتی بهم رسانید یا منفعتی بر ان مترتب شد خمس در ان
واجب است یا نه ج واجب نیست **سؤال** هرگاه جنسی از اجناس زکوی را بجنس گرفت
و بقدر نصاب بود و سال بر انها گذشت واجب میشود بر او زکوة یا نه ج بلی واجب
میشود **ششم** زمین زراعتی است که ذمی انرا از مسلمان بخرد و اگر هبه یا مثل ان نماید

سایر احوط ظم طاب مد ظله

در شراء اشکال است و احتیاط ترک نشود ظم نمتا

عملگی

در هبه و هدیه و میراثیکه گمان ان نداشته ترک نشود ظم طاب مد ظله

ترک نشود ظم طاب مد ظله

مطلق زمینها ظم نمتا

در انچه مقصود او از ان مال اداری ترک ان معاش واجب است هرچند قصد اکتساب نداشته باشد ظم طاب مد ظله

احوط است ظم طاب مد ظله

خمس ندارد و خمس تعلق بعین میگیرد و تسلط اخذ قیمت از ذمی نیست و نه اجبار او
بر منفعت دادن و فرق در این معنی در سایر اقسام خمس نیز نیست بلی ظاهر اینست که
مالک میتواند اخراج قیمت در جمیع نماید هرگاه متعلق خمس غیر نقدین باشند و نحو ان
و اخراج قیمت از نقدین و مثل ان یا بعض از انها بشود **هفتم** مال حلالیست که مخلوط
بمال حرامی شده باشد و معتبر است مجهول بودن قدر حرام و مالک ان و اما اگر مالک
و قدر ان هر دو معلوم باشد باید رد شود بمالک و اگر مالک را نداند و مقدار ان را
بداند بعد از یاس از مالک باید تصدق نماید ان را از برای مالک چه بقدر خمس
باشد یا کمتر یا بیشتر **سؤال** اگر چیزی از معادن تحصیل نمود و قصد اکتساب بان
نداشت و قیمت ان زیاد شد در ان زیادتی خمس هست یا نه ج در زیادتی ان خمس
نیست س از منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع انواع اکتساب مؤنه سال
باید اخراج کرد یا نه ج بلی اخراج نماید لکن انچه از خرج سال خود و عیال خود زیاد امده
باشد از ان زیادتی خمس باید داد س در اخراج مؤنه میانه روی بحسب حال شخص معتبر است
یا نه ج بلی معتبر است پس اگر زیادتی نماید بر او محسوب میشود و اگر تنگ بگیرد بر خود
زیادتی وضع میشود هرچند احوط عدم وضع است بلکه عدم وضع خالی از قوة نیست
س قیمت کنیز و غلام و حیوان سواری و ظروف و کتب و لباس و مسکن و رخت خواب
انچه حاجت بان شخص داشته باشد از مؤنه سال محسوب است یا نه ج بلی از مؤنه سال
محسوب است و معتبر است در جمیع اینها اینکه لایق بحال شخص باشد و در اخر سال باید
خمس انها و امثال انها را داد س هرگاه عین مال الخمس بر او تعلق گرفته باشد و اخراج
خمس را از ان نکرده باشد و از ان لباس بگیرد و بپوشد نماز در ان صحیح است یا نه ج اگر
از عین همان مال لباسی بگیرد و بپوشد نماز در ان صحیح نیست و محکوم بغصب است س

هفتم مال الحلال المخلوط بالحرام

بمعنی انکه علم نداشته باشد خمس یا کمتر از خمس مقدار حرام نباشد ظم نمتا

اگر زائد بر مؤنه سنه باشد بلکه ظم طاب مد ظله

احتیاط ترک نشود ظم نمتا

صدقات وخیرات وهدایا واخراجات نکاح وضیافت واسفار طاعات از زیارات و
حج مستحب از جملهٔ اخراجات ومؤنهٔ سال است یا نه ج اینها نیز از اخراجات مؤنهٔ سال است
ودر اینها میانه روی ولیاقت بحال شخص شرط نیست مگر در اخراجات سفر واز ان جمله است
انچه ظالم میگیرد بقهر وغلبه وخسران تجارت وزراعت دران سال وخصوصاً خسران
دریک تجارت وزراعت واحوط اقتصار بر اخیر است بلکه خالی از قوت نیست س
تمام نمودن سرمایه از برای معیشت اگر حاجت بان داشته باشد از جملهٔ مؤنه است
یا نه ج اتمام سرمایه از مؤنه حساب کردن اگر مستلزم حرج شدید نشود خالی از اشکال
نیست بلکه اقوی واحوط حساب نکردن انست از جملهٔ مؤنهٔ سال س نذر جنکه لازم
شود بنذر وشبهه ان وکفارات از مؤنهٔ سال محسوب است یا نه ج بلی از مؤنه محسوب است
س اخراجات حج واجب داخل در مؤنهٔ سال است یا نه ج اگر دران سال بهم رسد
داخل در مؤنهٔ سال است واگر بتدریج جمع شود انچه در سال اخر بهم رسد داخل در
مؤنهٔ ان سال است واگر در ان سال معذور شود از رفتن محسوب نمیشود چنانچه اگر
تاخیر نماید عصیاناً بر او محسوب است ودین وخسران در ان سال از مؤنه است وهم
چنین از سال سابق اگر قدرت بر اداء ان حاصل نشود مگر در این سال بخلاف انکه اگر
در سابق قادر بود بر دادن وتاخیر نمود تا این سال هر چند وجه از دستش بیرون رود
که باین تقدیر از مؤنه محسوب نیست اگر چه حساب کردن از مؤنه خالی از قوت نیست
وهم چنین است اگر وجه از دست نرفته باشد لکن مقابل او زاد دران سال احتیاج
داشته باشد باز از مؤنه محسوب بودن اقوی است وهم چنین در مسئلهٔ حج ومثل است
حکم حجی که سابق از این سال بر ذمهٔ او تعلق گرفته باشد ومستقر شده باشد وتاخیر
نموده باشد هر چند بعد وجهیکه بایست صرف اخراجات شود تلف شود واگر کسی اخراجات

در بیان بعض احکام متفرقه

مگر انکه سفر وقف شرعی محسوب شود ظم طاب الله

مشکل است وهم چنین در مسئله حج ظم طاب الله

او را تواند بکند از غیر منافع ومکاسب مزارع ومثل مال ارثی ونحو ان باید اخراجات را وضع
نماید از غیر منافع از قبیل مال ارثی ونحو ان که خمس بر او تعلق نمیگیرد اظهر اینست که اخراجات
از منافع وضع میشود نه از غیر منافع **سؤال** معتبر در این سال قمری کامل است یا نه
ج بلی اعتبار در سال قمری کامل است وکفایت نمیکند داخل شدن در ماه دوازدهم
چنانچه ابتداء سال از وقت شروع در کسب کردن است ومعتبر نیست در وجوب خمس
این قسم نصاب ونه انقضاء سال لکن جائز است تاخیر تا باخر سال بلکه احوط است بخلاف
سایر اقسام که وجوب در انها فوری است وتاخیر تا باخر سال جائز نیست س کیفیت قسمت
ومصرف خمس وشرائط ارباب خمس ونحو ان را بیان فرمایید **جواب** منقسم میشود خمس بشش قسم
سه سهم ان از امام علیه السلام است که در این عصر متعلق بحضرت صاحب الامر علیه
السلام است وسه سهم دیگر از ایتام ومساکین وابن سبیل سادات است وشرط است در صحت
خمس نیت بنحویکه در زکوة گذشت از مالک یا وکیل یا وصی او مگر در انچه ذمی میدهد از
زمینی که از مسلم خریده است وباقی احکام بنحوی است که در زکوة گذشت ولازم است
تعیین اگر متعدد باشد در ذمهٔ او خمس از سهم امام علیه السلام وغیر امام ودر سهم قسم
غیر امام تعیین معتبر نیست واگر خمس را تعیین نمود وبقبض فقیر یا مجتهد داد جائز نیست
عدول از انچه نیت نموده بغیر ان مصرف از اصناف سادات غیر از امام علیه السلام شرط است
اینکه اثنی عشری باشد یا نه وعدالت از ایشان شرط است یا نه ج بلی اثنی عشری بودن
ایشان شرط است لکن عدالت شرط نیست در سادات شرط است که از اولاد هاشم
که جد پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم است باشند یا نه ج شرط است هر چند از اولاد
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نباشند وکفایت نمیکند اولاد برادر هاشم
بودن س سادات باید از جانب پدر باشند یا از طرف مادر هم میشود ج معتبر است

در بیان خمس و مصرف و تقسیم و شرط مستحقین

کراز جانب پدر باشند نه از طرف مادر و نه انتساب زنا پس ولد شبهه را خمس میتوان
داد یا نه ج بلی میتوان داد پس ولد شبهه چه کسی است ج کسی را میکویند که حرامزاده
نباشد مثل انکه مردی بخیال زن خود با زنی دیکر مقاربت کرده بعد معلوم شد که
دیکری بوده است حال از این مقاربت اکر اولادی بهم رسد او را ولد شبهه میکویند
پس در سه سهم امام علیه السلام قسمت کردن واجب است یا نه ج واجب نیست لکن
احوط قسمت کردن است پس بفقراء سادات و ایتام ایشان از مؤنه سال زیاده از
جایز است یا نه ج جایز نیست چنانکه جایز نیست با بن سبیل از ایشان زاید از حاجت دادن
و معتبر در سال فقیر از وقت دادن خمس است و شرط است در یتیم فقر و در ابن سبیل
در بلد یکه خمس میکیرد نه غیر ان بلد چنانکه در زکوة کذشت پس فرقی هست در
خمس در میان حال حضور امام علیه السلام و حال غیبت در میان سهم امام و غیر
امام یا نه ج فرقی نیست و جایز است رسانیدن مالک سهم غیر امام را بار باب ان و اما
سهم امام اختیار ان با مجتهد عادل است و مصرف ان تتمه اخراجات سادات است پس
اکر ممکن نباشد رسانیدن بمجتهد عادل و نه حفظ نمودن ان تا اینکه خبری از ایشان
برسد تکلیف چیست ج جایز است که خود با عدول مؤمنین از بابت مذکور بسادات
بدهند پس سیدی که خمس را کرفته و مالک شد بغیر سید میتواند داد یا نه جواب
میتواند داد و همچنین فقیر یکه زکوة یا رد مظالم کرفت و مالک شد بسید میتواند بدهد
پس سید میتواند مبلغ کلی خمس را بجهة مصالحه کند یا نه ج تضییع حقوق سادات و یا
فقراء با حیله مشکل است قطعا پس اکر کسی خمس مال را بر ذمه بکیرد و تصرف در ان
نماید بی اذن مجتهد جایز است یا نه ج جایز نیست مکر باذن مجتهد پس بفقراء سادات
و ایتام و ابن سبیل از ایشان مساوی دادن خمس لازم است یا نه ج لازم نیست بلکه تمام

را بیکی از ایشان میتواند داد لکن در وقت حضور مستحق و لکن در وقت حضور مستحق و
علم با ضطرار توزیع احوط است پس هرکاه سهم امام را بی اذن مجتهد بسادات بدهد
محسوب میشود یا نه ج محسوب نیست بلکه دوباره باید بمجتهد بدهد یا اذن از او
بکیرد بدادن او بنابر احوط والاشهر پس هرکاه کسی پیش از تعلق کرفتن خمس با حدی
بسادات فقیر بدهد بعنوان قرض و وکیل شود که هر وقت خمس با و تعلق کرفت از جانب ایشان
بردارد چه صورت دارد ج صحیح است بشرط انکه بر استحقاق باقی باشد پس اکر کسی
درختی نشاند برای تجارت یا از برای امر معیشت و هرساله نمو یکه میکند بعد از وضع مؤنه
خمس دارد یا نه ج بلی خمس دارد بعد از اخراج مؤنه پس شخصیکه خمس در ذمه اش بوده
و فقیر شده دیکر اکر بدستش نیاید با ولاد خود که سید باشند و فقیر باشند میتواند بدهد
یا نه جواب بلی میتواند بدهد و احتیاط استیذان از حاکم شرع است پس هرکاه ارباب
مکاسب طلبی از اشخاص متفرقه دارند که بعد از سال وصول میشود خمس را باید در حال بدهد
یا زمان وصول شدن ج اکر هیدانند که طلب وصول میشود مخیر است که حال بدهد یا هر وقت
که وصول میشود خمس را بدهد پس سهم امام را بمجتهد غیر اعلم که جامع شرایط است میتوان
داد یا نه ج بلی میتوان داد بشرط انکه کیفیت تصرف او کما و کیفا مثل اعلم باشد پس هرکاه کسی
طلبی از سید دارد و سید فقیر شد جایز است که با دای خمس طلب را با و حساب کند یا نه ج بلی
جایز است و احوط اینستکه ان وجه را بعنوان خمس با و بدهد و او رد کند در عوض قرضش و
لو بتکرار باشد و همچنین است رد مظالم حساب کردن با فقیر پس هرکاه کندم یا جو یا مویز
یا خرما در فصلش که بحد نصاب رسیده بود زکوتش را داد و سالی برای خود قرار داده بود بجهة
اخراج کردن خمس سال بسر رسید بعد از اخراجات مؤنه از انها زیاد امد خمس دارد یا نه جواب
بلی خمس بر زیادتی انها تعلق میکیرد و باید خمس انرا بدهد و همچنین است در کوسفند و شتر

در ان که برای تجارت باشد ظ طهاساطله

هرکاه نتواند نفقه ایشان زاید هدا الاشکال و ذکر مقدار سهم امام علیه السلام استیذان لازم است ظ طهاساطله

در بیان احکام متعلقه بخمس

وکاو وغیره س از ذخیره سالیانه که زیاد بیاید مثل برنج و روغن وقند وچائی
وذغال وتنباکو وهیمه ونمک وفلفل وسایر متعلقات که ذخیره کرده بود خمس دارد یانه
ج بلی بعد از زیادتی از مؤنه خمس انها را باید داد بشرط انکه از ارباح مکاسب باشد و س
از اینکه پیش نداده است س در زینت خانه مثل تابلو و بادفتن وشبه اینها که از ضروریات
نیستند در میان سال از ارباح مکاسبش خرید وسال بسر رسید بعد از سال خمس بانها
تعلق میکیرد یانه ج بلی خمس تعلق بانها میکیرد وباید خمس از انها اخراج نمود س زینت
زنان مثل کوشواره وخلخال وکردن بند وکل ودست بند خمس دارد یانه ج خمس ندارد
اکرچه از ارباح مکاسبش خریده باشد س کفن را اکر از ارباح مکاسب خریده باشد و
وسال براو کذشت خمس دارد یانه ج بلی بعد از اخراج مؤنه اکر زیاد امده خمس او را
باید بدهد س هرکاه شخص بزی خود شرا سباب خانه مثل ظروف یا رخت خواب و
فروش اضافه کرفت ولی اتفاقی بجهت مهمان وغیره حاجت براو میشود بعد از سال خمس
انها تعلق میکیرد یانه جواب خمس ندارد اکرچه از ارباح مکاسبش خریده باشد اکر
چه سالی یکدفعه بر انها محتاج شود مثل عید وغیره س وجوبی غیر از خمس وزکوة و
فطره در صدقه دادن از مال هست یانه ج غیر از اینها واجب نیست مکر بنذر و
عهد یا یمین یا کفاره که بر کسی واجب میشود در اینها نیز اخراج کردن از مال واجب
میشود س تصدق دادن از مال مطلقا چه صورت دارد ج سنت مؤکد است بقدر
قوه وکنجایش حال شخص س چیز داری صدقه دادن بشرط بلوغ وعقل وجواز تصرف
در مال ونیت قربت وایجاب وقبول هرچند فعلی باشد وقبض باذن مالک س شرط است
در کیرنده تصدق مستحب فقیر باشد یانه ج شرط نیست چنانکه فقیر میتواند بکیرد
غنی نیز میتواند تصدق مستحب را بکیرد س هرکاه تصدق را دادیس کرفتن ان جایز است

ما دام که محل حاجت ایشان باشد ظهر لنا مد ظله

در بیان احکام صدقه

در بیان احکام واداب تصدق

یانه ج جایز نیست باشرائطش س تصدق را مخفی دادن بهتر است یا اشکار ج افضل
مخفی دادن است مکر انکه متهم شده باشد در میان مردم بترک مواسات یا انکه قصد
واز اظهار متابعت نمودن مردم باشد او را واما در تصدق واجب فضل مخفی ندانستن
وسنت است ابتدا بچیز دادن پیش از سؤال ومخفی شدن از فقیر بخجالی یا ظلمتی وسنت است
بسیار تصدق نمودن در وقت حاجت ودر ماه رمضان وبر اقارب خود خصوصا ایتام
ایشان وبر بنی هاشم خصوصا علویین از ایشان وسنت است تصدق نمودن در اول
روز واول شب ودر روز جمعه ودر ماه رمضان وبدست خود دادن خصوصا از برای
مریض وامر نمودن مریض بلکه غیر مریض نیز فقیر را که دعا کند از برای او وسنت است بذل
نمودن چیزی را که نزد او محبوب باشد واختیار نمودن از برای تصدق کردن برکزیده
اموال را ومساعدت نمودن بر رسیدن تصدق بفقیر وسنت است تقبیل نمودن
دهنده دست خود بعد از تصدق کردن تقبیل چیزی را که تصدق نمود بعد از دادن
بفقیر سؤال اظهار محتاجی وفقر نمودن چه صورت دارد ج مکروه است ومؤکد است
کراهت در سؤال نمودن در مجالس س رد نمودن سائل چه صورت دارد جواب
مکروه است چنانچه در اظهار کردن مکروه بود س بر اهل ذمی تصدق دادن جایز است
یانه ج بلی جایز است بلکه راجح است خصوصا اکر خویش شخص باشد وهمچنین است
حکم غیر شیعه از سایر اهل اسلام س جایز است زکوة کرفتن بنی هاشم یانه جواب
جایز نیست مکر در حال ضرورت یا انکه زکوة از بنی هاشم باشد وحرام نیست بر ایشان
صدقات واجبه غیر زکوة از منذورات وکفارات ونحو اینها هرچند احوط نکرفتن است بلکه
ندادن است اکرچه اقوی جواز است واما صدقه مندوبه جایز است کرفتن ودادن بایشان
بی اشکال س اقای شریعتمدار از فضائل وثواب تجارت را بیان فرمائید ج از برای اهل تجا

وکاو وغیره س از ذخیره سالیانه که زیاد بیاید مثل برنج و روغن وقند وچائی وذغال وتنباکو وهیمه ونمک وفلفل وسایر متعلقات که ذخیره کرده بود خمس دارد یانه ج بلی بعد از زیادتی از مؤنه خمس انها را باید داد بشرط انکه از ارباح مکاسب باشد و خمس از ابتداء پیش نداده است س در زینت خانه مثل تابلو و بادفتن وشبه اینها که از ضروریات نیستند درمیان سال از ارباح مکاسبش خریده وسال بسر رسید بعد از سال خمس بانها تعلق میگیرد یانه ج بلی خمس تعلق بانها میگیرد و باید خمس از انها اخراج نمود س زینت زنان مثل گوشواره وخلخال وگردن بند وگل ودست بند خمس دارد یانه ج خمس ندارد اگرچه از ارباح مکاسبش خریده باشد س کفن را اگر از ارباح مکاسب خریده باشد و سال براو گذشت خمس دارد یانه ج بلی بعد از اخراج مؤنه اگر زیاد امده خمس او را باید بدهد س هرگاه شخص برای خودش اسباب خانه مثل ظروف یا رخت خواب و فرش اضافه گرفت ولی اتفاقی بجهت مهمان وغیره حاجت براو میشود بعد از سال خمس انها تعلق میگیرد یانه جواب خمس ندارد اگرچه از ارباح مکاسبش خریده باشد اگر چه سالی یکدفعه بر انها محتاج شود مثل عید وغیره س وجوهی غیر از خمس و زکوة و فطره در صدقه دادن از مال هست یانه ج غیر از اینها واجب نیست مگر بنذر و عهد یا یمین یا کفاره که بر کسی واجب میشود در اینها نیز اخراج کردن از مال واجب میشود س تصدق دادن از مال مطلقا چه صورت دارد ج سنت مؤکد است بقدر قوه وگنجایش حال شخص در چیز داری صدقه دادن بشرط بلوغ وعقل وجواز تصرف در مال ونیت قربت وایجاب وقبول هرچند فعلی باشد وقبض باذن مالک س شرط است در گیرنده تصدق مستحب فقیر باشد یانه ج شرط نیست چنانکه فقیر میتواند بگیرد غنی نیز میتواند تصدق مستحب را بگیرد س هرگاه تصدق را داد پس گرفتن ان جایز است

ما دام که محل حاجتشان باشد ظاهرا مد ظله

یانه ج جایز نیست باشرائطش س تصدق را مخفی دادن بهتر است یا اشکار ج افضل مخفی دادن است مگر انکه متهم شده باشد درمیان مردم بترک مواسات یا انکه قصد او از اظهار متابعت نمودن مردم باشد او را و اما در تصدق واجب افضل مخفی نداشتن وسنت است ابتداء بچیز دادن پیش از سؤال ومخفی شدن از فقیر بخجالی یا ظلمتی وسنت است بسیار تصدق نمودن در وقت حاجت ودر ماه رمضان و بر اقارب خود خصوصاً ایتام ایشان و بر بنی هاشم خصوصاً علویین از ایشان وسنت است تصدق نمودن در اول روز و اول شب و در روز جمعه در ماه رمضان وبدست خود دادن خصوصاً از برای مریض وامر نمودن مریض بلکه غیر مریض نیز فقیر را که دعا کند از برای او وسنت است بذل نمودن چیزی را که نزد او محبوب باشد واختیار نمودن از برای تصدق کردن برگزیده اموال را ومساعدت نمودن بر رسیدن تصدق بفقیر وسنت است تقبیل نمودن دهنده دست خود بعد از تصدق کردن تقبیل چیزی را که تصدق نمود بعد از دادن بفقیر سؤال اظهار محتاجی وفقر نمودن چه صورت دارد ج مکروه است ومؤکد است کراهت در سؤال نمودن در مجالس س رد نمودن سائل چه صورت دارد جواب مکروه است چنانچه در اظهار کردن مکروه بود س بر اهل ذمی تصدق دادن جایز است یانه ج بلی جایز است بلکه راجح است خصوصاً اگر خویش شخص باشد وهمچنین است حکم غیر شیعه از سایر اهل اسلام س جایز است زکوة گرفتن بنی هاشم یانه جواب جایز نیست مگر در حال ضرورت یا انکه زکوة از بنی هاشم باشد وحرام نیست بر ایشان صدقات واجبه غیر زکوة از منذورات وکفارات ونحو اینها هرچند احوط نگرفتن است بلکه ندادن است اگرچه اقوی جواز است واما صدقه مندوبه جایز است گرفتن ودادن بایشان س اقای شریعتمدار از فضائل وثواب تجارت را بیان فرمائید ج از برای اهل تجارت

یعنی مکاسبین فضل بسیار است و ثواب بیشمار چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرموده اند که هر که رنج از برای عیال خود بکشد همچون کسی است که جهاد میکند در
راه خدا تعالی جل شانه و نیز حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده اِنَّ اللهَ یُحِبُّ
المُحتَرِفَ الأَمینَ یعنی بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد پیشه کار امین را و همچنین
فرموده تجارت کنید تا برکت دهد خدای تعالی شما را بدرستیکه خدای تعالی دوست
میدارد پیشه کار امین را و هم چنین فرموده تجارت کنید تا برکت دهد خدای تعالی شما را
بدرستیکه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده که رزق ده جزء است نه
جزء در تجارت است و یک جزء در غیر آن و همچنین فرموده که خداوند تبارک و تعالی دوست
میدارد بغربت رفتن را در طلب رزق و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است
که فرموده بسی است مرد را گناه آنکه ضایع گرداند عیالان خود را چنانکه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده مَلعونٌ مَلعونٌ مَن یُضَیِّعُ مَن یَعُولُ یعنی ملعون است کسی
که ضایع گذارد کسی را که عیال او است و بعضی استدلال فرموده اند بر این مطلب بحدیثی که
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده که اِعمَل لِدُنیاکَ کَأَنَّکَ تَعیشُ أَبَداً وَاعمَل
لِآخِرَتِکَ کَأَنَّکَ تَمُوتُ غَداً یعنی عمل کن از برای دنیای خود گویا که همیشه خواهی بود و عمل
کن از برای آخرت خود گویا که خواهی مرد فردا و لیکن این حدیث شریف دلیل بر این مدعی نیست
بلکه دلیل است بر خلاف مدعی و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اَللّٰهُمَّ
بارِک لِأُمَّتی فی بُکُورِها یعنی بارخدایا برکت ده امت مرا در اول روز و چون کسی حاجت
خواهد باید در صباح متوجه آن شود و بشتاب سوی آن رود پس اقسام مکاسب را بیان
فرمایند ج مکاسب بر پنج قسم است **اول** از آن کسب واجب است و آن وقتی است که
قوت عیالش و خودش موقوف بآن باشد و او را چیز دیگر نباشد غیر از کاسبی و احوط وجوب

با واجب
منافع بکری
ملا ضیا الدین
خانه

وجوب آنست بجهة ادای دیون **دوم** کسب مستحب است و آن آنست که از برای فراخ
معاش باشد یعنی وسعت دادن عیالان خود و صدقه دادن بر محتاجان **سیم** کسب
مباح است و آن کاهی است که از آن مستغنی باشد و ضرری در آن نباشد و مایه
کذران داشته باشد و بقصد خیرها قصد زیاد کردن مال نداشته باشد **چهارم**
کسب مکروه است و آن بر وجهی است که اجتناب از آن کردن بهتر باشد چه صرافی
کردن و کفن فروشی و غله فروختن و حجامت کردن با شرط اجرت و بنده فروختن و قصابی
کردن و شمار بافی کردن و قابله شدن با شرط اجرت و زرگری نمودن و اجرت گرفتن بر
جهانیدن حیوان نر را بر حیوان ماده و اکتساب کسانیکه اجتناب از حرام در اموال مردم
نمیکنند و اجرت تعلیم قرآن و تجارت کردن در دریا و اجرت گرفتن در کشیدن خصیه
حیوانات و معامله کردن با ظلمه و با کسانیکه پست طبیعتند بحیثیتی که باک نداشته باشند
با آنچه در حق ایشان میگویند و با کسانیکه صاحب عیب در بدن میباشند از قبیل خوره
و پیسی و مانند اینها و با طایفه کردها و اهل ذمی چون یهود و نصاری **پنجم** کسب حرام است
و آن چند نوع است **اول** مبایعه چیزهائیکه نجس العین باشد چون بول و غایط انسان
و سایر حیوانات که حرام گوشت باشند مگر بول و غایط حیوان حلال گوشت غیر بول
شتر از برای استشفاء پس در آن خلاف است اقوی اینستکه خریدن و فروختن همه اینها
جائز است لکن احوط آن است که بهبه معوضه منتقل سازند و هم چنین حرام است مبایعه
سایر نجاسات عینیه چون شراب و خون و خوک و سگ مگر سگ شکاری که تعلیم داده
شده باشد و هم چنین عبد کافر بیع و شراء او جائز است اگرچه مرتد فطری هم باشد علی
الاقوی و در سگی که پاسبان حیوانات و بوستان و خانه باشد خلاف است احوط اجتناب
مگر عصیر عنبی قبل از ذهاب ثلثین که حکم آن همان حکم بعد از ذهاب ثلث است و هم

مراد
اگر
منافع محلله
مفقود باشد
ظهرانی

صح
و احمد
ظهرانی

چنین حرام است مبایعه چیزهائیکه نجس شده باشد بملاقات نجاسات و قابل پاک شدن نباشد چون دوشاب نجس و مانند ان مکر روغن نجس که نجاست عارضی باشد نه ذاتی از قبیل دنبهٔ مردار و نحوان زیراکه مبایعهٔ این مشکل است بلکه جایز نیست و اما روغنی که نجاست ان عارضی باشد پس جایز است فروختن ان با اعلام کردن نجاست ان از برای روشن کردن چراغ و احوط انستکه از برای روشن کردن در تحت السماء و غیر مسقف مبایعه نماید دوم مبایعهٔ الات اعمال عیش حرام است چون طبل و نی و سرنا و نرد و شطرنج و بط و مانند اینها و در حکم اینها است اجاره دادن خانه را یا مال بارکش را از برای چیزهائیکه حرام است از قبیل شراب و سوار شدن ظالم از برای ظلم و مانند اینها و هم چنین است مبایعهٔ چیزیکه موجب اعانت بر معصیت باشد از قبیل فروختن شمشیر و نیزه و مانند اینها را بدشمنان دین در حال جنك سیم مبایعهٔ چیزهائی که در انها هیچ نفعی نباشد یا نفع معتدّ به نباشد چون خرس و عقرب و موش و مانند ان که بی نفع باشند چهارم عملی است که نهی از شارع در خصوص ان وارد شده باشد مثل عمل کردن صورتیکه جسم دارد و صاحب روح باشد بلکه حرمت تصویر ذی روح مطلقا خالی از قوت نیست و هم چنین است قمار بازی کردن بنرد یا شطرنج و یا انکشتر بازی و یا کردو بازی کردن و یا تخم مرغ بازی کردن و مانند اینها و هم چنین است غنا کردن و ان عبارت است از صوت لهو یعنی اوازی که از روی لهو و التذاذ از قوت شهوت بیرون اید اعم از انکه در عرف عجم انرا سرود و خوانندکی بکویند یا نکویند بواسطهٔ انکه کلمات ان اواز قران یا مرثیه باشد اکرچه مشتمل بر طرب نباشد پس فرق نیست در تحقق غنا میان اشعار و قرائت قران و مراثی و مانند اینها چون اذان بلکه حرمت غناء در قران و مراثی اکد است و معصیت ان بیشتر و عقاب ان مضاعف است بلی غنا زن مغنیه در عروسی از برای زنان در مجلسیکه خالی از مردان باشد و بالات لهو نباشد و مشتمل بر باطل

(margin note) مرکاه منفعت حلال نداشته باشد و الا اظهر جواز در هر دو انها ظهر لنا مد ظله

نباشد استثناء کرده اند و احوط این است که از مطلق صدای خوش او و زنده در خواندن شعر بلکه مطلقا اجتناب کنند و هم چنین حرام است اجرت کرفتن از برای نوحه کردن بنوحهٔ باطل باینکه وصف کند نوحه کننده میت را بچیزهائیکه دراو موجود نباشد و همچنین حرام است اجرت کرفتن از برای هجو کردن مومنین باین طریق که عیبهای ایشان را ذکر کند بشعر یا بغیر ان و همچنین حرام است اجرت کرفتن از برای غیبت کردن مومنین باین طریق که در عقب برادر ایمانی اعلام نمایند بچیزیکه دراو موجود باشد و او اظهار کردن ان ناخوش اید و همچنین دروغ بستن و سخن چینی کردن و دشنام دادن و مذمت کردن کسیکه مستحق مدح است یا بعکس این و هم چنین حرام است اجرت کرفتن از برای تعلیم دادن و تعلم کرفتن سحر که ان عبارت است از کلامی یا کتابتی که باعث حدوث ضرری در بدن یا عقل مسحور شود و ملحق کرده اند باین بستن مرد را که بحلال خود مقاربت نتواند بکند و هم چنین تسخیر ملائکه و جن و مانند اینها از اعمال محرمه پنجم حرام است اجرت کرفتن از برای چیزیکه واجب است بجا اوردن ان را بر انسان بالذات خواه واجب عینی باشد چون نماز کردن و خواه واجب کفائی باشد چون غسل دادن اموات و کفن کردن و دفن کردن ایشان و همچنین شهادت دادن بامریکه شاهد است در ان و مانند انها از واجبات شرعیه نه از قبیل بسیاری از صناعات که نظام امر معاش بسته است بانها ششم بیع و شراء یعنی خرید و فروختن چند شرط است و در ان هشت چیز شرط است اول انکه باید فروشنده و مشتری هر دو بالغ باشند پس معاملهٔ اطفال صحیح نیست هر چند ده سال داشته باشد بلی هرکاه اطفال بمنزلهٔ الت باشند از برای فروشنده یا انکسیکه میخرد که شرط صحت مبایعه در ایشان موجود باشد و این امر بقرینه و مانند ان معلوم باشد ظاهرا این نوع از معامله فی الحقیقة معامله با صاحب مال که بالغ است میباشد و صحیح میباشد چنانکه متعارف است بشرط انکه عوض که

(margin note) لکن مشکل است ظهر لنا مد ظله

بطفل میدهد یقین کند که بصاحب مال که در دست طفل است رسیده تا آنکه معامله در بین دو بالغ است واقع شود وبهتر اینستکه صاحب مال بعضی از اهل تجارت را که معامله با ایشان میکند وکیل کند باین طریق که هر وقت طفل مثلاً بیاید از برای خریدن فلان چیز تو وکیل میباشی که از جانب من قبول مبایعه کنی در وقتیکه از جانب خود بنای مبایعه وفروختن داشته باشی **دوم** آنکه بایع ومشتری عاقل باشند ومرجع در ثبوت عقل وعدم آن عرف است نه ادراک بدی وخوبی **سیم** آنکه بایع ومشتری رشید باشند یعنی ملکه اصلاح حال داشته باشند **چهارم** آنکه بایع ومشتری مختار وباقصد وشعور باشند وشایبه اکراه واجبار وغفلت بروجه غلط یا خواب ومانند اینها نباشد مگر اکراه بحق مثل اکراه اجبار حاکم شرع بر فروختن کسی را که احتکار بکند یعنی غله را حبس بکند ونفروشد بطمع گران شدن ومردمان محتاج باشند بلی هر گاه آنکسی که او را جبر کرده اند بر مبایعه بعد از مبایعه اجازه بکند از ظاهر علما صحت آن مستفاد میشود لیکن احوط اعادهٔ صیغه است **پنجم** آنکه بایع ومشتری هر یک مالک مالی باشند که خرید وفروخت میکنند یا در حکم مالک باشند از قبیل پدر یا جد پدری یا وصی یا حاکم شرع یا ولی صغار ومجانین وغایبین ومانند اینها یا وکیل یکی از اینها پس هر گاه شخصی مال غیر را بدون اذن وبدون ولایت شرعیه وبدون وکالت از جانب ولی شرعی وبدون ملاحظهٔ حسبیه در صورتیکه حسبة لله راهی داشته باشد بفروشد یا آنکه از برای غیر چیزی بخرد باین قسم این معامله لزوم بهم نمیرساند هر چند از جانب مالک بفروشد واگر از جانب خود بفروشد صحت آن وتوقفش بر اجازهٔ مالک خالی از قوت نیست چنانچه اگر از جانب مالک بروجه فضولی بفروشد پس اقوی صحت آن بیع است که بعنوان فضولی واقع شده چنانچه مشهور است در میانهٔ متاخرین که بیع فضولی صحیح است وموقوف است بر اجازهٔ مالک که اگر مالک اجازه کرد لازم میشود و

الا باطل میشود وظاهر اینستکه اجازهٔ مالک کاشف است از صحت عقد نه اینکه باعث انتقال ملک میشود پس نمائی که بعد از عقد وقبل از اجازه حاصل میشود مال مشتری است لیکن احتیاط اقرب بسداد وصواب است **ششم** آنکه مبیع وثمن آن معلوم باشند بوزن یا کیل یا شمار یا مانند اینها که رفع جهالت کند وبسبب آن فریب نخورند در صورت امکان وبا تعذر وزن یا مانند آن ویا تعسر آنها علی الظاهر جایز است که یک وزن یا یک کیل یا نحو آن اعتبار کنند وباقی را بحساب آن اخذ کنند تا آنکه تخمین وجزاف نشود وبهتر آنستکه در امثال این صورت مصالحه کنند اگرچه از امثال این ابهام مسامحه کنند بلی هر گاه مثمن یا ثمن از جمله چیزهائی باشد که مبایعهٔ آنها بوزن یا مانند آن نباشد کافی است مشاهدهٔ آنها یا ذکر وصفی که رفع جهالت وفریب بکند **هفتم** آنستکه جنس ثمن معین باشد ومفوض بخواهش هر یک یا دیگری نباشد **هشتم** آن است که مالک هر یک از ثمن ومثمن قادر باشند بر تسلیم آنها یا تسلم آنها یا ضمیمه آنها **در** مستحبات تجارت را بیان فرمائید **ج** بدانکه مستحب است پیش از تجارت کردن مسائل آنرا یاد بگیرد لکن استحباب تعلم مسائل تجارت قبل از اشتغال بتجارت در وقتی است که علم اجمالی بوقوع در حرام نداشته باشد اما بعد از اشتغال بتجارت هر گاه شک نماید در جواز قبض عوض که بآن معامله با و منتقل شده واجب است که مسئلهٔ آن معامله را تعلم نماید اگر صحیح است قبض عوض نماید والا فلا لکن تعلم مسئله شرط صحت معامله نیست پس اگر بعد از معامله وقبض عوض تعلم نماید وصحت آن معلوم شود کافی است لکن مادامیکه علم بصحت معامله حاصل نکرده تصرف نمودن در آنچه نقل شده است از ثمن یا مثمن حرام است ونیز مستحب است که میان مشتری پستی وبلندی که زیادتی دینی بسبب علم وعمل ونحو اینها نداشته باشد تفاوت قرار ندهد بلکه اگر چنین کند مکروه است که قبول کند وایضاً مستحب است که بعد از مبایعه تکبیر وشهادتین بگویند وهم چنین مستحب است

که کیرنده قدری سبك بکیرد و دهنده قدری سنکین بدهد بر وجهیکه وزن بسبب ان در عرف و عادت مجهول نشود س مکروهات تجارت را بیان فرمایید ج مکروه است که بایع مالك مال مبایعه را مدح و مشتری مذمت کند و همچنین مکروه است قسم خوردن و پنهان کردن عیبی که عادةً مشتری بران مطلع میشود امّا در عیب خفی احوط اظهار انست و همچنین مکروه است نفع کرفتن از شیعهٔ اثنی عشری بدون ضرورت در معامله که بیشتر نباشد از صد درهم که این زمان بمقدار چهل و پنج ریال ناصر الدین شاهی که وزن هر یك مقدار بیست و هشت نخود است و همچنین مکروه است معامله ما بین الطلوعین و داخل شدن در معاملهٔ برادران ایمانی و زیاد کردن در قیمت در وقت نداء دلّال یا زیاد کردن از برای میل دادن مشتری و وکیل شدن از برای غریب که از خارج جنس میاورد از برای بلد و حبس ذخیره یعنی کندم و جو و خرما و مویز و روغن و بعضی نمك را نیز کفته اند که انرا احتکار کویند و قول بحرمت ان در صورتیکه انحصار داشته باشد که کسی دیکر نداشته باشد بفروشد بلکه خالی از قوت نیست و بعضی کفته اند که در زمان قحط بعد از سه روز احتکار حاصل میشود و در زمان فراوانی بعد از چهل روز س انواع مبیع را بیان فرمایید ج انواع مبیع بر سه قسم است **قسم اول** در غله و میوه و مانند ان و سبزیها جایز نیست بیع هیچ یك از اینها پیش از ظهور بیك سال و زیاده و تنها و با چیز دیکر بشرط بریدن و کذا پیش از ظهور و اکر ان را بدو صلاح شده چون از یکسال زاید یا بچیز دیکر از اصل درخت و غیر ان یا بشرط بریدن بفروشند صحیح باشد و بدون یکی از این سه چیز نیز مکروه است و بعضی جایز ندانسته اند و پیدا شدن صلاح در خرما انستکه رنك بکیرد و در انکور انکه غوره بندد و در باقی میوهها انکه شکوفه بریزد و دانه سخت کند و در سبزیها هم چون خیار و بادنجان و خربزه و تره ها انکه ظاهر کردد و بر بند د جایز است بیع زراعت که خوشه کرده باشد ایستاده

بلکه اظهر حرمت است هرگاه قصد خرید نداشته باشد ظهر ظهرا بد ظلّه

فروختن پیش از ظهور بیك سال بدون ضمیمه جایز نیست و اما پیش از یك سال یا با ضمیمه مانعی ندارد و بعد از ظهور بیك سال هم جایز است اما بعد از بدو صلاح بی اشکال است ظهر ظهرا مد ظلّه

باشد یا درو کرده باشد و پیش از خوشه بشرط انکه ببرد یا بکذارد تا محل درو و بیع حنا و توت یك بریدن و زیاده چون زراعت خصیل بفروشند که درو کند و غوره و میوه که بچیند واجب باشد بر مشتری که ببرد پس اکر نبرد بایع را رسد که ببرد یا طلب اجرت کند و جایز نیست بیع خرما بر درخت بخرما و بیع زراعت بدانه که از خودش باشد مکر یك درخت که از دیکر در خانهٔ این کس باشد که جایز است که انرا حرز نماید و حاصل انرا بخرما قبول نماید **دوم** حیوان است خواه ادمی و خواه غیر ادمی امّا ادمی مالك میشود چون اسیر کنند او را بسبب کفر اصلی و بعد از ان بندکی سرایت کند بود نیز او اکرچه مسلمان شوند مادامیکه ازاد نشوند و بعد از ان بانتقال و بولایت در ملك ملکیت حاصل میشود بر خویش و بیکانه را غیر از یازده کس پدر و مادر و جدّ و جدّهٔ مادری و پدری هرچند بالا روند و فرزندان پسر باشد یا دختر و فرزند فرزند هرچند که بشیب روند و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و هر مرد یکه مالك شود یکی از اینها را ازاد شود براو فی الحال و مالك میشود زن هر کسی را غیر از پدران و مادران هرچند که بالا روند و فرزندان هرچند شیب روند و مکروه است خویشی که غیر از اینها باشد و خویشان رضاعی حکم ایشان را دارند و انچه از دار الحرب میکیرند بغیر اذن امام ازادمی و غیر ان از ان امام است و رخصت شیعیان را در حال غیبت مالك شدن و وطی کردن ان اکرچه تمام ان از ان امام باشد یا بعضی و واجب نیست خراج حصهٔ غیر امام از انجا و فرقی نیست که مسلمان اسیر کرده باشد یا کافر و هر که اقرار کند ببندکی و حریّت او معلوم نباشد قبول کنند و اکر مسلمان شود بندهٔ کافری او را بمسلمانی فروشند و از کسی که مشهور است ببندکی اکر دعوی حریت کند قبول نکنند الا بکواه و مکروه است اطفال را از مادر جدا کردن پیش از هفت سالکی و نزدیکی کردن با زنیکه از زنا حاصل شده و کنیزیکه وطی کرده باشند واجب است که او را

هرگاه شرط نکند خرمای همان درخت را ظهر ظهرا مد ظلّه

خواهرِ دختر

در بیان احکام متعلقه ببیع وشری

استبراء نمایند پیش از بیع بیك حیض یا چهل و پنج روز تا معلوم شود که ابستن نیست وهم
چنین مشتری استبرا نماید وساقط میشود استبرای مشتری اگر معتمدی گوید که استبراء
شده یا آن کنیزك ملك زنی بوده باشد یا یائسه یا کوچك یا حامل یا حائض وحرام است
ابستن را وطی کردن پیش از چهار ماه وده روز ومکروه است بعد از ان پس اگر وطی کند و
عزل نکند مکروه است فرزند اورا فروختن وسنت است ازمیراث خود اورا از برای او چیزی
جدا کردن واگر کنیزی اگر بخرد فرزند اورد وما لکی ظاهر شود کنیز را براو رد کند وده
یك قیمت اگر بکر بوده باشد والا بیست یك قیمت فرزند روزی که متولد شده باشد
وبر بائع باز گردد وبها ستاند وقیمت ولد نه عوض بضع وسنت است که بنده را چون بخرند
تغییر نامش کنند وبشیرینی اورا طعام دهند وصدقه از برای او بدهند واما غیر ادمی از
حیوانات اگر وحشی باشد مالك میشوند بصید کردن وبانتقال شرعی ونتیجه او در ملك
این کس و هر حیوانیکه ملك است صحیح است بیع او وبیع پارهٔ مشاعی از او همچون نیمه ودو دانك
نه پاره معین همچون سر ودست الا بیع بندهٔ که بخته تنها ومادر فرزند با وجود فرزند قادر
بودن مشتری را اگر بهای او رسانیده باشند ووقف که صحیح نیست **سیم** طلا ونقره وبیع
انها را صرفی خوانند چون مبیع وثمن از طلا ونقره باشد باید که در مجلس هر دو را قبض
کنند پیش از جدا شدن از هم واگر پیشتر از هم جدا شوند بیع درست نباشد واگر پارهٔ از
هر یك قبض کنند بیع در ان صحیح باشد ودر باقی باطل واگر از مجلس برخیزند ومصاحب باشند
یا کسی را وکیل کنند که بستاند ووکیل قبض کند پیش از جدا شدن صحیح باشد واگر طلا بطلا
فروشند یا نقره بنقره واجب است که در مقدار برابر باشد واگرچه در خوبی وزشتی و
صنعت مختلف باشند وطلا ونقره که پاك نباشند وغش داشته باشند ان را بنقدی دیگر
فروشند چون غش معلوم نباشد جایز نیست واگر معلوم باشد جایز است که بان نقد فروشند

۱ بلکه تا وضع حمل ظاهرا طلبا ماند ظله

۲ نفروختن وچیزی از میراث جدا کردن او خوبست ظاهرا طلبا ماند ظله

۳ چه ادمی باشد یا غیران ظاهرا طلبا ماند ظله

۴ بلکه با نا دانستن ونبودن بها گاه مشتری فوت شود وترکه بها داشته باشد تواند بیع او در ثمن دادن ظاهرا طلبا ماند ظله

در بیان اقسام بیع واحکام انها

بشرط انکه در مقدار زیاده بر نقد از نقد صافی باشد تا در مقابل غش زیادتی باشد
وخاك معدن انها را بنقدی دیگر فروشند وچیزی را که از طلا ونقره ساخته اند هر
دو بفروشند یا بغیران هر دو وچون قدر هیچ یك معلوم نباشد واگر قدر هر یك معلوم
باشد جایز است که هر نقدی را بهمان نقد بفروشند برابر یا غیران باشد وزین و
شمشیر که از طلا ونقره دارد ومعلوم نباشد قدر ان بنقدی فروشند که نه از جنس
انها باشد وجایز است بجنس انها فروشند بشرطیکه زیاده باشد بران تا زیادتی در مقابل
اصل زین یا شمشیر افتد واگر کسی را بر ذمهٔ کسی درهم چند باشد جایز است که بان طلا
بخرد یا بعکس اگرچه در مجلس قبض نشده باشد وثمن از طلا ونقره ان بتعیین تعیین میشود و
چون بفروشند باشرفی یا سکه مشاهده واجب است که همان را دهند بعوض ان **پس**
انواع بیع را بیان فرمائید **ج** انواع بیع بر چهار قسم است **قسم اول** بیع نقدی است
یعنی انکه هیچ یك وعده نداشته باشد وان را نقد بنقد میخوانند واین هم بر چهار قسم
میشود **قسم اول** بیع کلی بکلی است که هر دو معلوم بوده باشد به وصف لکن فرد
خاصی منظور نباشد مثل اینکه بائع بفروشد یك خروار گندم موصوف بوصف معین
ومشتری قبول کند وصیغه ان باین نحو است که بائع بگوید بعتك یا بگوید شریتك
یا بگوید ملکتك المتاع المعلوم بالمبلغ المعلوم یا بگوید بعتك ما علم بالشیء المعلوم یا
بما علم ونحو ان پس مشتری میگوید قبلت یا میگوید ابتعت یا اشتریت یا تملکت هکذا
واگر احد متعاقدین وکیل باشد جایز است در ایجاب وقبول تصریح بموکل نه لازم پس وکیل
بائع میگوید بعتك بالوکالة عن فلان ما علم بما علم ومشتری میگوید قبلت واگر مشتری
نیز وکیل کند کسی را پس وکیل بائع میگوید بالوکالة عن موکلی فلان بعت موکلك ما علم بما علم
ووکیل مشتری میگوید قبلت لموکلی فلان هکذا وجایز است که تصریح بوکالت اصلا ننماید

۱ چون ما فی الذمه بمنزلة المقبوض است ظاهرا طلبا ماند ظله

۲ معینی را بیك دینار موصوف بوصف صح

بلکه قصد وکالت کافی است لکن معلوم نمیشود در ظاهر که این معامله از برای خود است یا از برای غیر مگر باخبار قاصد و فائده ندارد تحمل شاهد بر این معنی مگر بر اصل اقرار مقر و اگر بایع یا مشتری زن باشد پس بجای مُوَکِّلِي مُوَكِّلَتي بگوید و بجای مُوَكِّلَكَ مُوَكِّلَتَكَ بگوید بدانکه لفظ بیع بنا بر ظاهر قاموس متعدی است بنفسه بمفعول واحد نسبت باصل مبیع و اما نسبت بمشتری متعدی است بکلمهٔ مِن لکن ظاهر بعض علما مثل محقق رحمه الله تعالی آنست بنفسه بسوی دو مفعول بنا بر این جمع میان دو صیغه اولی خواهد بود زیرا که مستفاد از بعض اخبار یکمرتبه تعدیه آنست بنفسه بسوی دو مفعول و یکمرتبه تعدیه آنست بسوی مفعول واحد که مبیع باشد و نسبت بمشتری بکلمهٔ مِن لهذا رعایت جمع اولی خواهد بود **قسم دوم** بیع جزئی بجزئی است و آن در صورتی است که ثمن و مثمن هر دو مشخص و جزئی باشند پس بایع میگوید در این وقت بِعْتُكَ هٰذَا المَتَاعَ العَيْنَ بِهٰذِهِ العَشَرَةِ دَرَاهِمَ و مشتری میگوید بلفظ قَبِلْتُ یا مانند آن یا آنکه هر دو غائب باشند و لیکن معهود میان بایع و مشتری باشد پس بایع مثلا میگوید بِعْتُكَ مَا عَلِمَ بِالشَّيْءِ المَعْلُومِ یا آنکه مبیع حاضر است و ثمن آن غائب است و معهود پس بایع مثلا میگوید بِعْتُكَ هٰذَا بِالشَّيْءِ المَعْلُومِ یا بِمَا عَلِمَ و نحو آن و مشتری میگوید قَبِلْتُ و نحو آن و یا آنکه ثمن حاضر است و مبیع غائب است و معهود پس بایع میگوید بِعْتُكَ مَا عَلِمَ بِهٰذَا و مشتری گوید قَبِلْتُ البَيْعَ لِنَفْسِي و بالجمله اگر عین غائب باشد که مشتری مثلا او را ندیده باشد لازم است ذکر اوصاف بنحوی که رفع جهالت از آن بشود در صورت وکالت حال آن از سابق معلوم است **قسم سیم** بیع کلی بجزئی است و آن در وقتی است که مثمن یعنی مبیع شیء خاصی نباشد لکن معلوم بوصف کلی و مانند آن باشد و ثمن باید شیء خاصی حاضر یا غائب معهود باشد پس بایع میگوید بِعْتُكَ مَا عَلِمَ بِهٰذَا یا بِالشَّيْءِ المَعْلُومِ یا بِمَا عَلِمَ و مشتری گوید قَبِلْتُ البَيْعَ لِنَفْسِي و اگر مشتری زن باشد در جمیع صور

خواه هر دو حاضر باشند

بایع میگوید بِعْتُكِ بکسر کاف **قسم چهارم** بیع جزئی بکلی است و این در صورتیست که ثمن کلی و معهود و معلوم بوصف کلی و مانند آن باشد لیکن مبیع و مثمن شیء خاص معین باشد خواه حاضر و خواه غائب معلوم پس بایع میگوید بِعْتُكَ هٰذَا بِالمَبْلَغِ المَعْلُومِ یا بِمَا عَلِمَ و مشتری گوید قَبِلْتُ البَيْعَ بدانکه اگر در بیع خواسته باشند شرط کنند چیزی را مثل تاجیل دین حالی یا قرار دادن رهنی بدین دیگر یا ضمانت از دینی و نحو آن جائز است پس بایع میگوید در صورت شرط تأجیل دین حالی بر او بِعْتُكَ هٰذَا بِكَذَا وَشَرَطْتُ عَلَيْكَ تَأْجِيلَ دَيْنِكَ الفُلَانِيِّ إِلَى سَنَةٍ و در صورت شرط تاجیل دین حال بر مشتری میگوید شَرَطْتُ لَكَ تَأْجِيلَ دَيْنِكَ الفُلَانِيِّ إِلَى سَنَةٍ و در صورت شرط رهن بدین دیگر میگوید شَرَطْتُ رَهْنَ كَذَا رَهْنًا بِدَيْنِ كَذَا و در صورت شرط تضمین میگوید شَرَطْتُ ضِمَانَ فُلَانٍ كَذَا و در صورت شرط سقوط خیار مجلس از طرفین بایع میگوید شَرَطْتُ سُقُوطَ خِيَارِ المَجْلِسِ مِنَ الجَانِبَيْنِ و اگر شرط کند سقوط خیار غبن را میگوید شَرَطْتُ سُقُوطَ خِيَارِ الغَبْنِ مِنَ الطَّرَفَيْنِ و در صورت شرط خیار فسخ تا یکسال بایع از برای خود میگوید شَرَطْتُ لِنَفْسِي الخِيَارَ مُدَّةَ سَنَةٍ و از برای مشتری اگر شرط کند خیار را بایع میگوید شَرَطْتُ لَكَ و اگر از برای هر دو باشد میگوید لِي وَلَكَ الخِيَارُ مُدَّةَ سَنَةٍ و اگر شرط استرجاع مبیع را بشرط رد ثمن یا مثلش کند میگوید وَشَرَطْتُ أَنَّكَ مَتَى رَدَدْتَ الثَّمَنَ أَوْ مِثْلَهُ إِلَى سَنَةٍ فَسَخْتَ البَيْعَ و نحو اینها و در صورت شرط براءت از عیب مخصوص بگوید بِعْتُكَ هٰذَا بِشَرْطِ البَرَاءَةِ مِنْ عَيْبِ كَذَا وَكَذَا یا میگوید بِشَرْطِ البَرَاءَةِ مِنْ جَمِيعِ العُيُوبِ اگر شرط برائت از جمیع عیوب نماید بنا بر اصح و در بیع ثمره بستان بایع میگوید بِعْتُكَ ثَمَرَةَ البُسْتَانِ الفُلَانِيِّ بِكَذَا و در صورت انضمام بثمر دو سال دیگر مثلا یا بشیء دیگر میگوید بِعْتُكَ ثَمَرَةَ البُسْتَانِ المَعْلُومِ مُنْضَمَّةً إِلَى ثَمَرَةِ سَنَتَيْنِ بِكَذَا یا بگوید مُنْضَمَّةً إِلَى الشَّيْءِ الفُلَانِيِّ بِكَذَا و بیع ثمرهٔ درخت پیش از نمایان شدن آن در یکسال بدون ضم چیز دیگر جائز است خرید و فروختن آن جائز نیست بلکه فاسد است و اگر

خواسته باشد بفروشد اشجار معینهٔ موجوده را با ثمره اش که موجود است لکن قبل از
بدو صلاح و بتنهائی فروختن آن ثمره جائز است پس میگوید بایع بعتك هذه الاشجار
و ثمرتها بکذا و اگر تخمین کند در بیع عریه خرمای نخله را بیک تغار مثلا و بفروشد میگوید
بعتك ثمرة هذه النخلة بتغار تمر موصوف بصفات کذا و باید ذکر کند صفات سلم را در
وقتیکه آن تغار خرما در ذمه باشد و الا باید اشاره کند بسوی موجود معین و جمیع آنچه در
سلم بود ذکر شد از شروط و اصالت و وکالت در جمیع جاری است **قسم دویم** بیع نسیه است
و آن عبارت است از فروختن چیزی را که موجود باشد و بر بایع اداء آن بتعجیل لازم باشد
بثمن مؤجل که زمان لزوم اداء آن مؤخر باشد و شرط است در صحت نسیه که زمان لزوم اداء
ثمن معین باشد بنحویکه محفوظ باشد از احتمال زیاده و نقصان پس اگر معین نباشد مثل اینکه
بگوید این چیز را بتو فروختم و نخواه او را هر وقتی که میخواهی بده باطل خواهد بود و اگر بگوید
هر وقتی که توانستی بده هم بدهد این از بیع نسیه نخواهد بود بلکه داخل بیع نقد خواهد بود که
اداء ثمن موقوف بر تمکن است و همچنین اگر بگوید فروختم این چیز را بتو باین طریق که اگر نقد بخواه
او را بدهی یک تومان و اگر نسیه بدهی تا فلان وقت دو تومان باطل است اگر بگوید فروختم
تا فلان زمان بفلان مقدار و تا فلان زمان دیگر بفلان مقدار **و اما** معاملات متعارفه
میان غالب مردمان که در پیش بقال یا بزاز میروند و جنس میخرند بقصد اینکه نخواهد بعد
در وقت تمکن یا بخواهند بدهند جائز است با تراضی طرفین زیرا که داخل در بیع نقد است و
اگر بخرند بنسیه که هر وقت خواسته باشند بدهند باطل خواهد بود پس لازم است که
تعیین زمان را بکنند بقسمی که مسلط بر مطالبهٔ در آن زمان جنس بخرند اگر تمکن بهم رسانند
مثل سایر دیون مهلت دهند و هم چنین باطل است اگر بگوید فروختم این چیز را بتو که نخواه او را
تا زمان ادراک غلات یا تا زمان قدوم حاج و مانند اینها بدهی [illegible]

اگر قصد [illegible] کنند مثل [illegible] است [illegible] منه ظله العالی

اگر [illegible] منه ظله العالی

بنحوی کند که قابل هیچ زیاده و کم نباشد مثل اینکه بگوید در اول مغرب شب جمعهٔ اول فلان
ماه یا اول طلوع آفتاب روز جمعهٔ اول فلان ماه از فلان سال و نحو اینها و لکن ظاهر
اینست که تعیین روز مثل روز اول فلان ماه کافی است هر چند تعیین اجزاء روز نشود
و اما کیفیت صیغهٔ این بیع باین نحو است که بایع بگوید بعتك هذا المتاع بعشرة دراهم
و اجلتك فی الثمن الی شهر یا اینکه بگوید بعتك هذا المتاع و شرطت ان تعطینی الثمن بعد
شهر و مشتری بگوید قبلت و رعایت امور سابقه از شروط و اصالت و وکالت بنحویست
که گذشت و واجب نیست بر مشتری دفع ثمن به بایع قبل از رسیدن زمان اگر چه بایع مطالبه
نماید **قسم سیم** بیع سلف و سلم است که در فارسی از آن خرید یا فروش پیشکی میگویند و
آن عبارت است از فروختن مالی را که بر ذمهٔ فروشنده باشد تا زمان مشخص بثمن و بهائیکه
حاضر باشد یا مثل حاضر باشد مثل اینکه بوصف مشخص کرده باشد و اداء آن ثمن بتعجیل لازم
باشد بعکس بیع نسیه و بعد از اجراء صیغه حاضر کنند یا حاضر کرده را بدهند مقصود این است
که قبل از تفرق تسلیم ثمن بشود و قدر متیقن از این بیع این است که مبیع جنس باشد و بهاء آن
نقد باشد نه جنس پس اگر هر دو نقد باشند جائز نیست بلی اگر هر دو جنس باشند جائز است
در این بیع که ایجاب را هر یک از بایع و مشتری بنماید درست شود چنانکه در صلح نیز جائز است پس اگر
بایع صیغهٔ ایجاب را بجا آورد جائز است که بگوید فروختم یک خروار گندم را مثلا که بفلان
وصف باشد باین طریق که در اول فلان ماه در فلان موضع مثلا قم یا قائم مقام شرعی من
لازم باشد که بدهم بفلان مبلغ که حاضر است یا فلان مبلغ موصوف بوصف معین
که الان دادی باشی پس مشتری میگوید که قبول کردم و خریدم بهمین نحو و صیغهٔ عربی
آن در صورتیکه بایع ابتداء بایجاب نماید باین نحو است که بایع بگوید بعتك یا بعتك
ما علی علی الوجه المعلوم بالمبلغ المعلوم و اگر خواسته ذکر وصف در اصل صیغه بوجه

چنانچه واجب نیست بر بایع قبول هرگاه مشتری پیش از اجل بدهد [illegible] منه ظله العالی

در صورت اختلاف [illegible] لکن رعایت احتیاط خوب است [illegible]

یعنی طلا و نقره [illegible] منه ظله العالی

صراحت نماید چنانکه در صیغ عقود محقق کرکی ره مذکور است مثلا بگوید بعتک
تغار حنطة یوسفیة عراقیة حمراء کبیرة الحب جدیدة جیدة موجلة الی شهرین
مسلمة فی موضع کذا و مشتری میکوید قبلت و در صورتیکه مشتری ابتداء بایجاب نماید کوید
اسلفتک یا سلفتک یا اسلمت الیک المبلغ المعلوم فی ماءکم من الحنطة الموصوفة
موجلة الی الوقت المعلوم پس بایع میکوید قبلت و مخفی نماناد که ظاهر اتفاق فقها است قدیما
وحدیثا مثل شیخین و فاضلین و شهیدین و محقق کرکی ره و غیر ایشان چنانکه از کلمات
ایشان مستفاد میشود برانکه مشتری را مسلم و مسلف کویند و بایع را مسلم الیه و ثمن را
مسلم بفتح لام و مبیع را مسلم فیه پس باید مشتری بکوید اسلمت الیک دینارا فی قفیز حنطة
بلکه از کتب لغت مثل صحاح و قاموس نیز چنین ظاهر میشود بلی از عبارت ارشاد و نافع این
توهم میرود که کفتن بایع اسلمت و اسلفت را لکن محقق ثانی ره در حاشیه ارشاد دفع این توهم
و توضیح مراد علامه اعلی الله قدس سره نموده بدانکه در بیع سلف شش چیز شرط است **اول** انکه ذکر
جنس کند با وصفی که رفع جهالت کند بحیثیتی که نزاع عقلائی واقع نشود پس بدون ذکر وصف
یا با وصفی که رفع جهالت نکند چنانکه در کوشت و نان بلکه پوست حیوان که ضبط
بوصف ممکن نیست بیع سلف صحیح نیست بلکه اکر وصفی کنند که قلت وجود داشته باشد
یا بنحویکه باعث نزاع شود مثل اینکه بکوید بهترین افراد فلان جنس نیز صحیح نیست بلی بیع
حیوان با وصف رافع جهالت چون سن فلان و متاع و غله و میوه و مانند اینها که ضبط اینها
بوصف رافع جهالت و نزاع ممکن است صحیح است و بالجمله مرجع در ذکر اوصاف بسوی عرف است
پس هر وصفی که مختلف شود اغراض بسبب ان و زیاد و کم شود باعتبار ان بزیادة و نقیصه
معتد بها واجب است تعرض ان و الا فلا **دوم** انستکه قبض کند بایع ثمن را پیش از انکه
از هم جدا شوند بلی بودن ثمن بر ذمه بایع در حکم قبض است علی الاظهر **سیم** انستکه

مسلمة فی الموضع المعلوم ع

در بیان بیع سلف و شرایط ان است

احوط انستکه در صورت امکان قبض بشود پیش از ان دامن از هم اضی مکند ره ظم ظله

ذکر موضع تسلیم نماید در صورتیکه متعاقدان در صدد مفارقت از موضع عقد قبل از
حلول بوده باشند مثل اینکه هر دو یا یکی از ایشان غریب یا مسافر و یا عبور کننده بوده باشند و
احوط ذکر موضع تسلیم است مطلقا **چهارم** انستکه تعیین کنند مبیع را بوزن یا کیله هر چند
چیزی باشد که در بیع نقدی وزن و کیل در اینها معتبر نباشد بلکه بمشاهده اکتفاء میکنند
چون بار هیزم و مانند ان بلی هرکاه تفاوت میان افراد ان کم باشد و باعث نزاع نشود بلکه
در عرف تسامح میکنند و سهل میشمارند چنانچه در بعضی از اقسام کردو و تخم مرغ و مانند اینها
ظاهر اینستکه تعیین بوزن یا کیل معتبر نباشد **پنجم** شرط است که تعیین زمان تسلط بر مطالبه
نماید بقسمیکه احتمال زیاده و نقصان در نزد بایع و مشتری نداشته باشد **ششم**
انکه وجود ان جنس غالبا در وقت حلول اجل ممکن باشد اگرچه وقت عقد مثلا موجود نباشد
بدانکه جمیع ما سبق از شروط و خیارات در اینجا نیز جاری است و نیز چند امر باقی ماند در
مقامیکه ذکر انها مناسب است **اول** انکه جایز نیست فروختن مبیع بسلم را پیش از رسیدن
وقت تسلط بر مطالبه بلی بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه جایز است فروختن ان
اگرچه قبض نکرده باشد و لکن در غله کراهت دارد فروختن ان قبل از قبض **دوم** انکه
بایع هرکاه بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه اداء کند جنس مسلم فیه را اکر بوصف مشخص
کرده بودند واجب است بر مشتری که قبول کند یا ابراء ذمه بایع کند اکر امتناع کند حاکم
شرع قبض کند و اکر دستش بحاکم شرع نرسد واکذارد جنس را بمشتری و تخلیه کند و هرکاه پست تر
ازان چیزی که قرار داده شده اداء کند قبول ان واجب نیست و در وجوب قبول بالاتر خلافست
احوط وجوب قبول است اگرچه قول بعدم وجوب خالی از قوت نیست چنانکه اکر زیادتر از
قدر مبیع را اداء کند قبول ان واجب نیست **سیم** انکه اکر بعد از رسیدن وقت تسلط بر مطالبه
مبیع اداء ان متعذر شود مشتری مختار است که فسخ کند و مطالبه ثمن یا مثل ان کند یا اینکه

علی الاحوط ظم ظله

در بیان بعضی از مسائل متعلقه بسلف

لکن احوط ترک است در مطلق مکیل و موزون مکر انکه ببیع تولیه باشد ظم ظله

احوط انستکه زیاده از انچه تعیین شده در صورتیکه بها حینیکه خریده بفروشد ظم ظله

صبر کند تا زمان قدرت بایع و بمحض تعذر عقد بیع منفسخ نمیشود و برهم نمیخورد چهارم
انکه بایع مدیون غیر جنس را بمشتری بدهد با رضا او یا بدان غیر جنس را بقیمت جنس در
روز قبض حساب نماید **پنجم** انکه در بیع سلف نیز جایز است شرط کردن چیزی که باعث
جهالت نشود و محلل حرام و محرم حلال نباشد مثل اشتراط عمل مباح و هبه کردن چیزی
و امثال اینها **چهارم** بیع کالی بکالی و آن عبارتست از بیع دین بدین که زمان هر
دو مؤخر باشد و این قسم از بیع در شریعت مطهره محرم و باطل است و صیغهٔ این بیع اینست
که بایع میگوید بعتك دینا الفلانی بدینك الفلانی یا میگوید بعتك دینی الفلانی
بعشرة دراهم مؤجلة الی شهر و مشتری میگوید قبلت و از قبیل بیع کالی بکالی است در
عدم صحت بیع چیزی که سلف در آن جایز است بدینی که بر ذمهٔ بایع است با وصف دین
بودن یا بعکس این علی الاصح مثل اینکه مشتری بگوید اسلفتك العشرة التی فی ذمتك
فی تغار حنطة معلومة مؤجلا الی شهرین مسلما فی موضع کذا و بایع بگوید قبلت یا اینکه
بایع بگوید بعتك تغار حنطة موصوفة بالعشرة التی فی ذمتی مؤجلة الی شهرین مسلمة
فی موضع کذا و مشتری بگوید قبلت پس اگر احتیاج شود بمثل این بیع باین قسم ننماید بلکه
بجز مشتری تغار کندم را بعشره منه و نتر بدون تسلیان بودن دین بعد از اجرا صیغه
و ثبوت عشره در ذمهٔ مشتری قبل از تفرق احتساب یا تقاص بان نمایند پس اگر مشتری
بگوید اسلفتك عشرة فی تغار حنطة معلومة الخ و بایع بگوید قبلت جایز و صحیح است
چنانچه جایز است بیع دین مؤجل را بمضمون حال زیرا که مضمون حال دین محسوب نیست
پس ظاهر صحت است بلی اگر هر دو مؤجل باشند جایز نیست **مرج** راس المال در انواع
بیع بر چند قسم است **ج** راس المال بر چهار قسم است **اول** بیع مرابحه است و آن بیعی است
که بایع خرید هد لسرمایه و زیاده از ان نیز بگیرد پس مرابحه آن بیع براس المال است با زیاده

در حکم بیع کالی بکالی

در بیان اجناس بیع سلف و راس المال و غیره

در انواع بیع مرابحه

و اخبار براس المال لازم است که مشتری عالم بان نباشد و اگر جاری شود این بیع بر چیزیکه
واقع شده است بان چیزی از برای بایع پس صیغه ان باین نحو است که بایع بگوید بعد
از اخبار بثمن بعتك ما علم اشتریته به و ربح درهم یا بگوید بعتك ما علم بما بذلت من
الثمن فیه و مشتری میگوید قبلت و جایز است در محل بعتك شریتك یا ملکتك و امثال
ان بگوید چنانچه سابقا ذکر شد و از برای مرابحه دو صیغهٔ دیگر است یکی
این است که بایع بگوید بعتك ما علم بما قام علی و ربح کذا و یکی دیگر اینکه بایع بگوید
بعتك ما علم بما هو علی و ربح کذا و فرق میان این سه صیغه این است که صیغه اولی
شامل نمیشود مگر ثمن بتنهائی را و سایر اخراجات مثل اجرت حمالی و کیالی و دلالی
و مانند اینها داخل نیست اگرچه قبل از صیغه اخبار بان نموده باشد و همچنین است
مفاد صیغهٔ ثالثه علی الاظهر و اما صیغهٔ ثانیه پس در ان مندرج است جمیع مؤن و
اخراجاتی که مقصود از ان استرباح بوده مثل اجرت دلالی و کیالی و حمالی و حراست
و سفید کری و خیاطی و قیمت رنگ و اجرت ختان مملوک و تعمیر کاری و کل مالی خانه و امثال
اینها که بذل اجرت همه را اختیار نموده باشد بقصد استرباح بشرطیکه قبل از صیغه اخبار
نماید بان یا مشتری عالم باشد بخلاف اخراجات و مؤنه که مقصود از ان استرباح و
منفعت یافتن نباشد بلکه غرض مجرد بقاء ملك بوده باشد مثل نفقهٔ عبد که عادةً
بقاء عبد بان است و مثل اجرت مسکن و کسوهٔ ضروریه او که لا بد منها است و از این
قبیل است علف دابه و اجرت اصطبل که طویله و جای آخور حیوان و ایستادن ان باشد
و جل حیوان و امثال ان و فرق میان اجرت خانه بجهت حفظ متاع و اجرت مسکن عبد و
اصطبل حیوان غیر ظاهر است خصوصا در وقتیکه استبقاء عبد و حیوان بجهت تجارت
فقط باشد بلی اگر زیاده بر قدر معتاد علف بدهد حیوان را ان قدر زائد مندرج در صیغه

در بیان صیغ بیع مرابحه و فرق بین انها

خواهد بود و همچنین اجرت طبیب را اگر مشتری بد هد در صورتیکه مرض از ان بر طرف شده و در دستش حادث نشده باشد و اگر عملی از اعمال ممکن را خود بجا اورده باشد یا متبرعی تبرعا بعمل اورده باشد و او اداده دارد شخص بایع که همه را داخل در صیغه کند پس اولی اخبار میکند باصل ثمن و باعمال و مصارفیکه مقصود از ان استرباح است بعد از ان میفروشد و میکوید بعتک ما علیم بما قام علیّ و ربح کذا مشتری میکوید قبلت بدانکه فرق دیگر نیز میان سه صیغه مزبوره هست و ان اینست که صیغه اولی صحیح نیست مکر در جائیکه متاع را بایع بصیغه بیع خریده باشد اما اگر ان متاع بصلح یا بهبه مشروطه بعوض و بعنوان منتقل باو شده باشد پس بیع مرابحه باین صیغه صحیح نیست بلکه فاسد است و اما بصیغه ثانیه صحیح است و اما در صیغه ثالثه پس تعلیل نیست جواز در صورتیکه متاع منتقل ببایع شده باشد بصیغه صلح و اما اگر بصیغه قرض یا هبه مشروطه بعوض منتقل باو شده باشد پس در جواز بیع مرابحه در محل فرض خالی از اشکال نیست و اگر بایع اخبار کند که راس المال صد درهم است و بکوید بعتک هذا بمائة و ربح کل عشرة درهم و مشتری بکوید قبلت پس ثمن صد و ده درهم خواهد بود **دویم** بیع تولیه است و این هم عبارتست از بیع براس المال بدون زیاده و نقصان پس لابد است از اخبار بسرمایه در صورتیکه مشتری عالم بان نباشد و الا اخبار لازم نیست پس بفروشد بهمان اصل سرمایه بدون کم و زیاد و صیغه ان باین نحو است که بایع بمشتری بکوید بعتک ما علم بما اشتریت یا بکوید ولیتک هذا العقد و امثال این و مشتری بکوید قبلت یا بکوید تولیت هکذا و باید که ثمن ثانی مثل ثمن اول باشد جنسا و قدرا و وصفا و شرط است در بیع تولیه که ثمن مثلی باشد نه قیمتی تا اینکه متمکن باشد مشتری ثانی از ادا مثل ثمن و نه از عرض که عبارتست از متاع غیر مکیل و موزون و غیر حیوان و عقار بلکه باید از اثمان باشد مانند دراهم و

فرق میان سه صیغه نوع ...

تعریف بیع تولیه

محل ... دام ظله العالی

دنانیر و بعنوان تا اینکه بایع مولی مثل ان چیزی را که داده بود بکیرد از مشتری و جایز نیست بیع تولیه در چیزیکه بحرد ان را بعوض و بکوید برای من انعقد تمام شده و بعد از اخبار بکوید ولیتک هذا العقد بما قام علیّ و همچنین جایز نیست تولیت در صداق امراة و عوض خلع بلفظ قیام که زن بکوید بعتک ما علم بما قام علیّ و مرد بکوید در عوض خلع ماخوذ بعتک ما علم بما قام علیّ و جایز است بیع بعض مبیع بطریق تولیت بلفظ ولیت و بعنوان بشرط تعیین ان بعض پس باید قسط ان از اصل ثمن داده شود **سیم** بیع مواضعه است از بیع براس المال عبارتست از اینکه بایع خبر دهد بسرمایه و کمتر بفروشد و مواضعه مثل مرابحه است در احکام و صیغه بلی در مواضعه باید اضافه کند لفظ وضیعة کذا را و در مرابحه باید اضافه کند لفظ و ربح کذا را پس بایع میکوید بعتک هذا بما اشتریته و وضیعته کذا و مشتری میکوید قبلت و مکروه است در مرابحه و مواضعه نسبت دادن ربح و وضیعه را بسوی مال باین طریق که بکوید بعتک هذا براس المال و ربح کل عشرة درهم یا وضیعة درهم من کل عشرة فرع اگر بایع خبر دهد که ثمن صد درهم است مثلا در مقام صیغه مواضعه بکوید بعتک براس المال و وضیعة درهم من کل عشرة پس ثمن که مشتری باید بدهد نود درهم خواهد بود و وضیعه یعنی انداخته شده ده درهم خواهد بود و اگر بکوید بعتک براس المال و وضیعة درهم لکل عشرة پس وضیعه ان نه درهم و یکجزء از یازده جزء از درهم خواهد بود و ثمن نود درهم و ده جزء از یازده جزء از درهم خواهد بود و همچنین است اگر بکوید بعتک بمائة و وضیعة درهم من کل احد عشر پس ثمن باز همان نود درهم و ده جزء از یازده جزء از درهم است و وضیعة نه درهم و یکجزء از یازده جزء از درهم است و اگر بکوید بعتک بمائة و وضیعة العشرة درهم دو احتمال دارد یکی اینکه اضافه وضیعه بسوی عشره بمعنی من باشد که تقدیر کلام چنین میشود بعتک بمائة و وضیعة درهم من العشرة پس در این صورت وضیعه

فرق در مرابحه و مواضعه

در مواضعه معلوم نیست که ... دام ظله العالی

ده درهم و ثمن نود درهم خواهد بود و احتمال دوم اینست که این اضافه بمعنی لام باشد
که تقدیر چنین شود بعتك بمأة و وضیعة درهم للعشرة پس وضیعه نه درهم و یکجزء از
یازده جزء از درهم و ثمن نود درهم و ده جزء از یازده جزء از درهم خواهد بود چهارم
بیع مساومه است و بیع رأس المال و آن عبارت از این است که بایع ذکر سرمایه نکند و
بفروشد و این بهترین اقسام است بجهت تحرز از کذب عمدا یا غلطا و صیغه این بیع از ما
سبق ظاهر است پس همین قدر که بایع بگوید بعتك المتاع المعلوم بالمبلغ المعلوم و
مشتری بگوید قبلت کافی است س کیفیت ربا را بیان فرمائید ج بیع ربا حرام است
مطلقا بلکه معاوضه حتی صلح و نحو آن بنا بر اظهر و هر چیزیکه مشتمل بر ربا باشد و در
حدیث وارد است که یك درهم ان اعظم و بزرگتر است از هفتاد زنا که با محرم خود
چون مادر و خواهر خود بکند و ربا عبارت است از زیادتی یکی از دو عوض که از یکجنس
باشند موزون یا مکیل باشند در زمان صاحب شریعت اگرچه در زمان مبایعه
چنین نباشد و اگر حال آن در زمان صاحب شریعت معلوم نباشد پس اگر در زمان تبایع
در جمیع بلاد موزون یا مکیل باشد همین حکم را دارد و اگر در بعضی از بلاد موزون یا
مکیل باشد و در بعضی نباشد در آن بلدی که موزون یا مکیل هست اخذ زیاده ربا است
و در بلد دیگر خلاف است احوط آنست که در آن بلد نیز بر وجه معاوضه اخذ زیاده
ننماید س جو و گندم در ربا از یك جنس محسوب است یا نه ج بلی از یکجنس محسوب
میباشند و همچنین است گندم و آرد و نان و نشاسته و امثال اینها و همچنین است
خرما و شیره و مثل آن و همچنین است انگور و دوشاب و مانند آن پس نباید که در وقت
مبایعه اینها اخذ زیاده نمایند بلکه مساوی اخذ نمایند اگرچه مثل معاوضه انگور
بمویز یا معاوضه خرما برطب باشد بنا بر احوط بلکه بهتر اجتناب است از معاوضه ملوک

وخشك که وزنی یا کیلی باشد چنانچه جمعی منع فرموده اند و همچنین کشك و شیر از یکجنس
محسوب است چنانچه شیر و پنیر و روغن نیز چنین است بلی روغن گاو مثلا با دوغن گوسفند
دو جنس محسوب است و همچنین است گوشتهای و سایر چیزهائیکه از حیوان عمل میاید پس
اینها تابع اصل خود میباشند مگر بز و گوسفند که یکجنس محسوب است چنانکه گاو و گاو
میش نیز از یکجنس میباشند پس هرگاه حاصل حیوانی را یا گوشت آنرا معاوضه کنند با
حاصل و گوشت حیوان دیگر که شرعا از جنس آن حیوان نباشد چون گاو و گوسفند جایز است
که زیادتی در عوض اخذ نمایند اگرچه نسیه باشد علی الاقوی لکن با کراهت در نسیه
و همچنین باکی نیست در معاوضه غیر موزون و مکیل و معدود مثل قماش و حیوان و
مانند آن که اخذ زیاده در اینها نقدا جایز است بدون کراهت و در نسیه خلاف است و
قول بجواز مع الکراهة خالی از قوت نیست و اما در معدودات چون تخم مرغ و گردو
پس در آن نیز خلاف است اقوی جواز است لکن احوط اجتناب است از اخذ زیاده در معاوضه
و امثال اینها مگر بر وجهیکه ذکر خواهد شد و همچنین احوط این است که اخذ زیاده
نکنند و در معاوضه حیوان بگوشت از جنس آن حیوان خصوصا اگر کشته باشد هرگاه
دو جنس در حکم جنس واحد باشد لکن یکی مکیل است و دیگری موزون مثل گندم و آرد
مثلا بیع احدهما بدیگری جایز است با مساوات در وزن و در کیل اشکال است و احوط
سنجیدن و برابر نمودن است هر دو را بوزن س در میان پدر و پسر و میان زن و
شوهر و میان مملوك محض و مولای او و میان مسلمان و کافر حربی از مسلمان و کافر
حربی از مسلمان اخذ ربا حرام است یا نه ج حرام نیست و لکن کافر حربی از مسلمان
نمیتواند اخذ زیاده نماید س در میان جد و نواده و میان پدر و دختر و میان مالك
و مملوك که بیع ربا چه صورت دارد ج مابین پدر و دختر و مابین مالك و مملوك ربا

نیست خلاف زیاده جایز است در ما بین جد و نواده اصح عدم جواز است و احوط اینست
که شوهر و زوجه منقطعه نیز از یکدیگر اخذ زیاده ننمایند چنانچه بعضی فرموده اند ولکن
اظهر جواز است و احوط بلکه اقوی عدم جواز اخذ رباء است از کافر ذمی چون یهود و نصاری
که جزیه میدهند مسئله اگر در معامله اخذ ربا نموده باشد عمداً یا سهواً و جاهل بحرمت بوده
باشد در زمان معامله واجب است رد زیاده بمالکان یا نهج در این صورت اگر صاحب
مال را بشناسد باید باو رد کند و اگر مشتبه باشد مالکان میانه جمع محصوری و
تعیین ان ممکن نباشد با همه مصالحه کند یا حلیت اخذ کند و اگر مالک را نشناسد و
قدر مال ربا را بداند مثل مال مجهول المالک بان عمل کند باین طریق که اگر ان مالک مال
مجهول معلوم باشد که ظالم بوده است در ان مال رد مظالم بدهد و اگر علم دارد که
ان مال مال حلال او بوده ولکن بر ذمه او مظلمه باشد اولی اینست که حاکم شرع بعنوان
تقاص از جانب فقرا اخذ نموده و رد مظلمه بدهد و اگر معلوم است که ان مالک مجهول
ظالم نیست بهیچ وجه یا مجهول الحال باشد تصدق بدهد و اگر قدر مال ربا و مالک
ان هر دو مجهول بالمره باشد خمس ان را بدهد بسادات و اگر در زمان معامله حرام
بودن ربا را نمیدانست پس کفایت توبه کردن در حق جاهل مقصر بلکه مطلقا محل تامل است
مسئله در زمان معامله فرار نمودن از ربا بچند طریق ممکن است ج به پنج طریق ممکن است
اول انکه تغییر جنس بدهند مثل اینکه ریال را با شرفی معاوضه نمایند پس از ان اشرفی
را بدهند ریال دیگر که منظور بوده اخذ نمایند و یا اینکه جنس را بنقد معاوضه نمایند
پس از ان نقد را بدهند و ان جنس که مقصود بود اخذ نمایند ولیکن باید قصد معاوضه
واقعیه داشته باشند دوم انکه نعوض را معاوضه نمایند بر وجه قرار دادن بذمه
بصیغه مبایعه یا مصالحه بجنس دیگر و پس از ان مثل را معاوضه بما فی الذمه نمایند سیم

انکه بان عوض ناقص یا هر دو در صورت اشتباه ناقص از غیر جنس چیزی را منضم نمایند مثل اینکه
با ریال ناقص دستمالی را یا چیز دیگر را منضم نمایند و معاوضه کنند چهارم انکه هر یک
مال خود را بدیگری قرض بدهند و پس از ان هم دیگر را بری الذمه کنند اگر از خلوص قلب باشد
یا انکه بقدر مال ناقص را معاوضه نمایند و زاید را بری الذمه کنند پنجم انکه هر یک مال
خود را بدیگری هبه نمایند و باید در ضمن عقد شرط هبه دیگری را ننمایند سؤال
کیفیت بیع صرف را بیان فرمائید ج بیع صرف عبارت است از بیع هر یک از طلا و نقره
بدیگری و همچنین است علی الظاهر بیع طلا و نقره بطلا یا بنقره یا بهر دو خواه مسکوک
باشد یا غیر مسکوک و خواه سکه اسلام باشد یا غیر ان بلی بیع طلا یا نقره یا هر دو بپول سیاه
داخل در بیع صرف نیست و همچنین مصالحه طلا بطلا یا بنقره یا بعکس این حکم صرف را
ندارد علی الاصح و شرط است در صحت بیع صرف علاوه بر سایر شروط بیع که ذکر خواهد
شد قبض نمودن هر یک از عوض و معوض پیش از متفرق شدن خواه در مجلس عقد باشد
و خواه در مکان دیگر باین طریق که بایع و مشتری هر دو با هم حرکت کنند و مفارقت نکنند
تا اینکه قبض ثمن و مثمن نمایند و وکیل گرفتن جهت قبض کافی نیست علی الاقوی بلی اگر وکیل
در صرف نمایند مفارقت موکل ضرر ندارد و دو در حکم صرف است فروختن چیزی که طلا
کوب یا نقره کوب باشد چون شمشیر یا لجام و امثال اینها که مفضض نامیده شده باشند پس اگر مقدار
طلا و نقره معلوم باشد و بیع بجنس ان زیور باشد باید در ثمن زیادتی قرار دهند که در
مقابل غیر جنس واقع شود تا اینکه ربا متحقق نشود و باید بقدر طلا یا نقره نقد را قرار بدهند
و پیش از مفارقت داد و ستد بعمل بیاید تا اینکه شرط بیع صرف متحقق شود و اگر قدر انها
مجهول باشد مبایعه بجنس صورت ندارد مگر انکه علم بزیادتی عوض از مقدار مجهول طلا
یا نقره داشته باشد و مبایعه بجنس مخالف بی اشکال است س کیفیت صلح و طریقه عقد

در بیان احکام متعلقه بصلح

ان را بیان فرمایند چه صلح عبارتست از سازش دو شخص یا بیشتر وان عقدی است لازم از طرفین که مشروع شده از برای قطع نزاع واقعی یا امکانی و جایز است واقع ساختن مصالحه را با اقرار مدعی علیه و با انکار او و هم چنین جایز است مصالحه عین بعین و دین بدین و عین بدین و دین بعین و نیز جایز است با علم متصالحین بمقدار مالی که نزاع در ان واقع شده و با جهل ایشان و باطل نمیشود مصالحه مگر بفسخ و اقاله و جایز نیست مصالحه که حرام کند حلال خدا را یا حلال کند حرام خدا را و هر گاه مال المصالحه یا عوض ان مال غیر برامد یا اینکه قابلیت مملوکیت نداشته باشد مثل خوک صلح باطل خواهد بود بلی هر گاه تعلق بگیرد بچیزیکه در ذمه باشد و قابلیت مملوکیت داشته باشد و ان چیزیکه اداء شد چنین نباشد صلح صحیح است پس مطالبه بدل خواهد کرد و اگر معیب بر اید خیار فسخ دارد و لابد است در تحقق صلح از ایجاب و قبول پس مصالح بعد از تعیین مال المصالحه بگوید صالحتک هکذا و مصالح له بگوید قبلت هکذا یا اینکه مصالح بگوید صالحتک علی ما استحقه فی ذمتک من جمیع الحقوق الشرعیة بالمبلغ المعلوم و مصالح له بگوید قبلت هکذا و هر گاه مبین مصالح خواسته باشد بگوید صالحتک علی ما استحقه فی ذمتی من جمیع الحقوق الشرعیة بالمبلغ المعلوم و ان دیگری که مدعی است بگوید قبلت نیز صحیح است و این کفایت میکند در تحقق صلح و اگر اراده صلح نمایند جهت قطع خصومت و نزاع ظاهری فقط پس مصالح گوید صالحتک علی قطع المنازعة بینی و بینک من جهة الامر المعاوم بالمبلغ المعلوم و دیگری بگوید قبلت جایز و صحیح است و بدانکه صلح عقد مستقل است نه تابع عقدهای دیگر بلی افاده میکند فائده پنج عقد اول بیع است که فائده ان بر صلح مترتب میشود و این در وقتی است که متضمن نقل عینی بعوض معلومی باشد مثل اینکه مالی در ید کسی باشد و شخص دیگر ادعا کند که ان عین مال منست یا اینکه ادعا کند دینی

در اینکه افاده میکند فائده عقود خمسه را

را بر ذمه و ان شخص مدعی علیه نیز معترف شود پس تراضی نمایند بر مصالحه ان عین یا دین بمبلغ معین و صیغه صلح را نیز باین قسم جاری نمایند پس صلح در این صورت بمنزله بیع است در نقل ملک و هم چنین است در صورتیکه ابتداء مصالحه واقع شود بر عینی یا دینی بدون سبق خصومت بمبلغ معینی **دوم** فائده اجاره است و این در صورتی است که مصالح علیه یعنی مال المصالحه منفعت بوده باشد مثل اینکه عینی یا دینی را با منفعتی اگر نزد دیگری دارد ان را مصالحه میکند بر منفعت معلومه در مدت مشخصه پس صلح این صورت مفید اجاره است **سیم** فائده ابراء و حطیطه است و این در صورتی است که طلبی داشته باشد بر ذمه کسی که بعد از اقرار و اعتراف مدیون مصالحه نمایند بر اسقاط بعض معین ان دین و دادن بعض دیگر را بشخص داین و مصالحه بر این وجه جاری نمایند پس صلح در این صورت افاده میکند فائده ابراء را **چهارم** فائده هبه است در او وقتی که ادعا کند مدعی و عبد یا دو خانه را مثلا و مدعی علیه نیز معترف شود بعد از ان مصالحه نماید ان دو عبد یا ان دو خانه را بیک عبد یا یک خانه مثلا و مدعی علیه نیز قبول کند پس در این صورت صلح افاده میکند ثمره هبه را **پنجم** فائده عاریه است و این در وقتی است که ادعا کند مثلا خانه را که در ید عمرو است و عمرو نیز اقرار و اعتراف نماید پس از این مصالحه نماید شخص مدعی خود را بساکن شدن عمرو در ان خانه تا مدت یکسال زیرا که صلح در این صورت افاده میکند ثمره عاریه را لکن اصح لزوم این مصالحه است پس صاحب خانه را نمیرسد که رجوع نماید بدانکه چنانچه واجبست فرار از ربا در بیع هم چنین واجبست فرار از ربا در صلح نیز علی الاحوط و الاصح و ظاهر جواز صلح است بر مثل حق شفعه بجهت اسقاط ان و بر تحجیر و اولویت سکنی در مدرسه و امثال ان و هم چنین جایز است صلح بر اسقاط یمین و خیار و بر جاری ساختن اب را بر بام غیر در مدت معلومه و نیز ظاهر جواز اشتراط است در ضمن عقد صلح چنانچه جایز بود در بیع والله

العالم س کیفیت ضمانت و شرائط ان را بیان فرمائید ج ضمانت عبارتست از اینکه کسی
بر ذمه بگیرد مالی را که در ذمهٔ دیگری باشد اگرچه ان دیگری راضی نباشد و شرط است که
ضامن مکلف باشد و تصرفاو در مال شرنافذ و جائز باشد باین معنی که سفیه و امثال ان
نباشد و نیز مشروط است در لزوم ضمانت که مضمون له یعنی طلب کار راضی باشد بضمانت
ان شخص ضامن چنانچه لزوم ضمان شرطاست باین که ان ضامن مال دار باشد یا اینکه طلب کار
عالم باشد بفقر ضامن هنگام ضمانت و باید دانسته شود که بمحض ضامن شدن او مال
از ذمهٔ مدیون منتقل میشود و بذمهٔ ضامن تعلق میگیرد و مدیون بریٔ الذمه میشود
از ان دین بلی هرگاه ضمانت بخواهش مدیون واقع شود ضامن میتواند بان مدیون رجوع
نماید و الا فلا و در ضمن ضمانت نیز جائز است که شرط کنند چیزی را که منافی مقتضای عقد
نباشد و شرعا نیز ممنوع نباشد مثل اشتراط خیار با تعیین مدت و مثل اشتراط وفاء دین
از مال مخصوص و امثال اینها که جائز است پس در این صورت لزوم میباید ان شروط و
نیز باید دانست که ضمانت حاله و مؤجله هر دو صحیح و جائز است پس اگر شرط کند اجل را
واجب است که ان مضبوط باشد مثل یکماه و نحو ان نه مثل تا زمان ادراک غلات و قدوم
حاج زیرا که این بجهت عدم ضبط ان فاسد است س حقیقت ضمانت را بیان فرمائید
ج تحقق ان از اجراء صیغه است خواه بعربی بوده باشد یا بغیر ان اگرچه اولی و احوط
و افضل عربیست با امکان و صیغهٔ ضمان بدین نحو است که ضامن بگوید بطلب کار ضَمِنتُ
لَكَ مَا تَستَحِقُّهُ فِي ذِمَّةِ زَيدٍ یا بگوید تَحَمَّلتُ لَكَ یا بگوید تَكَفَّلتُ یا بگوید اِلتَزَمتُ یا
بگوید اَنَا ضَمِينٌ یا بگوید اَنَا ضَامِنٌ یا بگوید اَنَا زَعِيمٌ و نحو اینها از الفاظیکه برساند این معنی
را و در قبول کفایت میکند لفظ قَبِلتُ پس ماضویت در ایجاب شرط نیست چنانچه شرط است
در بیع و امثال ان و ظاهر اینست این است که در صیغه کفایت نکند به نحو کتابت و اشارت

در بیان صیغ ضمانت

باقدرت بر نطق و صیغهٔ ضمان مؤجل و ضمان اینکه شرط خیار در ان شده باشد نیز بنحوی است
که ذکر شد لکن باضافه تأجیل و اشتراط مثل اینکه در صورت اجل ضَمِنتُ لَكَ اِلَى شَهرٍ بگوید
و در صورت اشتراط خیار بگوید ضَمِنتُ لَكَ وَشَرَطتُ لِنَفسِي الخِيَارَ شَهرًا مثلا این در وقتیست که
خیار از برای ضامن باشد و اما اگر از برای مضمون له باشد یعنی برای طلب کار باشد بجای
لِنَفسِي بگوید لَكَ و در صورت اشتراط وفاء دین از مال مخصوص بگوید ضَمِنتُ لَكَ مَا تَستَحِقُّهُ
فِي ذِمَّةِ الفُلَانِيِّ وَشَرَطتُ الاَدَاءَ مِنَ المَالِ الفُلَانِيِّ و امثال اینها بدانکه چنانکه بایع ضامن
درک است از برای مشتری نسبت بمبیع همچنین مشتری نیز ضامن بایع است نسبت بثمنی که
دفع ببایع نموده سؤال کیفیت احکام قرض و دین را بیان فرمائید ج بدانکه احکام ضروریه
قرض و دین بر چند امر مشتمل میشود اول انکه در قرض دادن ثوابی است عظیم چنانچه در حدیث
وارد است که تصدق دادن یکدرهم ده برابر است و ثواب قرض دادن یکدرهم برابر هجده
درهم است و اخبار در ثواب قرض بسیار است دوم اینکه عقد قرض جائز است از طرفین
یعنی داین هر وقتی که خواسته باشد مطالبهٔ بدل نماید میتواند و لو بمجرد فراغ از صیغهٔ قرض
باشد و همچنین مدیون نیز هر زمانیکه خواسته باشد اداء ان نماید میتواند اگرچه بعد فراغ
از صیغه بلافاصله بوده باشد و ثمرهٔ قرض تملیک عین است با رد عوض پس در مثلی رد مثل
لازم است و در قیمتی رد قیمت روز قرض و قرضیکه بر وجه یقین باعث مالک شدن قرض
گیرنده میشود ان قرضی است که مشتمل باشد بر ایجاب و قبول لفظی و قبض و صیغهٔ ان باین
طریق است که صاحب مال بگوید اَقرَضتُكَ هٰذَا و قرض گیرنده بگوید قَبِلتُ و بعد تصرف و
همچنین اگر ترجمهٔ این را بگوید مثل اینکه مالک بگوید قرض الحسنه دادم این مال را بتو
قربة الی الله و قرض گیرنده بگوید قبول کردم صحیح است قصد قربه لازم نیست بلی ترتب ثواب
موقوف بقصد قربت است بلی اگر مالک بدون صیغه بدهد مالی را بغیر بقصد قرض تصرف

بلکه قیمت روز ادا ظهر طبا مد ظله العالی

دران از برای ان غیر مباح و جایز است از قبیل معاطات در بیع **امر سیم** انکه باید قرض دهنده شرط نفع نکند زیرا که نفع در قرض حرام است و با شرط کردن انتقال بقرض گیرنده حاصل نمیشود هرچند نفع بسبب زیادتی در وصف باشد علی الاصح مثل اینکه در عوض شکسته صحیح را اخذ کند تبرعا بلی هرگاه قرض گیرنده تبرعا چیزی بقرض دهنده بدهد ضرر ندارد **امر چهارم** انکه هر چیزیکه ممکن است تعیین کردن ان بحسب قدر و وصف جایز است قرض دادن ان پس جایز است قرض دادن طلا و نقره که بوزن و وصف مشخص شده باشد و هم چنین جایز است قرض دادن گندم و جو و مانند اینها که بوزن مشخص شده باشد و یا بکیل و هم چنین جایز است قرض دادن نان که بوزن مشخص شده باشد و اگر نان بعدد و شماره مشخص شده باشد قرض دادن ان جایز است علی الاصح و احوط این است که تفاوت میان عوض و معوض نباشد بلکه مساوی در وزن باشند و اعتباری بتفاوت در قیمت نیست **امر پنجم** انکه مالی را که قرض میدهند یا مثلی است یا قیمتی است و مثلی انستکه اجزاء ان مال متساوی باشد و در قیمت و منفعت و در صفات باهم نزدیک باشند مثل جو و گندم و روغن و قیمتی انستکه تفاوت داشته باشد مثل حیوانات پس اگر ان مال مثلی باشد در صورت اراده رد عوض اگر مثل ممکن باشد باید رد مثل کند و الا باید رد قیمت ان بکند و اگر قیمت زمان قرض گرفتن و زمان تعذر مثل و زمان مطالبه بدل تفاوت داشته باشد ظاهر اینستکه قیمت زمان وفا را باید بدهد و اگر قیمتی باشد قیمت ان در روز قرض در ذمه قرض گیرنده قرار میگیرد چنانچه قول مشهور است و احوط انستکه با امکان مثل بملاحظه قیمت اصل رد مثل کند یا مصالحه کند بان مثل یا قیمت و هم چنین است در قرض دادن لؤلؤ و مرجان بلی خوب نیست که انها را قرض بگیرند **امر ششم** انکه بنابر اصح میشود که قرض گیرنده بعد از اجراء صیغه قرض و تصرف دادن رجوع کند بعین مال بلی میتواند که

فی بیان موضوع قرض

مفسد بودن شرط فاسد مفسد عقد نیست ... مدظله العالی

فی بیان وقت وفای قرض

بلکه زمان وفا ظاهر ... مدظله العالی

مطالبه حق خود بکند چنانکه گذشت در معنی جواز عقد قرض پس قرض گیرنده اگر همان مال را رد کند جایز است چنانکه اگر بدل ان را رد کند نیز جایز است اگرچه احوط در صورت مطالبه عین رد عین است چنانچه احوط در صورت دادن عین قبول ان است هرچند قیمتی باشد **امر هفتم** انستکه هرگاه مالی را قرض دهند و شرط کنند که تا زمان معین قرض باشد احوط انستکه پیش از ان زمان مطالبه نکنند باز نده بودن قرض گیرنده اگرچه جواز مطالبه خالی از قوت نیست و مشهور هم همین است **امر هشتم** انکه اگر از برای مدیون امارموت ظاهر شود واجب است که وصیت کند بلکه احوط اینست که مقدار دین را جدا کند **امر نهم** انکه دیون موجله که زمان تسلط انها نرسیده باشد بسبب مفلس شدن معجل نمیشود لکن بسبب موت مدیون معجل میشود باین معنی که بعد از مردن مدیون طلب کار میتواند مطالبه کند طلبی را که زمان تسلط بر مطالبه ان موخر باشد و بموت طلب کار معجل نمیشود پس اگر ترکه کمتر از قرض میت باشد تمام طلب کاران مساوی باشند در استحقاق مطالبه از ان ترکه بحساب حق خود هرچند عین مالی که از بعضی از ایشان اخذ نموده بود موجود باشد بلی هرگاه کسی باشد صاحب مال اولی و احق خواهد بود علی الاقوی چنانچه در صورت مفلس شدن نیز چنین است **امر دهم** هرگاه مدیون بی چیز باشد و قادر نباشد بر کسب لایق بحال که بان میتواند ادای دین کند باید او را مهلت داد و اگر بی چیز باشد و یا قادر بر کسب لایق بحال باشد و طلب کاران مطالبه حق خود کنند او را مماطله کند پس او جایز است و هم چنین در صورت جهل بحال و مگر انکه ثابت شود بی چیز بودن **امر یازدهم** انکه خانه لایق بحال و خادم لایق بحال و لباس لایق بحال و مانند اینها را لازم نیست که بطلب کار مدیون زیاده بدهند علی الاقوی و هم چنین نفقه روز قسمت و عیال واجب النفقه **امر دوازدهم** انکه هرگاه طلب کار دین را بغیر جنس و شاید و مستقل عوض که کمتر از اصل طلب باشد بفروشد که

ربا و مانند ان لازم نیاید صحیح است پس مشتری میتواند مطالبه تمام طلب را نماید علی الاصح و بعضی گفته اند که بیشتر از ان مقدار که بایع داده نمیتواند طلب کند و این احوط است

امر سیزدهم اینکه جایز است شرط کردن وفا بقرض را در بلد دیگر و اگر مطالبه کند مقرض در غیر بلد شرط یا در غیر بلد قرض با عدم شرط واجب است بر مقترض وفاء بر ان با عدم ضرر و متحقق میشود ضرر باینکه قیمت مثلی در موضع مطالبه زیادتر باشد

س طریقه احکام حواله کردن را بیان فرمایید

ج حواله عبارتست از نقل کردن مالی از ذمه شخصی بذمه شخص دیگر که مشغول الذمه باشد بمثل ان مال بحسب جنس و وصف اگرچه غیر نقد باشد و حواله بر کسیکه بری الذمه باشد در ان خلافست اصح جواز انست پس نقل میشود مال از ذمه اش بذمه ان شخص دیگر که بری الذمه باشد و شرط است در حواله رضایت حواله کننده و حواله کرده شده و شخص محال علیه هر سه بلی واجب نیست قبول کردن حواله بر شخص محتال اگرچه محال علیه مالدار باشد و باید که محال علیه در وقت حواله کردن مالدار باشد و اگر مالدار نباشد باید بداند شخص محتال اینکه محال علیه مالدار نیست و اگر در وقت حواله غالم باعتبار او نباشد بعد از حواله ظاهر شود اعتبار او از برای محتال اختیار فسخ است پس اگر بخواهد فسخ حواله کند میتواند بلی اگر ظاهر شود که در وقت حواله مالدار بود بعد بی چیز شده اختیار فسخ ندارد پس نمیتواند که رجوع نماید بمحیل و در همه صورت همینکه حواله شرعیه بعمل امد شخص محیل که مدیون محتال است بری الذمه میشود پس محتال نمیتواند که دیگر رجوع باو نماید مگر بفسخ در جائیکه از برای او ثابت باشد چنانچه ذکر شد و چون حواله عقد لازم است پس لابد است در ان از ایجاب محیل و قبول محتال پس محیل یعنی حواله کننده میگوید احلتک علی فلان بالمبلغ المعلوم و محتال میگوید قبلت یا میگوید احتلت و جایز است اجرای صیغه حواله بفارسی نیز اگرچه بعربی اولی و احوط است

بالامکان چنانچه در سایر عقود لازمه غیر نکاح گذشت و رضا محال علیه بهر نحو یکه انشاء کند کفایت میکند خواه قبل از حواله باشد و یا بعد از ان و خواه مقارن باشد یا نه و شروطی که اعتبار شده در سایر عقود لازمه از قبیل بلوغ و عقل و نحو ان در حواله نیز معتبر است پس باید هر یک از محیل و محتال و محال علیه بالغ و عاقل و جایز التصرف باشند و مسلوب القول و الفعل نباشند

سؤال کیفیت رهن و صیغه ان را بیان فرمایید

ج رهن عبارتست از وثیقه که در صورت تعذر اخذ دین از مدیون استیفاء حق از ان نمایند و رهن عقدیست لازم از طرف راهن و لابداست در ان از ایجاب و قبول مثل اینکه مالک بگوید رهنتک هذا یا ارهنتک هذا علی الدین المعلوم و علی کل جزء منه و شرطت لک ان ما یتجدد من نمائه یکون رهنا و ان یوضع علی ید العدل الفلانی او ان یکون بیدک او بیدی او ان یکون الفلانی و کیلا فی بیعه بعد شهر و امثال اینها پس صاحب طلب بگوید قبلت یا ارتهنت یا چیزیکه جاری مجرای ان بوده باشد چنانکه در ایجاب گفتن هذا وثیقة عندک یا گفتن هذا رهن عندک و کفایت نمیکند شرط رهن در ضمن عقد بیع از قبول رهن هر گاه ایجاب بعمل اید بعد از بیع و شرط است که ان وثیقه عین مملوک باشد بلکه بنابر اصح قبض نیز شرط است و باید هر یک از راهن و مرتهن جایز التصرف باشد در مال خود و جایز نیست از برای مالک تصرف در رهن بفروختن و وقف کردن و اجاره دادن و نحو اینها و همچنین جایز نیست از برای مالک وطی جاریه مرهونه و مرتهن را لیست از سایر طلبکاران در استیفاء حق خود از رهن هرچند مالک مرده باشد پس اگر ماذون باشد که بخود نیز بفروشد میتواند از برای خود بخرد عقد رهن قابل شروط است اگر ان شروط از جمله ان شروطی نباشد که منافی مقصود عقد رهن باشد پس اگر شرط کند در ضمن رهن که اصلا عین مرهونه فروخته نشود صحیح نخواهد بود بجهت اینکه این شرط منافی مقصود از رهن است و همچنین صحیح نیست اگر شرط کند که عند

در بیان احکام متعلقه برهن و اجاره

مسلم را بکافر بفروشند و اگر شرط کنند دخول نماء متجدد را در رهن یعنی ثمر و میوه و حمل حیوانات
صحیح است و بدون شرط نماء متجدد داخل در رهن نمیشود بنابر اقوی چنانچه نماء موجود و حمل
حیوان مرهونه نمیشود بدون شرط و اگر عینی برهن بگذارد نزد کسی باین نحو که تا فلان مدت
رهن باشد اگر در سر انمدت باداء دین نماید مدیون ان عین مرهونه مبیع بوده باشد فاسد
خواهد بود هر یک از رهن و بیع پس در ان مدت اگر تلف شود ان رهن بدون تعدی و تفریط
ضمانتی نیست بر قابض بجهت فساد رهن زیرا که از اصول مقرره است هر عقدی که بصحیح ان
عقد مترتب نمیشود ضمان بر قابض هرگاه تلف شود عین مقبوضه بدون تعدی و تفریط
بفاسد ان عقد نیز چنین است و رهن نیز از این قبیل است بخلاف اینکه اگر ان عین مقبوضه
مرهونه بعد از ان مدت مشخصه تلف شود پس در این محل فرض قابض ضامن است بجهت فساد
بیع زیرا که هر عقدی که بصحیح ان مترتب میشود ضمان بفاسد ان نیز مترتب میشود ضمان و
بیع از این قبیل است و جایز نیست از برای مرتهن تصرف در رهن مبیع و خواه قبل از رسیدن
زمان طلب مگر باذن مالک بلی در صورت حلول اجل و تعذر مدیون از اداء دین میتواند
رهن را بفروشد و استیفاء حق خود نماید اگر چه ماذون نباشد از مالک یا ورثه مالک
یا حاکم شرع و هرگاه راهن اعتراف برهن نکرده باشد و مرتهن خوف داشته باشد که راهن
یا وارث انکار کنند و او متمکن نباشد از اثبات ان در نزد حاکم شرع میتواند استیفاء حق خود
را از رهن نماید بعد از رسیدن زمان مطالبه با امتناع مدیون و اما قبل از حلول اجل جایز
نیست استیفاء و هو العالم درس طریقه احکام و شرایط اجاره را بیان فرمایید جواب اجاره عقدی است
لازم از طرفین و عبارت است از تملیک منفعت معلومه بعوض معلوم و باطل میشود بتقایله
و اما بسبب بیع باطل نمیشود و همچنین باطل نمیشود بعتق و بارتداد بلکه اقوی عدم بطلان است
بموت هر یک از موجر و مستاجر خصوصا اگر موجر عمر و مستاجر زید باشد بلی در چند صورت

در بیان احکام و شروط اجاره

باطل میشود اول انکه عین موجره پیش از قبض یا بعد از قبض بلا فاصله تلف شود پس در این صورت
اجاره باطل میشود دوم انکه شرط کرده باشد که مستاجر بنفسه استیفاء منفعت کند پس
باطل میشود بموت مستاجر قبل از استیفاء منفعت سیم انکه عین موجره وقف باشد و موقوف
علیه ان را اجاره دهد از برای صلاح خود نه منفعت بطون لاحقه پس در این صورت
بموت موجر باطل میشود اجاره چهارم انکه موجر مالک منفعت مدت حیوة خود بسبب
وصیت مالک عین بوده باشد پس بموت این موجر اجاره باطل میشود بدانکه اجاره دادن
مثل باغ را از برای مالک شدن مستاجر حاصل ان چون خرما و انکور و انار و خربزه و مانند اینها را
و اجاره دادن گاو و گوسفند و امثال اینها را جهت مالک شدن شیر و روغن و مانند اینها را جایز و
صحیح نیست زیرا که در اجاره شرط است بقاء عین و مفروض اینست که اشال خرما و انکور
و شیر و روغن از اشیاء معدوم میشود نه از منافع پس باید چیزیکه قابل اجاره است از برای منفعت
غیر عین باشد مثل نماز کردن و نشستن در زمین و نخوان و در مالک شدن حاصل درختها
یا مانند انها موقوف است بر مصالحه یا انکه شرط کند که حاصل انها در سال اجاره با مستاجر
باشد و یا اینکه بیع کنند با خیار فسخ از طرفین و مانند اینها و شرط است در صحت اجاره
کمال متعاقدین ببلوغ و عقل و جایز التصرف باشند و اینکه منفعت و اجرت و مدت معلوم
باشند و باید منفعت ملک موجر باشد خواه عین موجره ملک او باشد و خواه نباشد چون
مستاجر که جایز است از برای او که بعد از اجاره از مالک بغیر اجاره دهد مگر در صورتیکه
شرط کرده باشند که استیفاء منفعت را مستاجر بنفسه نماید و مالک میشود موجر اجرت را
بنفس عقد و واجب است تسلیم ان بتسلیم عین موجره مگر اینکه شرط کرده باشند تاجیل
اجرت را باجل مشخصی پس در این صورت بمقتضای شرط باید عمل نمایند و بالجمله چون اجاره
عقدی است از عقود لازمه از طرفین پس معتبر است در ان هر چیزیکه معتبر است در سایر

در بیان احکام متعلقه بشرکت

در بیان کیفیت شرکت

عقود لازمه از حیثیت لزوم عقد مثل موریت قبول بعد از ایجاب بخوان و در اجرا صیغه شخص موجر میکوید مثلاً اجرتك الدار المعلومة سنة بالمبلغ المعلوم مستاجر میکوید قبلت واکر موجر بجای لفظ اجرتك اکریتك بکوید یا انکه ملکتك سکنی هذه الدار شهراً بالمبلغ المعلوم کفایت میکند چنانکه در قبول نیز کفایت میکند هر لفظیکه دلالت بر قبول نماید مثل قبلت واستاجرت ومانند ان و منعقد نمیشود اجاره بلفظ بیع و عاریه و صحیح است اشتراط چیزی که منافی مقصود از عقد اجاره نباشد در ضمن ان از شروط سایغه ونیز لازم است وفاء بشرط در ضمن ان والله العالم **سؤال** کیفیت شراکت را بیان فرمائید **ج** در شرکت پنج مطلب است **اول** انکه شرکت عقدی است جایز از طرفین وان عبارت است از اجتماع حق دو مالك یا بیشتر در مالی یا منفعتی بر سبیل اشاعه حاصل میشود با ایجاب بکفتن اشركتك فی المال الذی هنا پس دیکری میکوید قبلت الشركة لنفسی و باید هر یك بطریق تعاکس اجراء صیغه نمایند پس موجب دفعه دیکر باید قابل شود نسبت بمال شریك دیکر و بالعکس مکر در وقتیکه هر دو بکویند تشارکنا فی هذا المال و متحقق میشود شرکت با امتزاج دو مالی که از یك جنس باشد بر وجهیکه امتیاز داده نشود از هم دیکر و جایز نیست از برای احدی از شرکاء تصرف در ان مکر باذن سایر شرکاء و مقصود است مقدار تصرف بر مقدار اذن و زیاده جایز نیست پس هر کاه تعدی نماید از مقدار اذن ضامن خواهد بود واکر شرط کنند که تصرف باجتماع هم دیکر باشد یا بمباشرت شخصی باشد باید باستقلال تصرف نکنند بلکه بمقتضای شرط عمل کنند **مطلب دوم** انکه اشتراك کاهی اختیاری میشود و کاهی اضطراری در صورتیست که باختیار خود مخلوط کنند مال هم دیکر را بر وجهیکه از هم امتیاز نداشته باشند یا انکه مالی بشراکت بخرند واضطراری انست که حاصل بشود بسبب ارث و بخوان پس هر کاه شخصی چند از او

در بیان شرکت اختیاری و قهری

در بیان اقسام شرکت و احکام انها

ترکه باقی بماند و وارث متعدد باشد ان وارثها در ترکه ان میت شریك خواهند بود قهراً واضطراراً و شرکت اختیاریه که بقصد تجارت باشد انرا شرکت عنانیه کویند و این شرکت با کافر مکروه است ولکن صحیح است و در این شراکت اکر حقها مساوی باشند در نفع نیز همکی شرکاء شریك خواهند بود واکر تفاوت در استحقاق اصل مال داشته باشند در نفع نیز بحسب ان تفاوت خواهند داشت و همچنین است در ضرر بلکه اکر شرط کنند که یکنفر از ایشان در نفع زیادتی داشته باشد با عدم تفاوت در اصل مال ان شرط اعتباری نخواهد داشت علی الاصح مکر انکه یك نفر عامل باشد یا عمل او زیادتر باشد در این صورت شرط زیادتی عیب ندارد **مطلب سیم** انکه شراکت بدنی و عملی باطل است باین معنی که هر کاه دو نفر یا بیشتر باهم قرار دهند که هر یك کاری کنند در حاصل و اجرت عمل باهم شریك باشند این قسم از شرکت در شرع شریف باطل است بلکه حاصل عمل هر یك مخصوص بان عمل کننده است و همچنین شرکت وجوه نیز باطل است باین معنی که هر کاه دو نفر صاحب اعتبار و ابرو و بی مال باشند و قرار دهند که بر ذمه هر یك مال بخرند و بفروشند و بخواه صاحب مال زاید هند و در نفع ان که باقی ماند باهم شریك باشند یا اینکه صاحب اعتبار مالی را ابتیاع نماید و بکسیکه بی اعتبار است واکذارد که معامله کند و در نفع ان باهم شریك باشند یا اینکه ان صاحب اعتباری که بی مال باشد و بی اعتباری که مال دار باشد قرار دهند که مال شخص بی اعتبار را ان معتبر بفروشد بدون انکه مال را بدست او بدهد و در نفع او باهم شریك باشند یا اینکه ان معتبر مال کمنامی را بنفع زاید بفروشد تا اینکه بعضی از نفع مال او باشد پس در این صور مذکوره شرکت حاصل نخواهد شد شرعاً و همچنین شرکت مفاوضه نیز باطل است باین معنی که هر کاه دو نفر یا بیشتر قرار دهند که انچه کسب میکنند و نفع میکنند باهم شریك باشند **مطلب چهارم** انکه اکر بعضی از شرکاء خواهش کنند که مال

در بیان مطلب سیم و چهارم

اصح
صحا استظهر
طبابه مدظله
العالی

در بیان بطلان شرکت مفاوضه

مشترک را قسمت کنند واجب است بر دیگری که اجابت کند در صورتیکه قسمت باعث ضرر
نشود و مشتمل بر ردّ نباشد یعنی هرگاه حصهٔ بعضی اعلی باشد و حصهٔ دیگری ادنی
باشد در صورت قسمت کردن لازم باشد که صاحب حصهٔ اعلی چیزی بصاحب پست بدهد
نماید که مثلاً فی لیبتی اکند اجابت لازم نیست بلکه قسمت کردن موقوف است برضای شرکاء و این
را قسمت اختیاری گویند و در غیر این دو صورت اجابت لازم است اگرچه سرمایه جمع آوری
نشده باشد و همچنین لازم نیست اجابت در صورتیکه شرط کرده باشند از برای شراکت
زمان معینی را و هنوز آن زمان نرسیده باشد اگرچه چنین شرط فاسد نباشد و باعث
فساد عقد شرکت نشود بلکه در صورت مفروضه میتواند هر یکی از شریکین یا شرکاء شرکت
را بهم زند بواسطهٔ اینکه شرط در ضمن عقد جایز لازم نمیشود و بالجمله در موارد دیگر
اجابت لازم است هرگاه اجابت نکند حاکم شرع اجبار نماید بر قسمت و این قسمت را
اجباری گویند. **مطلب پنجم** انکه شریکی که مأذون در تصرف باشد ضامن نیست در تلف
مال مگر در صورت تقصیر یا تعدی یا تفریط **سؤال** قراض و مضاربه چیست **جواب**
قراض و مضاربه عبارت است از اینکه شخصی مالی را بدهد بغیر که معامله کند باین
طریق که در نفع باهم شریک باشند بحصهٔ معینی مثل نصف ربح یا ثلثان یا مانند اینها
خواه مطلق باشد و خواه مقید باشد بزمان معینی و شرط است که آن مال عین طلای
مسکوک یا نقرهٔ مسکوک باشد پس صحیح نیست در دین و در غیر نقدین و این عقدی است
جایز پس کفایت میکند هر چیزی که دلالت بر آن نماید اگرچه احوط و اولی اینست که ایجاب و قبول
لفظی واقع بسازند و باهم متصل باشند پس صاحب مال بگوید این مال را بتو دادم که معامله بکنی
باین طریق که نصف نفع آن مثلاً مال تو باشد و نصف دیگر مال من باشد پس شخص عامل
بگوید قبول کردم و هرگاه بخواهند بعربی جاری نمایند پس مالک بگوید ضاربتک بکذا

در بیان اینکه قسمت مال مشترک

در بیان تعریف مضاربه

عامل بگوید قبلت هکذا یا اینکه مالک بجای ضاربتک بگوید قارضتک یا بگوید
عاملتک علی هذا المال علی ان الربح بیننا نصفین و در قبول نیز هر چیز که دلالت بر
رضای نماید اگرچه بایماء و اشاره باشد کافی است **سؤال** کیفیت وصیت را بیان نمایید
جواب وصیت عبارت است از تملیک عین یا منفعت بغیر بعد از وفات موصی یا مسلط کردن
کسی را در تصرف در حال یا مال عیناً یا منفعةً بعد از وفات موصی چنانکه وکالت عبارت
از تسلیط غیر میباشد در حال یا مال لکن در حال حیوة و بهر تقدیر اخبار در فضیلت
وصیت بسیار است بلکه در بعضی از اخبار وارد شده که اگر کسی بدون وصیت بمیرد
مثل اهل جاهلیت مرده و نیز در حدیث است که سزاوار این است از برای مسلمان که در شب
نخوابد مگر اینکه وصیت نامه در زیر سر او باشد و نیز وارد شده است که وصیت حق است
بر هر مسلمان و اخبار و احادیث از این قبیل بسیار است **س** در وصیت صیغهٔ ایجاب و
قبول معتبر است یا نه **ج** بلی معتبر است بلکه لابد است در وصیت از ایجاب و قبول پس در
وصیت بجهت خاصه مثل وصیت بمالی برای زید مثلاً یا وصیت بجهت عامه باشد
مثل وصیت بمالی برای فقراء و زوّار یا مساجد یا مدارس و نحو اینها و اما قبول پس لازم است
در وصیت بجهت خاصه و اما در وصیت بجهت عامه قبول لازم نیست اما ایجاب پس
باین طریق است که شخص موصی بگوید که وصیت کردم بعد از من فلان عمل را از مال من بکنند
یا انکه بگوید که بعد از وفات من چنین عمل بکنند و مانند اینها از هر چیزی که دلالت کند
بر قصد وصیت خواه بلفظ باشد یا باشاره و کتابت با قرینه در نطق در صورتیکه معلوم باشد
بقرینه که مقصودش وصیت است چنانچه در این صورت اگر خواسته باشد بعربی تلفظ کند
وصیت را پس در ایجاب بگوید اوصیت بکذا یا بگوید افعلوا کذا یا بگوید اعطوا فلاناً بعد
وفاتی کذا یا بگوید لفلان کذا بعد وفاتی و امثال اینها از الفاظیکه دلالت بر وصیت کند

در بیان تعریف وصیت و فضیلت آن

در بیان اعتبار ایجاب و قبول در وصیت

خواه بعربی باشد یا بغیر ان واما قبول پس ان معتبر است بعد از موت موصی اگر وصی خاصه باشد ولفظ خاصی شرط نیست در قبول بلکه کفایت میکند هرچیزی که دلالت کند بر رضا بلکه فهمان عمل بمقتضای وصیت نیز کافی است واگر ان وصی خاص متعذر یا متعسر شود از عمل بوصیت جایز شود از برایش رد وصیت ولازم است که حاکم شرع یا قائم مقام شرعی او قبول نماید ومباشر امر وصیت شود پس قبول وصی خاص سبب تعیین است نه سبب تحقق وصیت مثل قبول بیع وهبه واجاره ونحو اینها که سبب تحقق عقد وصحت انست پس جایز است از برای وصی که در حال حیوة موصی رد وصیت کند واما بعد از ممات پس جایز نیست رد بلکه واجب است قبول مگر در صورت تعذر یا تعسر او از عمل بوصیت وهم چنین اگر وصی در حال حیوة موصی رد کند وپیش از رسیدن خبر رد بموصی انموصی فوت کند پس در این صورت نیز لازم میشود قبول چنانچه اگر وصی بهیچ وجه مطلع نشود بر وصی بودن مگر بعد از وفات موصی لازم است قبول مس هرگاه موصی وصیت کند بواجب مالی مثل قرض وحج وخمس وزکوة ورد مظالم یا وصیت نکند ورد مظالم وارث مطلع باشد از اصل مال باید داد یا از ثلث ج از اصل مال باید داده شود اما در حج کفایت میکند حج میقاتی اگر وصیت بحج نکرده باشد والا باید حج بلدی از برای او بگیرند در برائت ذمه از میت مس هرگاه شخص در حال مرض موت مالی چند به بخشد یا بفروشد باقل از قیمت چه صورت دارد ج منجزات مریض ومعاملات محاباتیه اش صحیح است واز اصل ممضی است نه ثلث علی الاقوی مس وصیت از برای معدوم جایز است یا نه ج جایز نیست لکن از برای حمل موجود جایز است مس هرگاه کسی وصیت کند در واجب مالی وغیر واجب اما ثلث وفا بوصیت نکرده چکند ج واجب را باید بر غیر واجب مقدم دارد وهم چنین واجب مالی را بر واجب بدنی مقدم بدارد مس اگر کسی وصیت کند پس از ان

بضدّ ان وصیت کند بکدام وصیت عمل کند ج باید بوصیت ثانی عمل کند مس وصی صغیر میتواند مال صغیر را قرض بر دارد یا نه ج اگر مال دار باشد میتواند والا فلا ودر نیست که اظهر باشد اختیار شاهد گرفتن در اقتراض واحوط واگذاردن وثیقه ایست در عوض مس کیفیت احکام وارث ومیراث را بیان فرمائید ج کیفیت ان بدین طریق است که بیان اسباب مواریث وموجبات ارث ذکر میشود اما فرائض جمع فریضه است بمعنی مفروض است ماخوذ از فرض بمعنی تقدیر وقطع یا وجوب ولزوم یا عطیه ومراد سهام مقدره در کتاب سنت یا مطلق سهام وموجب ارث یا نسب است یا سبب اول سه مرتبه دارد ومیراث نمیبرد احدی از مرتبه ثانیه با وجود یک نفر از مرتبه سابقه که خالی باشد از موانع ارث مرتبه اولی پدر ومادر است بدون ارتفاع وولد است با انهباط الاقرب فالاقرب مرتبه ثانیه اجداد وجدات مع الارتفاع علی الترتیب واخوة واخوات وبا عدم انها اولاد انها مع الانحطاط مرتبه ثالثه اعمام وعمات واخوال وخالات است ودر صورت نبودن انها اولاد انها اگرچه پایین روند وبعد از انها اعمام ابوین وعمات ابوین واخوال ابوین وخالات ابوین است وبا نبودن انها هرچه پایین روند الاقرب فالاقرب واما سبب دو وجه است وولاء اولی جمع میشود با جمیع وراث دوم جمع نمیشود اگرچه دور باشد وان سه مرتبه دارد بترتیب اول ولاء عتق ولاء ضامن جریره سیم ولایت امامت واما ولاء اسلام وولاء استحقاق حال که معمول به نخواهد بود اگرچه دوم ممکن است مندرج باشد در تحت ولاء عتق مس موانع از ارث را بیان فرمائید ج موانع از ارث یکی انستکه هرگاه وارث کافر باشد ومورث مسلم کافر وارث نیست اما مسلم وارث کافر میشود ووارث مسلم اگرچه ابعد باشد میراث میبرد وکافر اگرچه اقرب باشد میراث نمیبرد مس هرگاه کسی قتل نماید مورث خود را میراث از او میبرد یا نه ج میراث از او نمیبرد اما قتل بحق مانع ارث نیست واگر قتل بخطاء باشد قاتل وارث است از مخلفات مقتول غیر دیه

س اگر کسی قتل نماید پدر خود را و قاتل ولدی داشته باشد این ولد وارث مقتول که جد اوست
میباشد یا قاتل که رو به مقتول است ج ولد قاتل وارث است نه خود قاتل و اگر وارث نباشد
سوای قاتل میراث از مال امام علیه السلام است س اگر این مقتول اخوهٔ مادری داشته باشد
وارث دیهٔ موروث میشوند یا نه جواب نمیشوند و زوج و زوجه هم وارث قصاص نمیشوند
و اخوات هم وارث دیه میباشند و اما غیر از اخوه و اخوات از متقربین بام وارث بودن
آنها از دیه اشکال دارد اگرچه در وارث نبودن هم اشکال است چاره بجز احتیاط نیست
س زن و بچه وارث دیه میباشند یا نه ج بلی وارث میشوند در صورتیکه دیه عوض باشد
از قتل شبیه بعمد یا خطا و اما اگر عوض از قصاص باشد ظاهر اینستکه آن هم چنین است یعنی
اگر مصالحه شود قصاص بدیه زوجان هم مثل سایر ورثه وارث آنها از دیه مثل سایر وارث
از سایر اموال است اعم از آنکه مصالحه بمساوی باشد با دیه که شرعا مقدر است یا اکثر
از آن باشد یا انقص و هرگاه ولی مقتول و قاتل راضی شوند بدیه بدون وقوع مصالحه
آنهم مثل مصالحه است در میراث بودن زوج و زوجه خواه تراضی بقدر معادل با دیهٔ
مقدره واقع شده باشد یا ازید یا انقص و خواه تراضی بجنس دیه شده باشد یا بغیر جنس و
اگر عفو نماید وارث قاتل را بشرط دفع مال معینی بوارث ظاهر اینستکه زوجان وارث
آن مال هم میباشند سؤال اگر راضی شوند وارث و قاتل بدیه بعد از آن رجوع از دیه
نمایند بقصاص جایز است یا نه ج بلی جایز است و اگر بعض ورثه مصالحه نمایند حق القصاص
خود را ظاهر اینستکه زوجان میراث از مصالحه به میبرند س دیهٔ خطا در حکم مال
میت است یا نه ج بلی در حکم مال میت است و قضای دیون و اخراج وصایا از آن میشود
و همچنین دیهٔ قتل عمد در صورت مصالحه نمودن قصاص در حکم مال میت است و اخراج
وصایا از آن میشود و همچنین دیهٔ قتل عمد در صورت مصالحه نمودن قصاص در حکم مال میت است

و اخراج وصایا از او بشود و اگر دیان خواسته باشند منع نمایند وارث را از قصاص میتوان گفت
که تسلط در این باب ندارند و اقرب الحاق شبیه عمد است بعمد در منع از ارث نه آنکه ملحق باشد
بخطا در عدم منع از ارث ظاهر اینستکه بعض تسبیبات عقلیه و عادیه هست که اگر موجب
قتل بشود حکم آن حکم مباشرت است که آن هم مانع از ارث میباشد و در امر مداوا وصاف قتل آن
و هرگاه صبی قتل نماید اولی این است که ممنوع از ارث باشد و اگر نایم قتل نماید خالی از اشکال
نیست و دور نیست که علت منع او اولی باشد اقربیت است که اگر عاقل کبیر امر نماید صبی یا مجنون
را بجراحتی یا قطع عضوی که موجب قتل باشد منع از ارث او نمینماید یعنی ارث میبرد هرگاه
کبیر سؤال هرگاه وارث مشارکت نماید در قتل چه صورت دارد ج حکم آنهم مثل قتل است
س اگر وارث شهادت بدهد با جماعتی از روی ظلم در حق موروث خود که موجب قتل موروث
میشود بعد از کشته شدن موروث منع از ارث نمودن شاهد مذکور میشود یا نه ج
بلی در این صورت منع نمودن آن از ارث خالی از اشکال نیست و اگر شهادت مذکوره از
وارث صادر شود بعد از حکم حاکم مانع از ارث نیست س هرگاه جراحتی بزند احد ولدین به
پدر خود و ولد دیگر بمادر خود هر دو فوت شوند حکمش در وارث بودن چیست ج هریک از
این دو ولد وارث آنکه نکشته است میباشد و میتواند قصاص بر دیگری نماید و اگر در
این صورت عفو نماید احد ولدین آن دیگری را میتواند دیگری قصاص نماید این را و قصاص
هم از او بکند و اگر مبادرت نماید احد ولدین مذکورین بقتل دیگری ظاهر اینستکه قصاص
از او ساقط است نظر بآنکه مفروض اینست که وارث دیگری است سؤال رقیت یعنی
بندگی مانع از ارث است یا نه ج بلی مانع از ارث است بنابر اینکه وارث یا موروث رق
باشند میراث نخواهند برد و اگر وارث بعید حر باشد و وارث قریب رق میراث مختص است
بوارث حر اگرچه بعید است دون رق اگرچه قریب و اگر وارثی نباشد سوای امام علیه السلام

ملکم اقرب الحاق بخطا است ظهر طاب مدظله العالی

محل اشکال است احتیاط و لو بمصالحه ترک نشود و همچنین در نایم ظهر طاب مدظله العالی

مشکل است بعید نیست مانع بودن ظهر طاب مدظله العالی

مانع بودن بعید نیست ظهر طاب مدظله العالی

در منع ضامن جریره از خوردن اشکال است ظهر طاب مدظله العالی

ومملوک وان مملوک احد ابوین باشد یا هر دو مملوک باشند باید جبر کرده شود مولای او
بر اخذ قیمت ان بعد ازان ازاد کرده میشود ومال را تصرف میکند وظاهر اینستکه فرق نیست
دراین حکم میان انکه مملوک خالص باشد یا مدبر یا مکاتب در صورتیکه ادا نموده باشد از مال
الکتابه چیزی را یا ام ولد واگر مکاتب ادا نموده باشد قدری از مال الکتابة را ظاهر اینستکه
ازاد کرده میشود باقی ان از میراث چونکه وارث است بسبب ان جزء که حر است واگر وفاء
ننماید ترکه بقیمت مملوک اقرب اینستکه ازاد نمیشود ومانعیت رق محض نیست باینکه مملوک
خالص باشد بلکه مانع است اگرچه مدبر یا مکاتبی که ادا ننموده باشد چیزی از مال الکتابه را
وهرگاه مملوک مبعض باشد باینکه بعض او حر باشد وبعض دیگر او مملوک باشد ومکاتب باشد
میراث میبرد بقدری که حریت دارد واگر غیر مکاتب باشد ظاهر اینستکه ان هم وارث باشد
بقدر حریت وممنوع باشد بقدر رقیت **سؤال** میراث مفقود الخبر هرگاه معلوم نباشد حیات
او وموت او حکمش چیست **ج** صریح جماعتی انست که مال او بین الورثه منقسم میشود بعد
ازانکه چهار سال تفحص او را کردند وخبری نیافتند واولی واحوط انستکه انتظار کشیده شود
بقدری که بگذرد از حین ولادت او مدتی که عادت جاری نشده باشد که زیاده ازاین
مقدار زنده بماند وهمچنین هرگاه حمل منفصل شود در حالتیکه حیوة داشته باشد حیوة
مستقره هم داشته باشد وارث است واگر حیوة مستقره نداشته باشد اظهر انستکه او هم
وارث است **س** سهام ارث که مقدر است در کتاب الله چند قسم است **ج** بر شش قسم است
ازانجمله نصف وربع وثلثان وثلث وثمن وسدس است اما نصف پس ان سهم زوج است با
نبودن ولد برای زوجه وولد ولد هم مثل ولد است وان برای بنت واحده است در صورتیکه
مذکری نباشد وان برای خواهر پدری ومادری است یا پدری تنها در صورتیکه پدری و
مادری نباشد اگر مذکری در میان نباشد اما **قسم دوم** که ربع است پس ان سهم

فرق نیست در مملوک مابین ابوین وغیر انشان از سایر ورثه بنا بر اقوی بلی در زوج اشکال است پس باید مراعات احتیاط شود طهر ط ادام الله ظله العالی

بعد نیست ازاد شدن واختصاص حکم بصورت مذکوره ترکه معلوم نیست طهر طاب ثراه ظله العالی

قول انجماعت خالی از قوت نیست طهر طاب ثراه مدظله

زوج است با وجود ولد یکه برای زوجه است اعم از اینکه ازاین شوهر داشته باشد یا از شوهر
دیگر وبرای زوجه است هم با نبودن ولد برای زوج اعم از اینکه ازاین زوجه باشد یا از زوجه
دیگر **قسم سیم** ثمن است پس ان سهم زوجه است با بودن ولد برای زوج اعم ازانکه ازاین
زوجه باشد یا غیر ان وفرق نیست میان وحدت وتعدد زوجه حتی انکه هرگاه هشت زوجه
وارث باشند قسمت مینمایند ربع یا ثمن را اثمانا وهمچنین فرق نیست میان ولد وولد
ولد **قسم چهارم** ثلثان است پس ان سهم بنتین است فصاعدا در صورتیکه از جانب
پدر ومادر هر دو باشد یا پدری تنها در صورت نبودن از هر دو طرف اگر مذکری در میان نباشد
قسم پنجم ثلث است پس انسهم مادر است در صورتیکه حاجبی نباشد یعنی ولد واخوة
در میان نباشد وسهم دو نفر است فصاعدا از اولاد مادر اعم ازانکه همه مذکر باشند یا
همه مؤنث یا بعضی مذکر وبعضی مؤنث **قسم ششم** سدس است پس انسهم هر یک از ابوین است
با بودن ولد برای میت وظاهرا فرق نیست میان ولد وولد ولد وسهم مادر است با بودن
حاجب که اخوة باشد وسهم الواحد من ولد الام چه مذکر باشد چه مؤنث **س** واحد ومتعدد
بودن هر یک از طبقات وارث را بیان فرمائید **ج** وارث در صورتیکه واحد باشد وارث است
همه مال را لکن اگر از ذوی الفروض است میراث میبرد بعض ان مال را بالفرض وبعض دیگر را
بالقرابه واگر غیر از ذوی الفروض است میبرد همه مال را بالقرابه وهرگاه وارث زیاده بر
واحد بوده باشد ومیراث بعض انها را بالفرض وبعض بالقرابه باشد ونبوده باشد بعض انها
حاجب بعض دیگر اول فرض صاحب فرض را میدهند وباقی مال در دیگر است واگر میراث جمیع
بالفرض باشد پس اگر منطبق شود سهام بر فریضه اشکال نیست واگر ناقص باشد فریضه
از سهام زایده مال النساء است نه عصبه وفاضل ترکه رد میشود بر صاحبان سهام سوای زوج
وزوجه ومادر با بودن حاجب واگر ناقص باشد سهام از فریضه داخل میشود نقص بر کسیکه

مذکری نباشد وسهم اختین فصاعدا در صورتیکه هم

فرض واحد داشته باشد در کتاب الله مثل بنت و بنات و اخوات پدری و مادری یا پدری فقط سیم در مرتبهٔ اولی از وورثه اگر منفرد باشد وارث است چه میبرد هیچ در این صورت وارث همه مال است بالقرابه و اگر دو پسر یا زیاد تر است بالسویه تقسیم مینمایند بالقرابه و اگر بنت واحده است میراث میبرد همه مال را نصفی بالفرض نصفی بالقرابه و اگر دو بنت یا زیاد تر است همه مال از آنهاست دو ثلث مال بالفرض و باقی بالقرابه و اگر وارث پدر به تنهائی است همه مال را وارث است بالقرابه و اگر مادر به تنهائی است همه مال را وارث است ثلثان بالفرض و باقی بالقرابه و اگر وارث ابوان بوده باشد مادر ثلث میبرد بالفرض در صورت عدم حاجب و باقی مال پدر است بالقرابه و اما در صورت حاجب مادر سدس میبرد بالفرض و باقی را پدر میبرد بالقرابه و اخوه در صورتیکه حاجب باشند خودشان وارث نیستند و هرگاه اولاد ذکور و اناث هر دو باشند همه بالقرابه وارث میباشند للذکر مثل حظ الانثیین و اگر ابوان با ولد مذکر وارث باشند هر یک از ابوین سدس را وارث میباشند و باقی مال ولد مذکر است و اگر احد ابوین باشد با ولد مذکر سدس مال احد ابوین است و باقی مال مذکر و اگر احد ابوین یا ابوین با اولاد ذکور و اناث باشند سدس یا سدسان مال احد ابوین یا ابوین است و باقی مال اولاد است للذکر مثل حظ الانثیین و اگر ابوان با اولاد مذکر باشند سدسان مال ابوین است و باقی مال اولاد علی السویه و اگر ابوان با زوجه یا زوج و اولاد دیگر مختلف باشند وارث باشند سدسان مال ابوین و زوجه یا زوج ثمن یا ربع را میبرند و باقی مال اولاد است للذکر ضعف الانثی و اگر ابوان با بنت واحده باشند سدسان مال ابوین است بالفرض و نصف مال بنت است بالفرض و باقی منقسم میشود بنسبت سهام پس لازم است اخماساً تقسیم شود و هرگاه ابوان باشند با بنت واحده با بودن اخوه سدسان مال ابوین است و نصف مال بنت واحده است و باقی

تقسیم میشود بهمان نسبت پس ارباعاً باید تقسیم شود و اگر احد ابوین باشد با بنت سدس مال احد ابوین است و نصف مال بنت و باقی بالنسبه پس ارباعاً تقسیم میشود و اگر ابوان باشند با بنتین فصاعداً سدسان مال ابوین است و ثلثان مال بنتین و بنات و اگر احد ابوین باشد با بنتین فصاعداً سدس مال احدهما است و ثلثین مال بنتین یا بنات و باقی رد میشود اخماساً و اگر زوج یا زوجه با ابوین یا احد ابوین و بنت یا بنتین فصاعداً باشد زوج یا زوجه نصیب ادنی وارث میباشند و ابوان یا احدهما سدسان یا سدس را وارث میباشند و باقی مال بنت است یا بنات و در صورت حصول نقص کسر با بنت یا بنات است و در صورت وجود حاجب مادر ممنوع از رد است و هرگاه حاجب در میان نباشد رد میشود بر بنت یا بنات و احد ابوین یا هر دو دون زوج و زوجه و اگر زوج یا زوجه با ابوین بوده باشند زوج یا زوجه نصیب اعلی را وارث میباشند و مادر ثلث را وارث است در صورت عدم حاجب و باقی مال پدر است و هرگاه ولد ولد با ابوین بوده باشد ولد ولد قائم مقام ولد است و در صورت وجود ابن میراث با ابن ابن نمیرسد و کیفیت قسمت اولاد اولاد قسمت اولاد است اعم از آنکه اولاد ابن باشند یا اولاد بنت و ولد ولد وارث است نصیب لدرا بنابراین ولد ابن وارث است ثلثین را اگرچه بنت واحده بوده باشد و ولد بنت وارث است ثلث را اگرچه صد نفر مذکر بوده باشند و چنانچه ولد حاجب مادر است از کمال نصیب او و زوجین هم چنین است ولد ولد و حجب اخوه مادر را از کمال نصیب مشروط است بچند شرط اول دو برادر یا زاید یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر و بیشتر بجهت میت بوده باشند دویم آنکه از جانب پدر و مادر یا از جانب پدر تنها بوده باشند سیم وجود پدر است چهارم آنکه مستکر کافر نباشد و همچنین رق نبوده باشند و قاتل هم نباشند پنجم آنکه در زمان موت مورث آنها زنده باشند ششم آنکه منفصل شده باشند به ولادت هفتم مغایرت

چون ثمار حاجب دارد رد نمیبرد لیس ارباعاً تقسیم میشود ظ لطبا مدظله العالی

محل اشکال است ظ لطبا مدظله العالی

میان حاجب و محجوب هشتم انکه انها منفی از پدر ولد شده باشند بسبب ملاعنه و اولاد اخوة حاجب نخواهد بود پس حکم متعلق بمرتبهٔ دوم را بیان فرمائید ج هرگاه نباشد برای میت احد ابوین و نه ولدی یا پائین تر که ولد ولد باشد و همچنین اخوه باشد برای میت اخوه پس اگر انتساب از جانب پدر و مادر هر دو است این شخص منسوب مذکر است همه مال را میبرد بالقرابة او انکه واحد باشد یا متعدد و اگر مؤنث باشد وارث است بالفرض نصف را و نصف را بالقرابة در صورت وحدت و ثلثین را بالفرض و باقی را بالقرابة در صورت تعدد کیفیت انقسام تساوی است در صورت تساوی و اختلاف است در صورت اختلاف و اگر انتساب از جانب پدر فقط است ان هم همین طریق است و اما اگر انتساب از جانب مادر فقط باشد پس اگر یک نفر است سدس را وارث است بالتسمیة و باقی را بالرد و اگر متعدد است همه شریکند در ثلث و فرق نیست میان مذکر و مؤنث و اگر اخوه متفرقه باشند انچه متقرب از جانب پدر فقط است ساقط میشود بسبب اخوه متقرب بابوین و اند و فرقه هر یک سهم خود را میبرند و اظهر انستکه باقی را رد باید نمود بر متقربین بابوین و در صورت فقدان اینها رد میشود بر متقربین باب هرگاه متخلف شود از میت جد و جدهٔ پدری مال منقسم میشود بینهما للذکر مثل حظ الانثیین و اگر جد و جدهٔ مادری باشند اقرب انقسام بالسویة است و هرگاه اجداد مختلفون همه باشند اقرب اینست که ثلث مال متقرب بام است اعم از انکه یک نفر باشند یا بیشتر دو ثلث دیگر مال کسی است که متقرب باب باشند و اگر با اجداد زوج یا زوجه هم بوده باشند هر یک از زوج و زوجه نصیب اعلای خود را وارث میباشند و ظاهر اینستکه ثلث اصل مال را میدهند بمتقرب بمادر و باقی مال متقرب بپدر راست و اگر جد ادنی با جد اعلی هر دو بوده باشند اول حاجب دومی است حجب حرمانی و اگر اخوه با اجداد بوده باشند ظاهر این است که جد و جدهٔ پدری مثل خواهر و برادر پدری میباشند و جد و جدهٔ مادری مثل برادر و خواهر مادری میباشند ولکن هرگاه متخلف شود از میت جده با جد مادری با خواهر پدری بعد از انکه اخراج نصف

شد برای خواهر و اخراج ثلث شد برای متقرب بمادر اظهر انست که زاید رد شود بخواهر فقط و هرگاه از برای میت از دو طرف اجداد بهم رسد که هشت جد و جده بوده باشند چهار از طرف پدر که پدر و مادر پدر پدر میت و پدر و مادر مادر پدر میت بوده باشد و چهار از جانب مادر که پدر و مادر پدر مادر میت باشد و پدر و مادر مادر میت بوده باشند ثلث از مال را باید داد بمتقربین باب و دو ثلث از این دو ثلث را باید داد به پدر و مادر پدر پدر اثلاثا و یک ثلث را باید داد به پدر و مادر مادر پدر این هم اثلاثا و ثلث اصل مال را باید داد بمتقربین بام علی السواء و جد مقاسم میشود با اخوه و اخوات مطلقا و اگر اخوه و اخوات نباشد و اولاد انها اگرچه پائین روند قائم مقامند ولکن ترتیب شرط است در استعلا چنانچه شرط است در تنزیل اولاد اخوه و اخوات و میراث میبرد هر یک از اجداد و اولاد اخوه نصیب کسی را که بواسطهٔ او تقرب بمیت بهم رسانیده و انقسام میان اولاد اخ یا اخوه و اولاد اخت یا اخوات پدری متساوی است در صورت تساوی و مختلف است در صورت اختلاف و انقسام میان اولاد اخوه و اخوات مادری فقط بالسویه است اگرچه در صورت اختلاف باشد س حکم متعلقه بمرتبهٔ سیم ارث را بیان فرمائید ج حکم ان اینست که هرگاه در این مرتبه وارث عم فقط یا عمه فقط باشد همه مال از او است و همچنین هرگاه برای او اعمام است انقسام بالسویه است و همچنین عمات و عمات و هرگاه اعمام و عمات هر دو بوده باشند پس اگر همه از جانب ابوین میباشند یا از جانب پدر فقط کیفیت انقسام بر سبیل تفاضل است و اگر همه از جانب مادر باشند اقرب انست که بالسویه است و اگر بعض از انها از جانب پدر و مادر هر دو باشند یا از جانب پدر و بعض دیگر از جانب مادر انچه بخاطر قاصر این حقیر رسیده است سدس مال را باید بمتقرب مادر داد در صورت وحدت و ثلث را در صورت تعدد و انقسام علی السواء است اگرچه مختلف باشند و باقی ترکه را باید داد بمتقرب پدر و مادر یا متقرب بپدر در صورت نبودن متقرب بابوین و انقسام ان بطریق تفاضل است در صورت تعدد و اختلاف و متقرب باب ساقط میشود

لکن چون در اصل مسئله اقوال متعدده بهتر مصالحه است ظاهرا مد ظله

محل اشکال است پس احتیاط بمصالحه ترک نشود و همچنین در صورت اجتماع با ابوین یا اب ظاهرا مد ظله العالی

در صورت وجود متقرب بابوین و در صورت عدم متقرب به ابوین قائم میشود متقرب باب مقام
او و میراث نمیبرد از اعمام و اخوال آنکه ابعد است در صورت وجود اقرب مگر در اجتماع ابن عم
پدری و مادری با عم پدری که در این صورت ابن عم اولی بمیراث است از عم و تعدی نمودن از این
صورت خاصه بصورت دیگر که مقارب این صورت است مشکل است و هرگاه وارث خال
منفرد باشد همه مال را میراث میبرد و در صورتیکه دو خال یا بیشتر باشد و همچنین است
بالسویه تقسیم مینمایند و همچنین خاله منفرده و خالتان و خالات و اگر مذکر و مؤنث هر
دو باشند پس اگر در درجه واحده باشند مثل اینکه همه پدری و مادری باشند یا همه پدری
فقط یا همه مادری فقط بالسویه قسمت مینمایند و اگر بعض انها پدری و مادری باشند و
بعض دیگر مادری فقط و بعض دیگر پدری فقط متقرب باب فقط ساقط است بواسطه وجود
متقرب بابوین و با عدم متقرب بابوین قائم میشود مقام او متقرب باب
فقط و از برای کسانیکه متقرب بمادر میباشند سدس است در صورت وحدت و ثلث است
در صورت تعدد و اقتسام فیما بین انها علی السواء است و باقی مال میان کسانیست که
متقرب بابوین یا باب فقط باشد و کیفیت اقتسام میان انها خالی از اشکال نیست اگرچه
اقتسام بتفاضل[۱] خالی از قرب نیست و هرگاه مجتمع شوند اعمام و اخوال ظاهر اینست که ثلث
میراث از اخوال[۲] است بالسویه و ثلثین میراث از اعمام است بالتفاضل و اگر متفرق بوده باشند
ثلث میراث اخوال مادر است و باقی میراث اخوال پدری است اگرچه یکنفر بوده باشد ثلث
ان مال اعمام است سدس ثلثین از مال انها است که متقرب بمادر میباشند در صورت
وحدت و ثلث ثلثین مال انها است در صورت تعدد بالسویه و باقی میراث اعمام متقربین
باب است بالتفاضل و هرگاه خال یا خاله یا عم یا عمه وارث باشد ثلث ترکه میراث خال یا خاله
و ثلثان برای عم و یا عمه است و هرگاه مجتمع شود با اعمام و اخوال زوج یا زوجه هر یک از زوج

[۱] اقرب بالسویه است ظم لمنامد ظله العالی

[۲] هرچند یک نفر باشد والثانی ظم طبا مدظله العالی

یا زوجه نصیب اعلی را وارث میباشند و ثلث اصل مال اخوال است اگرچه منحصر در یک نفر
باشد و باقی از اعمام است و اگر اعمام و اخوال متفرقین با زوج و یا زوجه باشند هر یک از
زوج یا زوجه نصیب اعلی را وارث میباشند و ثلث از اخوال است و باقی از اعمام اما ان
ثلث که از اخوال است سدس از ثلث از کیست که متقرب بمادر است در صورت[۲] تعدد
بالسویه و باقی را متقرب بابوین یا متقرب بپدر تنها در صورت عدم متقرب بابوین بالسویه
و سدس ثلثین یا ثلثان مال عمومه امی است و بقیه را متقرب بابوین یا متقرب بپدر تنها
در صورت عدم متقرب بابوین وارث میباشند بالتفاضل و هرگاه مجتمع شود احد زوجین
با اعمام فقط یا اخوال فقط پس احد زوجین نصیب اعلی اخذ مینماید و باقی میراث یکی از این
دو فریق است اگرچه یکنفر باشد و اگر متعدد باشد و جهت یکی باشد مثل اعمام پدری تنها یا
مادری تنها یا اخوال باین طریق در این صورت کیفیت اقتسام ظاهر است و با اختلاف جهت
سدس[۱] اصل یا ثلث از متقرب بمادر است **س** طبقات اعمام و اخوال و احکام انها را بیان
فرمایید **ج** بدانکه اعمام و اخوال چند طبقه است **طبقه اولی** اعمام میت است و عمات
میت و اخوال و خالات میت و بعد از ان اولاد انها در صورت عدم اینها بعد از ان اولاد اولاد
و هکذا علی الترتیب **طبقه دوم** اعمام پدر میت است و اعمام مادر میت و عمات پدر و مادر و
اخوال انها و خالات انها بعد از ان اولاد اینها و اولاد اولاد اینها و هکذا علی الترتیب **طبقه
سیم** اعمام پدر جد و مادر جد و پدر جده و مادر جده و عمات اینها و خالات اینها بعد از ان
اولاد اینها هرچند که پایین روند علی سبیل الترتیب پس اگر مجتمع شوند عم پدر میت و عمه پدر میت
و خال پدر میت و خاله پدر میت و همچنین از جانب مادر همه اینها وارث میباشند نظر باتحاد
طبقه و اما کیفیت اقتسام اشکالی در ان هست و بعید نیست که ثلث میراث از برای اربعه بواسطه
مادر بوده باشد و باقی ثلثان از متقربین بپدر باشد ثلث این دو ثلث از برای خال او و خاله او

[۲] وحدت و ثلث ثلث از او است در صورت صح

[۱] بلکه سدس ثلث باقی بعد از نصیب احد زوجین علی الاقوی ظم طبا مدظله العالی

در بیان طبقات اعمام و اخوال

بالسویه و دو ثلث این دو ثلث برای عم و عمه او بالتفاضل دو وارث میباشند و اولاد هر طبقه
نصیب کسی را که بواسطه او تقرب بهم میرسد بنابراین ولد عم یا عمه اخذ مینماید ثلثین را اگر
چه انثی بوده باشد و ولد خاله ثلث را میبرد اگر چه مذکر باشد اخذ مینماید ابن عمه ثلث را
و بنت عم ثلثین را و اخذ مینماید ابن خال مثل ابن خاله و بنت خال و بنت خاله و اخذ مینماید
اولاد عم یا عمه از جانب مادر سدس در صورت وحدت و ثلث را در صورت تعدد و باقی عم پدری
و مادری است یا پدری در صورت نبودن از جانب ابوین و هم چنین است کلام در اولاد خؤوله
متفرقین و اگر فرض نمائیم اجتماع همه را پس سدس ثلث میراث ولد خال و خاله است با اتحاد
و ثلث مال اولاد خالین فصاعداً یا خالتین فصاعداً یا هر دو میباشند از متقرب بام و باقی
مانده از ثلث بعد از وضع سدس یا ثلثان مال متقرب بپدر از انها است و دو ثلث باقی مانده
از اولاد عمومه متفرقین است لکن اقتسام میان اولاد عمومه از ابوین یا از اب تنها در صورت
عدم عمومه از ابوین علی سبیل التفاضل است و در صورت اختلاف میان اولاد عمومه از بلاد
علی سبیل التساوی است چنانچه اولاد خؤوله اقتسام علی سبیل التساوی مینمایند اعم از پدری
یا مادری یا هر دو و اگر مجتمع شوند با اولاد عمومه و خؤوله زوج یا زوجه اخذ مینماید هر یک
از انها نصیب اعلی را و اخذ مینماید متقرب بام از انها ثلث اصل را و ما بقی از متقرب باب است
کیفیت اقتسام مثل اقتسام حال انفراد از زوجین است مثل اجتماع سببین وارث را بیان
فرمائید جواب در ارث هرگاه دو موجب ارث در کسی جمع شود و حاجب نشود احد هما دیگری را و
اقرب از او هم نباشد احد سببین یا هر دو سبب ارث میباشد این شخص در این حالت از
هر دو سبب منع نمینماید صاحب سبب متعدد کسی دیگران هم طبقه با این و صاحب یک سبب
بوده باشد بنابراین هرگاه زید نام مثلاً برادری داشته باشد از جانب پدر عمرو نام و خواهری
داشته از جانب مادر هند نام و تزویج نماید عمرو هند را و ولدی بهم رسد خالد نام را از

مسئله ... در بیان اجتماع سببین وارث

صورت زید عم خالد است از جانب پدر و خال خالد است از جانب مادر پس هم میراث عمومه
پدری میبرد و هم خؤوله مادری را از خالد اگر فوت شود و اگر زید را پسری باشد و خود زید
نباشد ان پسر ابن عم پدری است و ابن خال مادری است بخالد بنابراین میراث هر دو جهت میبرد بنابراین
اگر عم از جهت پدر و مادر هر دو بهم رسد مانع ابن عم پدری است و سهم عمومه را مانع است
از ان اما سهم خؤوله را مانع نیست بجهت انکه ابن خال مادری است و هرگاه مردی باشد زید نام
و پسری داشته باشد عمرو نام و تزویج نماید زید زنی را هند نام که دختری داشته باشد هند
که اسمش زینب است بعد از ان تولد شود از زید و هند دختری که اسمش ام کلثوم است تزویج نماید
عمرو که از غیر هند است دختر هند را که از غیر زید داشته است و دختری بهم رساند و اسم او
را سکینه بگذارد در این صورت دختر سکینه هم عمه و هم خاله است برای کسیکه متولد میشود
از ان دو نفر و هرگاه مردی باشد زید نام و تزویج نماید زن برادر خود را و ولدی داشته
باشد از ان برادر عمرو نام بعد از ان ولدی بهم رساند از زید اسم او خالد در این صورت عمرو
ابن عم خالد است و برادر مادری او هم هست پس دو سبب میراث در او جمع است و برادری
مانع میراث بردن از ره گذر عمومت بنابراین از همان یک جهتی که حاجب است میراث میبرد
نه از ان جهت که محجوب است و هرگاه دو نفر وارث باشند و یک نفر از انها از دو سبب وارث
باشد و یک نفر دیگر از یک سبب صاحب سبب متعدد حاجب نمیتواند شد صاحب سبب واحد را
مثل میراث بردن زوج و زوجه را بیان فرمائید جواب زوجان از جهت میراث بردن داخل در
جمیع طبقات میباشند و محجوب نمیشوند از احدی بجهت حرمانی پس میبرد زوج از زوجه خود
در صورتی که ولد غیر ممنوع الارث از برای ان زوجه نباشد نصف ترکه را و میراث میبرد زوجه
از زوج خود در صورت نبودن چنین ولدی از برای ان زوج ربع ترکه را و هر یک از این دو نفر
نصف این نصیب را میراث میبرند در صورت وجود ولد برای مورث و همچنین ولد ولد

در بعض امثله صاحب سببین

بلکه ام کلثوم هم عمه است از برای سکینه هم خاله ... مد ظله العالی

در بیان میراث زوج و زوجه

هرچند پائین رود و باقی مال از سایر طبقات است اگرچه معتق یا ضامن جریره باشد و هرگاه یافت
نشود وارثی سوای امام علیه السلام اقوی اینستکه رد میشود از زاید بر نصیب اعلای انها بر
زوج یعنی در صورتیکه زوجه فوت شده باشد غیر از زوج وارثی نداشته باشد سوای امام
علیه السلام نصف ترکه را بالفرض وارث است و نصف دیگر را هم باید رد شود بزوج بخلاف انکه
اگر زوج فوت شود و وارثی نداشته باشد سوای زوجه و امام علیه السلام زوجه ربع ترکه
را من باب الفرض وارث است و زاید بر این رد به زوجه نمیشود بلکه مال امام علیه السلام است
و هرگاه زوجه زیاده از یك نفر باشد ربع یا ثمن منقسم میشود میان انها بالسویه و فرق نیست
در اینکه زوجه مدخوله باشد یا نه و توارث بین الزوجین ثابت است مادامیکه محکوم بزوجیت
باشند اگرچه بعد از طلاق در اثنای عده باشد مثل عدهٔ رجعیه و اگر طلاق دهد زوجه را
در حالتیکه مریض باشد میراث میبرد زوجهٔ مذکوره از آن مرد که زوج او است اگرچه طلاق باین
باشد مدت یك سال از وقوع طلاق تا زمان موت زوج در صورتیکه از برای زوج برء حاصل
نشده باشد از مرض که طلاق داده است او را و زوجه تزویج ننموده باشد و اما ان نکاح که در
حال مرض بودن زوج واقع میشود هرگاه قبل از دخول فوت زوج برسد مهری نخواهد بود برای
زوجه و میراث هم نمیبرد و اما مقدار میراث زوجین پس زوج که وارث زوجه است از جمیع ترکه
زوجهٔ خود میراث میبرد و فرق نیست میان انکه زوجه ذات ولد باشد یا نه و زوجهٔ غیر
ذات ولد میراث نمیبرد از زوج خود از زمین اعم از اینکه بیاض باشد یا مشغول باشد بزرع
و شجر و بنا و غیر اینها و از ابنیه و الات قیمت میبرد و محرومه است از عین انها و میتوان ملحق نمود
شجر و نخل را بالات و اگر زوجه ذات الولد باشد ممکن است گفته شود که ان هم مثل غیر ذات
الولد است در محروم بودن لکن احتیاط مقتضی عدم حرمان است در صورت امکان و ظاهر اینستکه
فرق نیست در ابنیه و مساکن میان انچه صلاحیت دارد سکنی را و غیر ان در صورت صدق اسم بنا

وظاهر این است که خارج است الات منقوله از این حکم بلکه حکم مختص است بالات مثبته و اوج
ان است که قیمت بر سبیل استحقاق است نه رخصت برای ورثه و طریق تقویم انست که قیمت
کرده میشود مستحق البقاء در زمین مجانا تا وقتیکه فانی شود و هرگاه مشتبه شود زوجه
مطلقه در میان چهار زن و تزویج نموده باشد خامسه را خامسه نصیب خود را بتمام وارث است
یعنی ربع ثمن یا ربع ربع را وارث است و باقی منقسم میشود میان مشتبهات بالسویه **س**
ازلی که بواسطهٔ ولاء بهم میرسد برچند قسم است ج بر سه قسم است **اول** ولاء عتق است
و مختص است بعتق و وارث است عتیق خود را نه عکس و شرط است تبرع بودن عتق و
عدم وجود مناسبی برای عتیق اگرچه بعید باشد و اگر معتق متعدد باشد هر دو وارث
بالسویه اگرچه مختلف باشند در ذکورت و انوثت و اگر زوج یا زوجه یا معتق بوده باشد
هر یك اخذ مینمایند نصیب اعلای خود را و باقی میراث معتق است و اگر معتق معدوم شده
باشد پس اگر ان زن بوده است ظاهر اینست که ولاء برای عصبه ان زن است نه اولاد ان
زن و اگر مرد است منتقل میشود مال بهمهٔ اولاد او نه بذکور فقط و ظاهر این است که پدر
مشارك میشود با اولاد را و هم چنین جد و اخ از جانب اب مشارکت مینماید و اما مادر اگرچه
مشارکت او محل نظر است اما بعید نیست که مشارك شود و دور نیست که ولاء را هم میراث میبرد
چنانچه بواسطهٔ ولاء میراث برده میشود و ظاهر اینست که معتق وارث اولاد عتیق خود میباشد
وگاه هست که منجر میشود ولاء از مولای مادر بسوی مولای پدر در صورت بودن اولاد
که مولود شده باشد بروجه حریت بواسطهٔ حریت مادر انها و باید دانست که هرگاه مولی
قرابت مولی که وارث باشند در میان نباشند ظاهر اینستکه مولای مولی وارث است و اگر
ان هم نباشد قرابت مولای مولی بتفصیل قرابت مولی و در صورت فقد جمیع میراث میبرد
معتق پدر معتق بعد از ان معتق ابن معتق و هکذا **قسم دوم** ولاء تضمن جریره است و

صورت عقد آن اینست که میگوید مضمون عاقدتك علی ان تنصرنی وتدفع عنی و
ترثنی وضامن میگوید قبلت وهرگاه عقد مشترك باشد یکی میگوید عاقدتك علی ان
تنصرنی وانصرك وتعقل عنی واعقل عنك وترثنی وارثك یا عبارتیکه همین معنی را
داشته باشد وقبول مینماید آن دیگری پس که چنین حالتی ثابت میشود برای ضامن
میراث در صورت اولی وتوارث بینهما در صورت ثانیه با نبودن مناسب ومعتق ووارث
باشد نزد موت مضمون وزوج وزوجه وارث میباشند نصیب اعلی را وباقی را ضامن
قسمت سیم ولاء امامت پس هرگاه هیچ وارثی بهم نرسد نه مناسب نه مسابب
ضامن جریره میراث مال امام است وزوجه مشارك میشود امام را ولکن زوج مشارك نمیشود
چنانچه گذشت واحوط آنست که در زمان غیبت عطا کرده میشود سهم امام ع بفقراء
هاشمی س میراث ابن ملاعنه امتناعی هست یا نه ج بلی لعان بجهت نفی ولد موجب
امتناع از ارث میشود از جانب پدر وولد اما میراث میبرد ولد ومادر وبرای هرکه متقرب
بمادر مثل ولد غیر ملاعنه است وهرگاه تکذیب نماید پدر نفس خود را ولد وارث او
خواهد شد وخود او وارث ولد نخواهد شد پس اگر ولد فوت شود وپدر ومادر ویك
نفر دختر یا زیادتر داشته باشد میراث میبرد او را مادر واولاد وپدر وارث او نیست
نصف مال او را یکنفر دختر است یا دو ثلث در صورت زیادتر وسدس مال او نصیب مادر
او است وباقی رد میشود بهر دو وتقسیم میشود ارباعا یا اخماسا واگر بجای دختر پسری باشد
بعد از وضع سدس مادر باقی نصیب او است واگر مادر نباشد وولد بنت واحده باشد
نصف مال را بالفرض وارث است ونصف دیگر را رد باو باید نمود واگر بنتین فصاعدا
باشد ثلثان را بالفرض مالك شوند وباقی را بالرد واگر مذکر است همه مال را مالکست و
اگر متعدد باشند بالسویه تقسیم مینمایند وهرگاه وارثی نیست وارث او امام علیه السلام است

ومیراث میبرد ابن ملاعنه از مادر خود وممکن است گفته شود که میراث میبرد از من یتقرب
بالام وبعید نیست که از اخوال هم میراث ببرد اگرچه باقی باشد پدر بر انکار خود ولکن
احتیاط این نیست ومیراث نمیبرد کسانی را که متقرب بپدر او میباشند چنانچه وارث نبود
پدر خود را وپدر او از پسر که وارث نیست هرگاه اعتراف نماید بعد از لعان که پسر او
او شود دون العکس وبعید نیست که میراث ببرد از غیر پدر هم باعتراف مذکور وآنها
هم وارث هستند اگرچه در ابتدا تصدیق پدر کرده باشند در لعان ومراعات احتیاط
اولی است وهرگاه ابن ملاعنه فوت شود واخوه پدری ومادری داشته باشد قسمت
ترکه او میان متقرب بابوین ومتقرب بمادر تنها علی السویه است س ولد الزنا وارث زانی
هست یا نه ج وارث زانی نیست وهمچنین زانی وارث ولد الزنا نیست واقرب اینستکه
توارث در میان ولد الزنا ومادر زانیه واقارب مادر هم نیست پس ولد الزنا را میراث میبرد
ولد او وهرکه در پائین رود وزوج وزوجه هم ارث میبرد واگر وارثی نباشد زوج یا
زوجه هم نباشد میراث او از امام علیه السلام است واقرب اینستکه هرچند ابوان یا احدهما
یا کسی از ذوی القرابة ابوین موجود باشد س کیفیت میراث حمل از دیه جنین ومیراث مفقود
الخبر را بیان فرمائید ج حمل وارث است اگر منفصل شود در حالیکه حیات داشته باشد
وظاهر اینستکه استهلال شرط نباشد اگرچه ارث بردن از دیه باشد وهمچنین ظاهر
عدم اشتراط استقرار حیوة است وعدم اشتراط حیوة او است نزد موت مورث پس کفایت
میکند وجود او هرچند نطفه باشد بلی معتبر است علم بوجود او وبحیوة او بعد از انفصال پس
اگر نصف صوت او بلند شده باشد ووارث دیه جنین پدر ومادر او میباشند وکسیکه متقرب
بابوین است وظاهر اینستکه متقرب بپدر فقط نیز وارث باشد وهرگاه کسی مفقود شود و
معلوم نشود موت او ولا حیوة او میتوان گفت که اقرب قول بانتظار است ونگاه داشتن مال

او را انکه تفحص کرده شود تا چهارسال **س** کیفیت میراث خنثی و کسی که هیچ فرج نداشته باشد و کسیکه دو سر و دو بدن داشته باشد بر حقو واحد بیان فرمائید **جواب** خنثی اگر بول نماید از ذکر خود میراث ذکوریت را میبرد و اگر از فرج بول نماید میراث انوثیت را میبرد و اگر از هر دو مبادرت نماید ظاهر اینست که میراث بردن او تابع استنان عضوی است که اخر بول از ان منقطع میشود و اگر این دو مخرج مساوی باشند در خروج و انقطاع اقرب انست که منقسم شود مال بر فرض بودن او مذکر یک دفعه و بر فرض بودن او مؤنث یک دفعه و اما کسی که نیست برای او فرج رجال و لنسا هیچ کدام را اقرب عمل بقرعه است و احوط انستکه نوشته شود بر سهمی عبد الله و بر سهمی امة الله بعد از ان مقرع میگوید اللهم انت الله لا اله الا انت عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادك فیما کانوا فیه یختلفون قد اشتبه لنا امر هذا الولد کیف یورث ما فرضت له فی الکتاب بعد از ان طرح کرده میشود این دو سهم در سهام مبهمه بعد از ان برهم زده میشود سهام و میراث میبرد بر همان که بیرون اید را اما کسیکه دو سر داشته باشد و دو بدن در حقو واحد در وقتیکه در خواب است او را باید بیدار نمود یا انکه صیحه زده میشود بر او اگر هر دو بیدار شدند یکنفر محسوب میباشند و اگر یکی بیدار شد دون دیگری دو نفر محسوب میشوند و میراث میبرد صاحب فرج موجود را و اگر فرج نداشته باشد یا هر دو فرج را داشته باشد عمل بمثل سابق میشود **س** کیفیت میراث غرقی و مهدوم علیهم را بیان فرمائید **ج** هر گاه دو نفر میان انها توارث باشد و یک دفعه خراب بشود دیواری بر هر دو و فوت شود یا هر دو با هم جمع شوند در غرق شدن وارث میشوند بعض انها بعض دیگر را پس اگر غرق شود پدری و پسری میراث میبرد از پسر نصیب خود را بعد از ان میراث میبرد پسر از اصل ترکه پدر خود نه از انچه میراث برده بود پدر از او پس از ان میدهند نصیب هر یک از ان دو نفر بوارثا و اگر یکی از این دو نفر

توارثی داشته باشد دون دیگری انچه حاصل شده برای صاحب وارث بوارث او میدهند و انچه برای دیگری است مال امام است و اگر هیچ یک وارث دیگر نداشته باشد منتقل میشود مال هر یک بدیگری بعد از ان منتقل میشود از انها بامام علیه السلام و توارث مذکور مشروط است بشروط چند **اول** انکه برای متوارثین یا برای احدهما مالی باشد پس اگر هیچیک مالی نداشته باشند توارثی نیست و اگر احدهما داشته باشد دون دیگری منتقل میشود انمال بان شخص عدیم المال و از او منتقل میشود بوارث او که زنده میباشند **دوم** بودن توارث میان دو نفر اگر چه بمشارکت باشد پس هر گاه نباشد استحقاق ارثی بالکلیة یا انکه استحقاق باشد و مانع موجود باشد مثل کفر یا رق یا حاجبی باشد جهت حرمان توارث ثابت نخواهد بود بنا بر این هر گاه غرق شوند دو برادر و برای انها هر یک ولدی باشد ولد هر یک از این دو نفر حاجب میشوند برادر را و اگر بوده باشد برای احد اخوین ولدی دون دیگری منتقل میشود مال صاحب ولد و مال غیر صاحب ولد بوارث خودش غیر از برادر اگر چه وارث بعد از برادر باشد **سیم** انستکه موت متقدم بر موت متاخر مشتبه باشد و همچنین تقارن پس اگر معلوم باشد سبق احدهما موروث او خواهد بود دیگری وارث است و اگر معلوم باشد قران موت این دو نفر توارثی نخواهد بود **چهارم** این است که موت بواسطه سبب غیر متعارف بین الناس باشد پس اگر بموت حتف الانف مشتبه باشد تقدم و اقتران منتقل میشود ارث هر یک از این دو نفر بوارث حی خود و هر گاه سبب موت غیر غرق و هدم بوده باشد مثل قتل و حرق و شبه ان توارث بین المشتبهین در سبق و تقارن اشکالی دارد که عدم توارث ترجیح داشته باشد **س** پسر بزرک که حبوه میبرد از پدر میبرد یا از مادر **ج** از پدر میبرد نه از مادر و لکن هر گاه نماز و روزه از پدر قضا شده باشد بر پسر بزرک واجب است بجا اورد اگر چه حبوه نداشته باشد و مراد از پسر بزرک پسری است که در حال موت پدر زنده باشد و از دیگران

در بیان چهار چیز که بعد از فوت پدر بپسر بزرگ میرسد

در چهار چیز بکر و حل و راحله و کتب سلاح مراعات احتیاط شود ... مد ظله العالی

بزرگتر باشد اگرچه از دختر کوچکتر باشد بلکه بعد از پدر متولد پسر شده باشد پس پسر بزرگ چند چیز را حبوه میبرد ج چهار چیز را حبوه میبرد از آن جمله قرآن است و انگشتر است و لباس و شمشیر پس هرگاه پدر انگشتر یا قرآن یا شمشیر متعدد داشته باشد تماما بحبوه پسر بزرگ میرسد یا نه ج آنکه لباس است تماما شامل است مثل پیراهن و زیر جامه و قبا و در غیر اینها رجوع بعرف است اما انگشتر و قرآن و شمشیر هر کدام را عادةً استعمال کرده او را میبرد پس کیفیت احکام صیغ نکاح و متعه و تحلیل را بیان فرمائید ج کیفیت اینها بر سه فصل است

فصل اول در عقد دائمی است بدانکه عقد دائم را بهر یا از لفظ نکاح و تزویج میتوان واقع ساخت ولیکن من باب غایت کمال احتیاط بهردو لفظ جاری نمایند صیغه را اولیست

سؤال در ایجاب و قبول تقدیم مرد است بر زن یا عکس این هم میشود ج بمقتضای آیات مزبوره تقدیم مرد است بر زن و مشهور عکس است لکن اقوی جواز هردو و اکتفاء بهر یکیست اگرچه اولی رعایت هردو است پس در دختر بکر عاقله بالغه رضایت او کافی است یا نه ج از ظاهر بسیاری از اخبار و اقوال اکثر اصحاب چنانچه اقوی این است که رضای دختر کافی است و اذن ولی بر سبیل تشریک یا استقلال شرط نیست ولکن قول بتشریک و استقلال نیز در مسئله هست احوط اینست که برضای هردو واقع شود اما در ثیبه و بکر که پدر و جد پدری و که ولی میباشند مرده باشند رضای آن بکر بلا اشکال کافی است

سؤال قصد انشاء در جمیع صیغ عقود و ایقاعات معتبر است یا نه ج بلی معتبر است مثلا در هنگام اجرا صیغه کسی که تلفظ میکند بلفظ انکحت اگر مراد او این باشد که خبر دهد از نکاحی که واقع شده است در زمان ماضی یعنی قبل از این کلام نکاح واقع ساخته ام و باین کلام خبر میدهم پس این اخبار خواهد بود نه انشاء و باین نوع نکاح واقع نخواهد شد بلکه فاسد است و اگر مراد او این باشد که بلفظ انکحت نکاح را واقع میسازم حین تلفظ نه در زمان آینده این یعنی انشاء

در بیان کیفیت صیغ عقد دائمی

صورت اول وکیل زن با وکیل مرد

پس در این وقت نکاح واقع میشود و همچنین است در جمیع عقود مثل لفظ بعت و صالحت و نحو اینها که لازم است قاصد این باشد که باین لفظ واقع میسازم بیع یا صلح را و بعبارة اخرى معنی انشائی لفظ بعت فروختم میباشد و معنی اخباری فروخته ام میباشد پس اجراء عقد دائمی بچند صورت میباشد ج در او هشت صورت میباشد چنانچه خالی از این نیست که یا وکیل مرد با وکیل زن صیغه میگوید یا مرد با زن صیغه میگوید یا وکیل زن با مرد یا وکیل مرد با زن و در هر صورتی یا رضای ولی را رعایت میباید کرد یا نه مثل اینکه ولی نداشته باشد یا داشته باشد و بکر نباشد که رعایت نباید کرد و اینها در صورتیست که ناکح و منکوحه هردو بالغ باشند و اگر هردو نابالغ باشند صورت تمام خواهد بود که رضا رضای ولی خواهد بود و رضای زن و شوهر اعتبار نخواهد داشت و چهار صورت دیگر هم هست که مرد بالغ باشد و دختر نابالغ یا عکس و علی التقدیرین یا ولی طفل با بالغ صیغه میگوید یا با وکیل بالغ پس مجموع سیزده صورت میشود **اول** آنکه وکیل زن با وکیل مرد صیغه میگوید و زن بکر باشد و ولی حاضر داشته باشد پس وکیل زن احتیاطا هم از جانب زن وکیل میشود و هم از جانب پدر یا جد پدری و این صورت بچند این قسم جائز است که خوانده شود لکن اولی و احوط رعایت جمیع است **اول** آنکه وکیل زن میگوید انکحت موکلک موکلتی علی المهر المعلوم و اگر اسم ناکح را بعد از موکلک و اسم منکوحه را بعد از موکلتی و مقدار مهریه را بجای علی المهر المعلوم ذکر نماید اولی خواهد بود پس وکیل مرد بلا فاصله بگوید قبلت النکاح لموکلی علی المهر المعلوم **دویم** آنکه وکیل زن بگوید زوجت موکلک موکلتی علی المهر المعلوم و وکیل مرد بلا فاصله بگوید قبلت التزویج لموکلی علی المهر المعلوم **سیم** آنکه وکیل زن بگوید زوجت موکلک بموکلتی علی المهر المعلوم و وکیل مرد بگوید قبلت التزویج لموکلی علی المهر المعلوم **چهارم** وکیل زن اسم ناکح و منکوحه را ذکر نماید پس وکیل زن مثلا بگوید زوجت محمدا زینب علی المهر المعلوم و وکیل مرد بگوید

قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ لِمُوَکِّلِی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ **پنجم** درصورت ذکر اسم ناکح ومنکوحه وذکر ولی منکوحه وکیل زن بکوید اَنْکَحْتُ نَفْسَ مُوَکِّلَتِی زَیْنَبَ وِکَالَةً عَنْهَا اَوْ عَنْ اَبِیهَا اَوْ جَدِّهَا مِنْ مُوَکِّلِکَ مُحَمَّدٍ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وکیل مرد بکوید قَبِلْتُ النِّکَاحَ لِمُوَکِّلِی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ **ششم** وکیل زن بکوید زَوَّجْتُ بِنْتَ مُوَکِّلِی مِنْ مُوَکِّلِکَ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وکیل مرد بکوید قَبِلْتُ لِمُوَکِّلِی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ **هفتم** وکیل زن بکوید اَنْکَحْتُ زَیْنَبَ مِنْ مُوَکِّلِکَ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وکیل مرد بکوید قَبِلْتُ لِمُوَکِّلِی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ **صورت دوم** زن ومرد خود صیغه جاری نمایند وزن ولی داشته باشد وبکر نیز باشد پس زن بکوید زَوَّجْتُکَ نَفْسِی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس مرد بکوید قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ لِنَفْسِی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ یا اینکه زن بکوید اَنْکَحْتُکَ نَفْسِی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس مرد بکوید قَبِلْتُ لِنَفْسِی هٰکَذَا یا اینکه زن کوید زَوَّجْتُکَ نَفْسِی بِاِذْنِ اَبِی اَوْ بِاِذْنِ جَدِّی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ یا اینکه زن بکوید اَنْکَحْتُ نَفْسِی مِنْ نَفْسِکَ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس مرد بکوید قَبِلْتُ هٰکَذَا واکر پدر صیغه را با ناکح جاری نماید از جانب دختر باید وکیل شود پس میکوید بناکح زَوَّجْتُکَ بِنْتِی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ یا میکوید زَوَّجْتُکَ بِنْتِی زَیْنَبَ وِکَالَةً عَنْهَا عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس ناکح کوید قَبِلْتُ لِنَفْسِی هٰکَذَا یا اینکه پدر منکوحه بکوید اَنْکَحْتُکَ بِنْتِی وِلَایَةً عَلَیْهَا عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس ناکح بکوید قَبِلْتُ لِنَفْسِی هٰکَذَا یا پدر بکوید زَوَّجْتُ بِنْتِی زَیْنَبَ مِنْکَ وِکَالَةً عَنْهَا وَوِلَایَةً عَلَیْهَا عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس ناکح کوید قَبِلْتُ لِنَفْسِی هٰکَذَا یا اینکه پدر کوید زَوَّجْتُکَ بِنْتِی زَیْنَبَ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس ناکح کوید قَبِلْتُ لِنَفْسِی هٰکَذَا **صورت سیم** اینکه وکیل مرد با وکیل زن صیغه جاری نمایند وزن بکر نباشد یا ولی نداشته باشد بنحویکه درصورت اول کفتیم صیغه ها را باید خواند ووکالة پدر را از لفظ انداخت واکر وکیل زن بکوید بوکیل مرد اَنْکَحْتُ وَزَوَّجْتُ نَفْسَ مُوَکِّلَتِی زَیْنَبَ مِنْ مُوَکِّلِکَ مُحَمَّدٍ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وکیل مرد بکوید قَبِلْتُ النِّکَاحَ وَالتَّزْوِیجَ لِمُوَکِّلِی مُحَمَّدٍ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ کفایت میکند صورت

چهارم اینکه زن با مرد صیغه را جاری نمایند وزن بکر نباشد یا ولی نداشته باشد در این صورت صیغه ها بنحویست که در قسم دوم مذکور شد الا بصیغه سیم که الفاظ آن باید کرد **واما صورت پنجم وششم وهفتم وهشتم** که مرکبات از اقسام مذکوره پس ایجاب از قسمی باید برداشت وقبول را از قسم دیکر وذکر هر یک بتفصیل موجب تطویل **صورت نهم** اینکه مرد وصغیر باشند وبولایت عقد کنند ولی انثی بپسر ولی دختر میکوید زَوَّجْتُ اِبْنَکَ بِنْتِی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ یا ولی دختر میکوید زَوَّجْتُ اِبْنَکَ بِنْتِی وِلَایَةً عَلَیْهِمَا عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ ولی پسر بکوید قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ لِاِبْنِی وِلَایَةً عَلَیْهِ عَلَی الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ یا اینکه بجای زَوَّجْتُ اَنْکَحْتُ بکوید یا اینکه هر دو را بکوید یا بنحو ولی دختر بکوید اَنْکَحْتُ وَزَوَّجْتُ بِنْتِی زَیْنَبَ مِنْ اِبْنِکَ مُحَمَّدٍ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وباقی صورتها از آنچه مذکور شد ظاهر میشود وباید کسیکه مرتکب وکالت میشود از طرفین عارف بعربیت بوده باشد بنحوی که اعراب ومخارج حروف را با قصد انشاء که معنی آن در مقدمه ذکر شد بتواند بر وجه صحیح ادا نماید والفاظ غلط ادا نکند وهمچنین مراعات وقف ووصل را نیز بر وجه صحیح باید نماید علی الاحوط در مواضع خود وچون در میان عجم الفاظ مرکبه شایع ومتعارف است مثل محمد علی ومحمد حسین وامثال آن وخواسته باشند که ذکر اسم ناکح یا منکوحه نمایند پس باید رعایت ترکیب را نمایند تا نوبت ادب نماید پس محمد حسین ومحمد علی بفتح دال ونون در اول وبفتح دال ویا در ثانی بکوید در صورتیکه مفعول بلا واسطه یا مع الواسطه واقع بشاد وهر یک از مرد وزن که حاضر باشند در وقت عقد اگر وکیل بعوض اسم هذا بکوید واشاره کند بهتر است وباید که فاصله میان ایجاب وقبول واقع نشود **فصل دوم** در صیغه متعه است ودر آن تعیین مدت ومبلغ شرط است پس وکیل زن میکوید مَتَّعْتُ نَفْسَ مُوَکِّلَتِی مِنْ مُوَکِّلِکَ مِنَ الْآنِ اِلٰی طُلُوعِ الشَّمْسِ بِمِائَةِ دِرْهَمٍ پس وکیل مرد بکوید قَبِلْتُ لِمُوَکِّلِی هٰکَذَا یا اینکه وکیل زن بعد از تعیین مدت ومبلغ بکوید متعت

[در بیان صیغ عقد انقطاع]

نفس موکلتی من موکلک فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم پس وکیل مرد کوید قبلت لموکلی هکذا
واکر هر دو زن و مرد خود صیغه را خواسته باشند جاری نمایند بدون توکیل غیر پس زن کوید
متعتک نفسی فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم و مرد کوید قبلت لنفسی هکذا و جایز است بجای
متعت لفظ انکحت یا زوجت بکوید لکن با قید مدت مثل اینکه زن بکوید انکحتک نفسی من هذا
الزمان الی شهر بازبع شاهیات یا اینکه بکوید زوجتک نفسی فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم
یا اینکه زن بکوید انکحتک و زوجتک نفسی فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم پس مرد در هر یک
از این صیغه ها بکوید بلا فاصله قبلت لنفسی هکذا و اکتفا بیکی از این صیغه ها میتوان نمود
واکر همه را بخوانند که جمع شود بهتر است اکرچه لازم نیست و جایز است نزد بعضی که در عقد
دوام نیز بجای انکحت متعت بکوید پس لفظ متعت بدون ذکر مدت بنابر این قول منصرف بعقد
دوام است چنانکه انکحت و زوجت با ذکر مدت منصرف بعقد انقطاع است لکن بهتر اینست
که در دوام بلفظ انکحت و زوجت و در انقطاع بلفظ متعت صیغه را جاری نمایند خصوصا در
ثانی که محل خلاف است احتیاط را نباید ترک کرد بس جاری ساختن یک نفر ایجاب و قبول را در
صیغه دوام و متعه کافی است یا نه ج ولی کافی است لکن احوط اینست که یک نفر ایجاب و قبول
را در صیغه دوام و متعه جاری نسازد بلکه دو نفر بخوانند و اکر دو جائی باشد که ممکن نباشد
دو نفر اجرا صیغه نمایند انشاء الله ضرر ندارد اکتفا بیک نفر در تولی ایجاب و قبول باین نحو که
بکوید در وقتیکه وکیل باشد از طرف زن متعت نفس موکلتی لنفسی فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم
بعد از آن مرد خود نیز بلا فاصله بکوید قبلت لنفسی هکذا اکرچه احوط اینست که اولا زن و مرد
صیغه را بفارسی با هم بخوانند و بعد از آن هر یک که بعربی عارف بصیغه باشد آن دیکری که
عارف نیست قالب لفظ را تعلیم کند و صیغه را جاری نمایند و بعد از آن یک دفعه دیکر نیز اکر
عارف است بطریق مزبور خود ایجاب و قبول را جاری نماید بعربی و نیز باید که بعربی بنحو مذکور

[در بیان ... موجب و قابل]

[در بیان تحلیل و صیغ آن]

فصل ایضا شد تا مراد اولیه نماید در هر یک از عقد دوام و انقطاع بفارسی اکتفاء ننمایند
دربیان صیغه تحلیل است و احوط این است که در صیغه تعیین اجل نیز نمایند اکرچه عدم
اشتراط خالی از قوت نیست چنانچه اقوی عدم اشتراط تقیید بمهر است اکرچه آن نیز
احوط است و صیغه تحلیل بر دو قسم است یکی اینکه اکتفا بان و ما قیست و قسم دوم خلافیست
اما دو قسم پس آن منحصر است در دو صیغه یکی آنکه مولای جاریه بکوید بعد از تعیین اجل
بنا بر احوط احللت لک وطی جاریتی المعهودة فی المدة المعلومة آن شخص قابل بلا فاصله
بکوید قبلت التحلیل هکذا و نیز اکتفاء بلفظ قبلت تنها نیز میتوان نمود چنانچه در دوام
و انقطاع کذشت و اکر وکیل ایجاب نماید پس بجای جاریتی جاریة موکلی بکوید و اکر قابل هم
وکیل قرار دهد در قبول پس وکیل بعد از ایجاب بجای لک لموکلک بکوید و صیغه دوم که اکتفا بان
نیز وفاقیست این است که موجب یعنی مولی بکوید بان قابل جعلتک فی حل من وطی جاریتی
المعلومة فی المدة المعلومة پس قابل بکوید بلا فاصله قبلت لنفسی هکذا و صورت وکالة
نیز از ما سبق معلوم و واضح میشود و اکر خواسته باشد که تحلیل نماید همان مقدمات وطی را
نه وطی را مثل نظر و لمس و تقبیل و امثال آن پس بکوید احللت لک النظر الی بدن جاریتی المعلومة او
لمسها او تقبیلها مثلا پس قابل کوید قبلت قسم ثانی از صیغه تحلیل که در اکتفاء بان خلافست
لفظ ابحت و اذنت و سوغت و جوزت و ملکت و وهبت و امثال این الفاظ میباشد پس در
اکتفاء بهر یک از اینها که بجای احللت کفته شود اشکال و خلاف است احوط اینست که اقتصار
نمایند بهمان دو صیغه از قسم اول تعدی نمایند بسوی لفظ اباحه و نحو آن و اکر جاریه مشترکه باشد
میان دو نفر و خواسته باشند تحلیل نمایند بغیر پس هر دو وکیل نمایند کسی را که اجرا صیغه نماید
از جانب هر دو باین نحو که بکوید عن موکلی احللت لک وطی جاریتهما المعلومة فی المدة المعلومة و قابل
قبول نماید بنحوی که کذشت و اکر از آن دو شریک هر یک خواسته باشند صیغه را جاری بسازند

وطی نیز حلال است و مباح میشود بر خلاف عکس که تحلیل [illegible]

در بیان فسخ نکاح کنیز

نیز جایز است لیکن در این صورت هر یک باید بگویند احللت لک وطیها پس اگر هر یک بگویند احللت لک وطی حصتی صحیح و کافی نخواهد بود و معتبر است دو قبول یا احلال دو شریک که از برای هر تحلیلی یک قبول لازم است و اگر تحلیل نماید مولی وطی جاریه اش امهات مستلزم تحلیل دواعی لمقدمه نخواهد بود **سؤال** جایز است که عتق کنیزش را صداق آن کنیز قرار دهد یا نه **جواب** بلی جایز است هرگاه خواسته باشد او را تزویج نماید پس آزاد میکند او را و او تزویج مینماید و عتق را مهرش قرار دهد و فرقی نیست میانه تقدیم عتق و تزویج و صیغه آن این است که مولی بگوید اعتقتک و تزوجتک و جعلت عتقک مهرک و در اشتراط قبول جاریه در این صورت اشکال و خلاف است لکن احوط اشتراط است و اما صیغه فسخ در نکاح بسبب عیب یا عتق یا بعنوان فاسخ پس میگوید فسخت النکاح الذی بینی و بین المرأة المعلومة اگر فاسخ مرد باشد و اگر زن باشد پس بجای المرأة المعلومة الرجل المعلوم و اگر ترجمه کلام مزبور را در مقام انشاء فسخ بالفاظ داله بر آن نماید مجزی و کافی است و اگر کنیز خود را بنکاح عبد در آورده باشد اکنون خواسته باشد تفریق و فسخ نماید پس بگوید فسخت عقدکما یا امر کند هر یک از هم دیگر کناره بجویید و دوری کنید **بدانکه** عقد نکاح بجمیع اقسامش قابل شرط سایغ است که منافی مقتضای عقد نباشد پس هرچه از این قبیل شرط کرد در متن عقد واقع شود وفاء بآن واجب و لازم است **س** کیفیت احکام و شرایط طلاق را بیان فرمایید **ج** کیفیت آن بر چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه طلاق بر سه قسم است طلاق بائن و طلاق رجعی و طلاق عدی اما طلاق بائن پس آن عبارت است از طلاقیکه صحیح نیست از برای طلاق دهنده رجوع بزوجه بدون عقد یا بجهت عدم عده بالمره چون طلاق یائسه و زوجه غیر مدخول بها و صغیره و یا بجهت عدم امکان رجوع در عده ابتداء اگرچه فی الجمله ممکن الرجوع باشد چون طلاق مختلعه و مبارات مادامیکه زن رجوع ننماید ببذل الی الزوج

در بیان طلاق بائن

را نمیرسد که رجوع نماید ابتداء مادامیکه زوجه مختلعه یا مباراة رجوع ننماید ببذل و هم چنین است زنیکه سه طلاق داده شود که بعد از طلاق اول و ثانی عقد یا رجوع کرده باشد زوج پس بطلاق سیم در حره حرام میشود که نمیتواند رجوع یا عقد کند مگر بعد از محلل اگر خواهد او را میگیرد بعقد جدید و اما طلاق رجعی پس عبارت است از طلاقیکه صحیح است با آن طلاق رجوع زوج بزوجه مطلقه در اثناء عده میتواند که رجوع کند و اما طلاق عدی عبارت است از هر سه طلاق که بعد از اول و ثانی آن رجوع و مواقعه هر دو اتفاق بیفتد پس در طلاق سیم حرام میشود بر زوج در باره حره و حرام میشود بر زوج در باره جاریه در هر طلاق ثانی ولکن حرمت ثابت است تا وقتیکه محلل واقع شود باینکه غیر این زوج شخص دیگری که بالغ باشد او را بعقد دوام اختیار کند و وطی قبلا نیز متحقق شود پس در این صورت این زوج ثانی هرگاه او را طلاق دهد جایز و حلال میشود که زوج اول او را بعد از انقضاء عده اش اگر صاحب عده باشد اختیار نماید بعقد دوام یا انقطاع و این طلاق عدی باین نحو که تفسیر شد اگر برسد بنحو مزبور بطلاق نهم پس در مرتبه نهم حرام مؤبد خواهد شد اگر حره باشد اما آن سه طلاقیکه رجوع واقع شود بعد از طلاق اول و ثانی آن بدون وطی یا اینکه بعقد جدید او را اختیار نماید بعد از طلاق اول و ثانی اگر بعد از هر طلاق عده اش منقضی شده باشد اگرچه در این صورت وطی نیز بعمل آورده باشد پس این قسم نیز اگرچه بطلاق سیم حرمت متحقق میشود که محتاج بمحلل مزبور خواهد بود لکن تحریم ابدی حاصل نمیشود اگر برسد بطلاق نهم بلکه بهمین نحو یعنی با رجوع بدون وطی در اثنای عده یا با وطی بعد از عقد در صورت عدم عده بعد از طلاق اول و ثانی هر قدر زیاده شود اگرچه بصد طلاق برسد بشرط حصول محلل مزبور بعد از طلاق سیم حرام مؤبد نمیشود آن ضعیفه بر زوج مطلق پس از آنچه ذکر شد ظاهر شد فرق میان طلاق عدی و غیر عدی بعد از طلاق اول و ثانی در هر سه طلاق رجوع یا مواقعه معتبر است بخلاف سایر اقسام طلاق رجعی که رجوع بتنهائی

در بیان طلاق رجعی

در بیان طلاق عدی

۱ و در مرتبه ششم اگر کنیز باشد ظهم طاب ثراه مدظله العالی

۲ در حره یا دویم در کنیز ظهم طاب ثراه مدظله العالی

۳ یا دویم ظهم طاب ثراه مدظله العالی

۷ و غیر آن زیرا که در طلاق عدی تحریم ابدی چنانچه ذکر شد در مرتبه نهم حاصل میشود بخلاف غیر عدی

۸

در اثناء عده یا عقد مجرد باشد عده کافی است اگرچه وطی حاصل نشود **مطلب دوم** بدانکه شرط است در مطلق بلوغ و عقل و اختیار و قصد پس اعتباری نیست بطلاق صبی و مجنون و سکران و مجبور بر طلاق و شرط است در مطلقه زوجیت بعقد دوام و شرط است در صحت طلاق حضور عدلین که استماع صیغه طلاق نمایند و اینکه صیغه در طهر غیر مواقعه باشد اینکه ضعیفه حائض و نفسا نباشد در حین طلاق بشرط حضور شوهر یعنی اگر شوهر در سفر باشد و میخواهد طلاق بگوید ممکن نباشد او را که استعلام حال ضعیفه نماید یا اینکه ضعیفه حامل باشد صحیح است طلاق در حین حیض خواه از حیض و نفاس در این غرض معتبر نیست و نیز شرط است بلفظ بصیغه طلاق بلفظ عربی مکرر در اخرس که ایماء و اشاره مفهمه در طلاق اخرس کافی است و باید معلق نباشد بر شرطیکه ممکن باشد وقوع و عدم وقوع ان مثل آمدن مسافر و نحو آن و همچنین معلق نباشد بر شیئی مقطوع الحصول مثل طلوع شمس و غروب آن **مطلب سیم** بدانکه طلاق بر دو قسم است یکی طلاق بدون عوض و این طلاق رجعی است و دیگر طلاق با عوض و این بر سه قسم است اول آنکه کراهت صریحا از طرف زوجه باشد فقط **دوم** کراهت از طرفین موجود باشد هم از طرف زوج و هم از طرف زوجه **سیم** آنکه کراهت در هیچ طرف نباشد نه از طرف زوج و نه از طرف زوجه و قسم اول از قسم دوم طلاق با عوض که کراهت از طرف زوجه فقط موجود باشد طلاق خلع است که کراهت زوجه فقط در آن معتبر و شرط است پس باید آن را بصیغه خلع جاری ساخت و قسم دوم مبارات است که کراهت طرفین شرط است در آن پس باید بصیغه مبارات آن را واقع ساختند و مبارات بمعنی مفارقت است و قسم سیم که طلاق در مقابل عوض واقع شود بدون کراهت از هیچ طرف در صحت آن اشکال است با فهم مالک بودن زوج عوض را مثل خلع و اما صحت طلاق بی عوض یعنی مالک عوض نشود ولکن طلاق صحیح بشود و از برای زوج رجوع در مورد رجوع جائز باشد هیچ اشکالی ندارد و ظاهرا خلافی هم ندارد بالتمام اطلاق خلع متحقق نمیشود

بلی اگر بعد از خلع بلا فاصله صیغه طلاق را نیز جاری نمایند در مقابل عوض بعید نیست بطلان بذل و صحت طلاق که بر گردد طلاق رجعی شود چنانکه گذشت اما کیفیت صیغه هر یک پس در طلاق رجعی که بدون عوض است چنانچه زوج خواسته باشد که خود صیغه طلاق را جاری سازد پس بگوید زوجتی طالق هی طالق طلقة هی طالق مرة و اگر وکیل زوج بگوید پس بجای زوجتی زوجة موکلی بگوید و لابد است در آن از لفظ صریح بنحویکه ذکر شد و اگر خواسته باشد رجوع نماید رجوع لفظی که بهمین اکتفاء نماید بگوید رجعتک و راجعتک او ارتجعتک و امثال اینها با قصد رجوع چنانچه کفایت میکند رجوع فعلی مثل وطی و تقبیل و لمس و نظر از روی شهوت بشرط آنکه با قصد باشد نه مثل نائم و ساهی و اما در طلاق خلع پس گذشت که لابد است از کراهت زوجه و کیفیت آن باین نحو است که زوجه چیزی بدهد بشوهر بشرطیکه آن چیز معین و معلوم بوده باشد و مالیت داشته باشد چنانچه در فدیه معتبر است یا اینکه ابراء نماید او را از مهریه که بر ذمه او دارد از برای اینکه خلع کند و طلاق دهد او را شوهر پس وکیل زن میگوید بوکیل مرد عن موکلتی بذلت لموکلک المبلغ المعلوم لیخلعها علیه و یطلقها به پس وکیل زن بلا فاصله گوید خلعت زوجة موکلی علی المبذول فهی طالق طلقة و هی طالق مرة یا اینکه مرد یا وکیل مرد گوید فهی مختلعة علی ما بذلت فهی طالق طلقة و هی طالق مرة و اگر زوج خود خواسته باشد صیغه اول را جاری نماید بدون اخذ وکیل پس در موضع خلعت زوجة موکلی بگوید خلعت زوجتی یا بگوید خلعتها بگوید و وکیل زن نیز در مورد عدم وکیل زوج بجای لموکلک بگوید لک و بجای لیخلعها که صیغه غیبت است لتخلعها بصیغه خطاب باید بگوید و اگر فدیه ابراء مهریه باشد پس در سؤال بجای بذلت لموکلک المبلغ المعلوم بگوید وکیل زوجه ابرأت ذمة موکلک عن مهرها المسمی فی العقد و در جواب بجای علی ما بذلت بگوید علی ما ابرأت چنانکه جائز است بجای ما بذلت بگوید علی المبذول و بجای

ما ابرئت جائز است بکوید علی الابراء و بهر تقدیر فوریت جواب شرط است و اکر عوض خلع ابراء مهریه و بذل عوض شیء دیکر هردو باشند پس باید در سؤال و جواب هردو را جمع نماید باین نحو که وکیل زن بوکیل مرد بکوید عن موکلتی بذلت لموکلک المبلغ المعلوم و ابرئت ذمته عن مهرها المسمی فی العقد لیخلعها علیهما و یطلقها بهما پس بلا فاصله وکیل مرد کوید فهی حینئذ مختلعة علی المبذول و الابراء فهی طالق طلقة فهی طالق مرة و مخفی نماند اینچه ذکر شد از صیغه طلاق خلع در صورتیستکه مسبوق باشد طلاق بسؤال زوجه بلکه بعضی شرط دانسته اند سبق سؤال را بطریق مذکور و مانند این مثل اینکه بکوید وکیل زوجه طلق موکلتی علی المبذول مثلا یا بکوید اخلع موکلتی علی الابراء و احوط مراعات سبق است اکرچه ظاهر جواز عدم سبق است پس جائز است که وکیل زوج ابتداء بکوید زوجة موکلی مختلعة علی ان تبرء ذمة موکلی عن مهرها المسمی فی العقد فهی طالق طلقة و هی طالق مرة پس وکیل زوجه بکوید وکالة عنها قبلت هکذا یا بکوید وکالة عنها ابرئت ذمة موکلک عن مهرها المسمی فی العقد و در صورت بذل مبلغ بجای علی ان تبرء ذمة موکلی عن مهرها المسمی فی العقد میکوید علی ان تبذل المبلغ المعلوم لموکلی پس وکیل زوجه کوید وکالة عنها بذلت لموکلک المبلغ المعلوم و در صورت جمع میانه ابراء و بذل پس باید جمع نماید باین طریق که وکیل زوج کوید زوجة موکلی مختلعة علی ان تبذل المبلغ المعلوم لموکلی و ان تبرء ذمته عن مهرها المسمی فی العقد فهی طالق طلقة فهی طالق مرة پس وکیل زوجه بکوید وکالة عنها بذلت لموکلک المبلغ المعلوم و ابرئت ذمته عن مهرها المسمی فی العقد و اجراء صیغه بنحو اصالة نیز طریقه ان از ما سبق ظاهر است و در اشتراط ذکر لفظ طلاق بعد از لفظ خلع چنانچه در صیغ مذکوره اتفاق افتاده خلاف است احوط اشتراط است بنحویکه در صیغ مزبوره رعایت شد چنانچه در مبارات بلا اشکال واجب و لازم است ذکر طلاق بعد از لفظ مبارات پس خلع مجرد از لفظ طلاق بنا بر احوط لازم نخواهد شد بلی بنا بر احوط لازم نخواهد شد بلی بنا بر انکه خلع نیز طلاق است

کما هو الاصح عکس ان واقع میشود و بذل نیز واقع میشود بشرط حصول کراهت زوجه و لا کذلک که در صحت ان اشکال است و بعید نیست صحت طلاق بنحو رجعی بودن و بطلان عوض و صیغه ان بدینکونه است که وکیل زوجه کوید وکالة عن موکلتی بذلت المبلغ المعلوم لموکلک لیطلقها به پس وکیل زوج کوید هی علی المبذول و طالق هی طالق طلقة هی طالق مرة یا اینکه وکیل زوجه در صورت ابراء مهر کوید وکالة عن موکلتی ابرئت ذمة موکلک عن مهرها المسمی فی العقد لیطلقها به پس وکیل زوج کوید فهی علی الابراء طالق هی طالق طلقة هی طالق مرة و در صورت جمع میان ابراء و اعطا باید جمع نماید بنحویکه در خلع کذشت پس وکیل زوجه کوید وکالة عن موکلتی برئت ذمة موکلک عن مهرها المسمی فی العقد و بذلت له المبلغ المعلوم لیطلقها بهما پس وکیل زوج کوید فهی علی الابراء و المبذول طالق هی طالق طلقة هی طالق مرة و صورت اجراء صیغه بنحو اصالة از طرفین یا از یکطرف از ما سبق ظاهر میشود مثل اینکه در صورت جمع میانه ابرا و اعطاء با اصالة از طرفین زوجه بکوید ابرئت ذمتک عن مهری المسمی فی العقد و بذلت لک ما علم لتطلقنی بهما پس مرد کوید فانت علی ذلک طالق یا بکوید فانت علی الابراء و المبذول طالق فانت طالق طلقة فانت طالق مرة و بر این قیاس است صورت وکالة از یک طرف و اصالة از طرف دیکر و اما صیغه مبارات مثل صیغه خلع است در جمیع انچه ذکر شد مکر اینکه در اینجا وکیل زن لیبارئها باید بکوید در موضع لیخلعها و وکیل شوهر یا خود شوهر مباراة بکوید در موضع مختلعة و بعید نیست جواز ذکر ابانه مکان مبارات که وکیل زوجه بجای لیبارئها بکوید لیبینها و وکیل شوهر یا خود شوهر در موضع مباراة بکوید مبانة و همچنین در موضع اخلعنی بکوید بارئنی و وکیل زوجه در موضع اخلع موکلتی بکوید بارئ موکلتی مثلا و علی هذا القیاس و همچنین جمیع انچه اعتبار و شرط شده است در خلع در اینجا نیز معتبر و شرط است علاوه بران چند چیز در مباراة اعتبار شده است که در خلع اعتبار نشده و بهمین جهت فرق حاصل میشود میان خلع و

مبارات اول انکه ان چند چیز که اعتبار شده در اینجا و در خلع اعتبار نشده کراهه صریحه از طرفین است چنانچه کذشت دوم انکه فدیه باید بقدر مهر یا کمتر باشد نه زیادتر بخلاف خلع که این شرط دران معتبر نیست سیم اجماع اصحاب بر وجوب ذکر طلاق است بعد از لفظ مبارات دون خلع که در لزوم ان بعد از لفظ خلع خلاف است اگرچه احوط رعایت است چنانچه کذشت چهارم جواز ذکر اما نه است در موضع مبارات دون خلع اگرچه رعایت احتیاط طریق سداد و نجات است والله العالم بحقایق الاحکام **سؤال** کیفیت ظهار و صیغه ان را بیان فرمایید **جواب** ظهار عبارت از انستکه زوج بزوجه اش در حضور عدلین بعد از تحقق شروطیکه ذکر میشود بگوید انتِ علیّ کظهرِ اُمّی یا بگوید زوجتی علیّ کظهرِ اُمّی او اختی او بنتی مثلا و هر گاه در موضع انتِ علیّ بگوید انتِ منّی یا بگوید انتِ عندی یا بگوید انتِ معی نیز کافی است در تحقق ظهار و همچنین است اقتصار بگفتن انتِ کظهرِ اُمّی بخلاف اینکه هر گاه بگوید انتِ علیّ کاُمّی زیرا که این کافی نیست در وقوع ظهار و شرط است که بلفظ ظهر واقع شود پس غیر از لفظ اعتبار ندارد و اقوی عدم وقوع ظهار است بتشبیه بمحرمات رضاعیه نیز چنانچه در محرمات نسبیه است بلکه بمصاهره نیز بعضی قائلند پس احتیاط را باید رعایت نمود و اعتبار ندارد تشبیه باب و اجنبیه و خواهر زن علی الاقوی **بدانکه** معتبر است در ظهار شروطیکه اعتبار شده در طلاق مثل اشتراط حضور عدلین با استماع ایشان و بودن ضعیفه خالی از حیض و نفاس با حضور زوج و همچنین با غیبت زوج در صورتیکه معرفت بحال زوجه نداشته باشد و عدم حمل و بودن در طهر غیر مواقعه و اینکه شخص مظاهر کامل باشد ببلوغ و عقل و قصد و اختیار و در صحت ظهار و وقوع ان در منقطعه و موطوئه بملک یمین خلاف است احوط بلکه اقوی صحت وقوع است و در اشتراط دخول نیز خلاف است اقوی اشتراط است و نیز باید دانسته شود که بعد از اجراء صیغه ظهار حرام است بر مظاهر وطی مظاهره قبل از کفاره دادن و کفاره ان عتق بنده است

بعید نیست کفایت ظهار مدظله العالی

در وقوع بعید نیست مدظله العالی

در منقطعه تامل است مدظله العالی

یا امکان والا صیام شهرین متتابعین است و اگر قادر بران نیز نباشد باید اطعام شصت مسکین نماید پس ترتیب مزبور معتبر است و اگر عاجز از کفاره مزبوره باشد اجزاء باستغفار خالی از قوت نیست اگرچه احوط عدم اکتفاء بان است پس مجامعت ننماید تا وقتیکه کفاره بدهد بعد از ان و اگر قبل از تکفیر وطی کند دو کفاره لازم است یکی بجهت ظهار و یکی دیگر بجهت وطی قبل از تکفیر بلکه احوط لزوم کفاره است بمجرد عزم بر وطی و اگر واقع نشود لکن اقوی اینست که استقرار نمی یابد وجوب کفاره مگر بوطی و اگر نسیانا وطی واقع شود چیزی بر او ثابت نخواهد بود و اما جاهل بحکم مسئله پس اقوی اینستکه معذور نباشد و اگر وطی قبل از تکفیر مکرر واقع شود کفاره وطی نیز بتکرار ان مکرر میشود پس اگر دو وطی حاصل شود سه کفاره لازم است دو کفاره بجهت دو وطی و یکی بجهت ظهار و اگر سه دفعه وطی بعمل اورد چهار کفاره لازم میشود که سه کفاره جهة سه وطی و یکی بجهت ظهار و هکذا و فرقی نیست در حکم مزبور ما بین اینکه کفاره وطی را بعد از هر وطی دیگر بعمل اورده یا نه پس ما دامیکه کفاره ظهار را نداده بتعدد وطی کفاره متعدد میشود و اما کفاره ظهار مکرر نمیشود بتکرر وطی بلی بتکرر صیغه ظهار مکرر میشود ما دامیکه قصد تاکید نداشته باشد و اگر بعد از وقوع ظهار طلاق بدهد ان ضعیفه مظاهره را خواه بطلاق رجعی باشد یا بطلاق باین و عده اش نیز منقضی شود پس حلال میشود ضعیفه بر او بدون کفاره یعنی میتواند که او را بعقد خود در اورده بدون کفاره نیز عود مینماید باین معنی که حرام است وطی او ما دامیکه کفاره نداده است مثل صورت قبل از طلاق **س** عقد فضولی صحیح است یا نه **ج** صحیح است لکن با اکراه صحیح نیست و اگر بعد راضی شوند احوط اعاده عقد است **سؤال** ولایت طفل و مجنون متصل ببلوغ که باید در وجد است هر گاه پدر یا جد عقد کردند بعد از بلوغ یا عاقل شدن اختیار فسخ دارند یا نه **ج** اختیار فسخ ندارند مگر انکه معلوم شود که مفسده دران کرده اند **س** در اختیار داشتن حاکم یا وصی در عقد طفل چه صورت دارد

اگرچه وطی ... از ... بعید نیست ... مدظله العالی

ج اشکال است س هرگاه شخص زنی را عقد کند و مقاربت نماید اشخاصیکه با او حرام
میشوند چه کسانند ج پدر شوهر و پدر پدر و پدر مادر شوهر و پسر شوهر و پسر پسر شوهر
هرچه باشند و بپایند حرام مؤبد میشوند **سؤال** هرگاه زنی را عقد نمایند پیش از مقاربت
او دختران زن یا خواهران بر شوهر او محرم است یا نه ج محرم نیست و اگر مقاربت اتفاق افتاد
دختر محرم میشود لکن خواهر زن محرم نمیشود س هرگاه زنی عقد کرده و مقاربت نکرده میتواند
خواهر زن را یا دختران زن را عقد کند یا نه **جواب** تا زن در حبالهٔ او است نمیتواند عقد
کند بلا اشکال س دختر برادر زن و دختر خواهر زن را بی اذن زن میتواند بعقد در آورد
یا نه ج نمیتواند بلی هرگاه بعد از عقد اجازه کند صحیح است **سؤال** کسیکه زنا بعمهٔ خود یا
خالهٔ خود کند دختر ایشان بان حرام میشود یا نه ج بلی حرام مؤبد میشود س کسیکه حرام
مؤبد شد و محرم باشد نظر کردن بمو و بدنش چه صورت دارد ج بلی در این صورت جایز است
س کسیکه دو کنیز داشته باشد که هردو خواهر باشند وطی ایشان جمعاً جایز است یا نه
ج جایز نیست س در عقد دائم زیاده از چهار زن آزاد داشتن جایز است یا نه **جواب**
جایز نیست بخلاف انقطاع که هرچه باشند ضرر ندارد و همچنین جمع در ملک یمین هرچه
باشند ضرر ندارد س هرگاه کنیزی را بی اذن و اجازهٔ زن حره عقد کنی جایز است یا نه
ج جایز نیست بلکه عقد آن باطل است س هرگاه حره بر سر امه بیاورند و علم باین مطلب
نداشته باشد آیا اختیار فسخ دارد یا نه ج اختیار فسخ دارد بقول علما **سؤال** زن
شوهردار را و زنیکه بداند در عده است و عقد کند چه صورت دارد ج حرام مؤبد میشود
اما اگر ندانند که در عده است عقد باطل است و اما اگر مقاربت نمایند حرام مؤبد است
و اگر اولادی بهم رسد اولاد شبهه است و ملحق بپدر است و احتیاج بطلاق دادن آن زن
هم نیست س اگر کسی زنی را که محرم باشد عقد کند او را چه صورت دارد ج حرام مؤبد

۱ در این اطلاق هم اشکال است ظهر لنا مد ظله العالی

۲ هرگاه زنا سابق بر عقد باشد و احوط تحریم است در غیر عمه و خاله نیز ظهر لنا مد ظله

۳ با شوهر دارد ظهر لنا مد ظله العالی

میشود و اگر جاهل باشند همین عقد باطل است س اگر شخص زن پیش از نه سال خود را افضا
کند حکمش چیست ج وطی او حرام مؤبد میشود اما از حبالهٔ او بیرون نمیرود و تمام مهرش باید بدهد
س هرگاه کسی نعوذ بالله با پسری وطی کند یا پیش از بلوغ یا بعد از بلوغ مادر و خواهر و دختر
آن پسر بر واطی حرام میشود یا نه ج بلی حرام مؤبد میشود س هرگاه مردی بداند که شوهر زن بسفر
رفته و خبر وفات او را آورد و ضعیفه میگوید که شوهرم وفات کرده اما متهمه باشد آن مرد
میتواند آن ضعیفه را بعقد خود در آورد یا نه ج نمیتواند بنابر احتیاط بلکه اگر متهمه هم نباشد
مگر در صورتیکه از برای هردو یقین بموت حاصل بشود س از برای مردیکه اراده دارد نکاح
کند زنی را اگر صلاحیت دارد از برایش نظر کردن بر مو و محاسن او جایز است یا نه ج بلی جایز است
اگر بقصد لذت نباشد س نظر کردن بر محارم خود غیر عورتشان چه صورت دارد ج جایز است
و همچنین زنان اهل ذمه مثل زنان یهود و نصاری و مجوس س نظر کردن بر وجه و کفین
اجنبیه یعنی غیر محرم را بدون لذت و ریبه حرام است یا نه ج حرام نیست لکن احتیاط شدید
بترک آنست س نکاح کردن کسیکه بترک آن بحرام بیفتد واجب است یا نه ج بلی واجب است
س استمنا یعنی طلب منی کردن حرام است یا نه ج حرام است اگرچه خوف آن را داشته باشد
که اگر استمنا نکند بحرام میافتد و عرقش نیز نجس است بنابر احتیاط س هرگاه مؤمنی زنی را
خطبه کند یعنی خواستگاری کند که قدرت بر نفقهٔ او داشته باشد حکمش چیست **جواب**
واجب است بر کسیکه بیدا و است اختیار نکاح او را اجابت کند با ملاحظه کفو بودن او س
هرگاه ضعیفه بشرط بکارت خود را بعقد غیر در آورد در حالتی که ثیبه باشد شوهرش اختیار فسخ
و الا فلا س هرگاه احتیاطاً در صیغهٔ نکاح اول صیغهٔ فارسی را بخواند و بعد تلفظ بعربی نماید
جایز است یا نه ج بلی جایز است س هرگاه ضعیفه خود را بعقد غیر در آورد و مشروط بانکه او
را مثلاً از محل شرف بیرون نبرد این شرط جایز است یا نه ج بلی جایز است و باید زوج بشرط

۱ معلوم نیست ظهر لنا مد ظله العالی

۲ در صورتیکه مفارقت نشده ایشان ظهر لنا مد ظله العالی بلکه اقوی ظهر لنا مد ظله العالی

دارد یا نه ج اگر در ضمن عقد شرط بکارت را کرده باشد اختیار فسخ دارد

خود دو فا کند س هرگاه زنی کسی را وکیل کرد که مرا باده روز مثلا بیک ریال بعقد فلانی در
آورد اما زمان تعیین نکرد وکیل نمیتواند هر زمانی را اگر خواهد عقد کند یا نه ج میتواند اگر
قرینه برخلافش نباشد س هرگاه کسی بدیگری نوشت که فلان زن معینه را بعقد من در
آور چه صورت دارد ج جایز است س هرگاه زوج یا زوجه یکی یا هر دو راضی باشند و اگر
اذن دهند در عقد چه صورت دارد ج این عقد فضولی است و با اجازه کفایت میکند
و احتیاط شاید در اعاده صیغه است س اگر کسی بگوید فلانه کنیز معین را یکشب از روز
بتو حلال کردم کفایت میکند یا نه ج بلی کفایت میکند لکن احوط عدم اکتفاء بفارسی است در
تحلیل پس باید بگوید احللت لک وطیها و در جواب بگوید قبلت س در عقد فضولی هرگاه
وکیل زن بگوید زوجتها منه علی الصداق المعلوم و در جواب مرد بگوید قبلت له کفایت میکند
یا نه ج بلی کفایت میکند و هم چنین اگر باین صیغه بگوید انکحتها و زوجتها ایاه علی الصداق
المعلوم و در جواب بگوید قبلت له کافی است س بلعان و قذف زوجه بزوج حرام میشود
یا نه ج بلی حرام مؤبد میشود با شروط مقرره س لعان و قذف چیست ج لعان عبارتست از مباهله
که میان زوج و زوجه اتفاق میافتد که نسبت زنا بزوجه خود میدهد بی شهادت بینه و زوجه
انکار دارد بعد در پیش حاکم شرع یا قائم مقام او بخواهند ازاله حد از خود نمایند چهار مرتبه بتلقین
حاکم یا بتلقین منصوب او در صورت قذف زوج بگوید اشهد بالله انی لمن الصادقین فی ما رمیت
زوجتی به من الزنا و در مرتبه پنجم بگوید لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین پس در این صورت
حکم قذف که حد است از زوج زایل میشود و ان زوجه مستحق حد شرعی میشود مگر اینکه زوجه
نیز ازاله حد از خود نماید بگفتن چهار مرتبه بتلقین حاکم شرع یا منصوب او اشهد بالله انه لمن
الکاذبین فی ما رمانی به و در مرتبه پنجم بگوید ان غضب الله علی ان کان من الکاذبین الصادقین
و اگر قذف با نفی ولد هر دو جمع شود لکن زوج باید اضافه نماید در آخر صیغه شهادت در هر مرتبه

در بیان صیغه عقد فضولی

در کیفیت لعان و صیغه لعان

از این چهار مرتبه لفظ و ان هذا الولد من زنا و لیس منی را و هرگاه نفی ولد کند بدون قذف
پس باید اکتفا کند زوج بگفتن چهار مرتبه اشهد بالله انی لمن الصادقین فی نفی الولد و در مرتبه
پنجم نیز بگوید ان لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین سؤال جایز است از برای مسلم اینکه نکاح
کند غیر کتابیه را ابتدا یا نه ج جایز و هم چنین جایز نیست که زن مسلمه بعقد کافر در آید س
از برای مؤمنه جایز است که بعقد مخالف در آید یا نه ج جایز نیست س اگر کسی زنی را بمبلغ معینی
منقطعه کرد و شرط نمود که نفقه و کسوة او را بدهد بعد از دخول مدتش را بخشید حکمش چیست
ج باید تمام مهر را بدهد و لکن در نفقه و کسوه اشکال است س هرگاه زنی را منقطعه کرد
و پیش از دخول مدتش را بخشید مهرش را او میرسد یا نه ج بلی نصف مهرش را باید بدهد
س زن منقطعه ارث میبرد یا نه ج ارث نمیبرد و حق مضاجعه و خرج زمان عده هم ندارد
و اگر حمل داشته باشد خرج آن زن در زمان حمل با او میرسد س زنیکه منقطعه است هرگاه
مقاربت نشده مدتش را ببخشند یا اینکه مدتش بسر رود باید عده نگاه دارد یا نه ج عده
ندارد اما اگر شوهرش وفات کند عده وفات باید بگیرد س منقطعه را در حیض میتوان مدتش
را بخشید یا نه ج بلی میتوان کرد بخلاف عقد دائمی که در حیض طلاق ان صحیح نیست س عده
منقطعه چه قدر است ج اگر حیض ببیند باید دو حیض بگذرد و اگر حیض نبیند چهل و پنج روز
بگذرد کافی است و اگر حمل داشته باشد بعد از وضع حملش عده اش تمام است و اگر حامله باشد
و شوهرش بمیرد عده اش ابعد الاجلین است س زنیکه بسبب ظهار حرام میشود اگر خواهد
مرخص بشود زوج او را باید طلاق بدهد یا نه ج بلی باید طلاق بدهد س هرگاه زنی نامردی
محرم یا غیر محرم حتی مادر و فرزند که خواسته باشند ماله یا نظیر آن بیکدیگر کنند حکمش
چیست ج کیسه یا چیز دیگر در دست کنند که دست ایشان بعورتیکه حرام است لمس ان نرسد
اگر چه عورت میت هم باشد و هم چنین نظر کردن نیز حرام است لکن در حال اختیار نه اضطرار

۱ بدل نیست جواز ظهر طباب مد ظله العالی

در بیان مسائل احکام منقطعه

۲ لکن اگر واقع شد اولی است احتیاط بطلاق و راجع نشود ظهر طباه مد ظله العالی

۳ بل عمرهبه علی الاقوی منهم

در بیان عده منقطعه

۴ اقوی عدم استحقاق در زمان حمل نیز ظهر طباه مد ظله العالی

س نظر کردن غلام بر بدن بی بی خود یا لمس نمودن ببدن او چه صورت دارد ج جایز نیست و هیچ قسم محرم نمیشود مگر اینکه دختر ش را مثلاً بعقد او در اورد و لو بیك ساعت ان وقت تحقق محرمیت واقع میشود اگر دختر کبیره باشد س هرگاه زن غیر سیده که پنجاه سال تمام یا سیده شصت سال تمام ندارند و در عده باشند و عالما ایشان را عقد کنند چه صورت دارد ج حرام مؤبد میشود و اگر ندانند و بعد از مقاربت معلوم شود نیز حرام ابدی میشوند س هرگاه با زن شوهردار نعوذ بالله کسی زنا کند اگر چه شوهرش هم غایب باشد یا اینکه در عده باشد بر این شخص حرام میشود یا نه ج بلی حرام ابدی میشود ولی در ثانی شرط است که عدهٔ رجعیه باشد س زنیکه در عدهٔ رجعیه بمیرد شوهرش ارث میبرد یا نه ج بلی ارث از او میبرد و همچنین بعکس ان س زن بر بدن مرد اجنبی میتواند نظر کند یا نه ج نمیتواند حتی بر کردن او نگاه کردن جایز نیست و همچنین بعکس اما بر مرد واجب نیست که بپوشد بدن خود را لکن نهی منکر کند نگاه کردن و اعانت بر معصیت هم ننماید س نگاه کردن ببدن ممیزه پیش از تکلیف چه صورت دارد ج احتیاطاً نظر نکند و همچنین زنها مو و بدن خود را از پسر ممیز غیر بالغ بپوشند س زنهائیکه مو و بدنشان را از نامحرم نمیپوشند مثل ایلات و بادیه نشینان چه از اعراب چه غیر اعراب چه صورت دارد ج باید مردان چشمان را از ایشان بپوشند بلی بر وجه و کفین زن اجنبیه نظر کردن جایز است بشرط اینکه ریبه و تلذذ در او نباشد س زن زانیه عده دارد یا نه ج ندارد لکن احوط صبر کردن است تا معلوم شود که حمل دارد یا نه س دختر زانیه را زانی بگیرد جایز است یا نه ج جایز نیست و محل تامل لکن اگر مادرش را بگیرد ضرر ندارد اگر زنا دیگر موجب حرمت ابدیه نشود س هرگاه زوج مهر معین کرد از برای زوجه و قصد دادن ان را ندارد عقدش صحیح است یا نه ج بلی عقدش صحیح است اما دین بر ذمهٔ او و علاوه مسکیر (؟) س

در بیان بعض از محرمات بنکاح

۱ یا صغیره باذن پدر یا جد نظر لطیاشد ظله العالی

۲ احتیاطاً لکن ارد واختاط واجب نیست ظم لطباشد ظله العالی

۳ اگر از خود زانی شد باشد و اگر از غیر باشد علنا مدارست اشکه طم شا

هرگاه زن قابل تمتع بوده باشد و زوج خود را منع کند ناشزه است یا نه ج بلی ناشزه است و مستحق نفقه و کسوه و سکنی نمیباشد س مدت منقطعه را شخص بخشید یا سر امد در عده جایز است که او را بعقد خود در اورد یا نه ج جایز است س هرگاه زنیکه بی اذن شوهر از خانه بیرون رود یا مانع مقاربت شود مثلاً بعذر حکمش چیست ج از نفقه و کسوه و سکنی محروم است اما میتواند مهر را بگیرد س هرگاه زن صیغه شود بشرط انکه شوهر با او مقاربت نکند صحیح است یا نه ج بلی صحیح است و تمتع دیگر نیز غیر از مقاربت با او جایز است س هرگاه مرد خدمتی بدون رضا بزن خود بفرماید معصیت دارد یا نه ج بلی همین است اما اگر زن اقدام بان نمود نمیتواند اجرت خدمت از مال شوهر بردارد اگر بقصد تبرع بوده باشد س بر زوج نفقه و کسوه و سکنی زن واجب است یا نه ج بلی واجب است بشرط قدرت و تمکن و هرگاه با قدرت باشد و نفقه یا کسوه یا سکنی را ندهد دین است بر ذمهٔ او و با نبودن اطاعت ساقط میشود نفقه و سکنی تا انکه اطاعت کند س هرگاه زنی در سنی هست که ممکن است حائض نشود یعنی در سن من تحیض بوده باشد و لکن حیض نمیبیند و شوهرش میخواهد که او را طلاق دهد حکمش چیست ج اگر مقاربت شده باید سه ماه شوهرش با او مقاربت نکند و بعد طلاق دهد او را و بعد سه ماه دیگر هم عده بدارد س هرگاه زنی بعد از طلاق یکساعت گذشت وضع حملش شد عده اش گذشته یا نه ج بلی بمحض وضع حملش عده اش گذشته س صغیره و یائسه و غیر مدخوله عدهٔ طلاق دارد یا نه ج عدهٔ طلاق ندارد اما عدهٔ وفات را دارند اگر چه منقطعه باشد س هرگاه مردی در سفر وفات کند اول عدهٔ زوجه اش از چه وقت است ج از وقت خبر رسیدن بضعیفه است اگر چه بعد از ده سال باشد س کیفیت تحریم و محرمیت رضاع و سبب ان را بیان فرمائید ج کسانیکه بسبب رضاع بیکدیگر حرام میشوند یکی انستکه اگر زنی شیر

۱ و اگر راضی شود مقاربت هم جایز میشود ظم لطباشد ظله ابقاها

در بیان بعض احکام نفقه و کسوه زن و غیره

۲ یا بدون قدرت باشد نیز دین است ظم لطباشد ظله العالی

در بیان احکام رضاع

دهد بطفلی اولاد نسبی و اولاد اولاد ان زن رضاعی و نسبی هر چه پایین بیایند و پدر و مادر او
هر چه بالا بروند و خواهر و برادر او رضاعی و نسبی و عمه و عموی او رضاعی و نسبی و خاله و
خالوی او رضاعی و نسبی هر چه بالا روند تمام با این طفل حرامند امّا شوهر ضعیفه که صاحب
شیر است و خویشان انچه برای ضعیفه شمرده شده علاوه بران اولاد رضاعی انهم هر چه
پایین روند و عمو و عمه مرد و خاله و خالوی او هر چه بالا روند رضاعی و نسبی بران طفل
حرامند پس اولاد نسبی این ضعیفه و اولاد رضاعی و نسبی شوهر این ضعیفه که صاحب
شیر است بر پدر طفل شیرخوار حرام است یا نه ج علی الحرام است زیرا که در حکم اولاد او میشوند
پس اولاد رضاعی ضعیفه بر پدر طفل محرم است یا نه ج محرم نیستند لکن احوط ترک
نمودن نظر محرمانه و نکاح است امّا برادر و خواهر طفل شیرخوار بر اولاد ان زن و ان
مرد محرم نیستند و اگر احتیاط کنند بعقد هم در نیایند بهتر است و همچنین خواهرهای
طفل شیرخوار بشوهر ضعیفه شیرده این حکم دارد پس محرمیت در رضاع چند شرط
حاصل میشود ج بهشت شرط واقع میشود **اوّل** انکه شیر از زن حیّ باشد نه میّت و
نه از مرد و غیره **دوم** انکه از وضع حمل یا تولّد طفل از حلال یا شبهه بهم رسیده باشد
نه از حرام **سیّم** انکه از پستان بخورد نه انکه بحلقش بریزند **چهارم** انکه شیر خالص
نه انکه چیزی مخلوط ان باشد **پنجم** انکه شیر از یک شوهر باشد نه از دو شوهر مثل انکه
زن شیرده طلاق گرفته و زن دیگری شده موافق شرع حمل برداشت و شیرش متصل
بود نزدیک وضع حملش که شد ده روز مثلاً طفلی را که شیر داد و وضع حملش شد از این شوهر
ثانی بعد پنج دفعه دیگر هم شیر داد نشر حرمت نمیکند پس اگر شیرش قطع شده بود بعد
حمل باز بهم رسید این شیر از شوهر اول است یا از شوهر ثانی است ج این از شوهر ثانی است
ششم انکه باید طفل در بین دو سال باشد که اگر یک دفعه از شیر این زن بعد از دو سالگی

داده شیر بخورد نشر حرمت نمیکند امّا ضعیفه شیرده هر چه از وضع حملش گذشته باشد
ضرر ندارد و نشر حرمت میکند **هفتم** انکه طفل مریض نباشد و شیر را قی نکند اگر چنین
باشد احتیاط کند بترک نکاح و نظر محرمانه **هشتم** انکه طفل نفقه شیر زنی را بخورد که
عرفا صدق کند که از این شیر بدنش گوشتی رویانیده و استخوانش قوت گرفته یا یکشبانه
روز متصل شیر سیر بخورد که شیر دیگری یا طعامی در بین نخورده مگر قلیلی که غذا بان صدق
نکند یا پانزده مرتبه متصل شیر بخورد و اگر زمان قلیلی صبر کند و نفس تازه کند و باز بخورد
که یک مرتبه صدق بکند تماماً یک مرتبه است امّا باید شیر دیگری در بین فاصله نشود لیکن بعید
نیست از این سه قسم با شرایط مذکوره نشر حرمت میشود امّا در ده مرتبه چون بعضی قائل شده اند
نشر حرمت را احتیاط کنند پس اگر یک زن شیر کامل بصد طفل بدهد از شیر یک شوهر همه
ان طفلها با او و با هم و با شوهر محرم میشوند یا نه ج بلی تماماً با هم و با شوهرش محرم میشوند
پس هرگاه زنی شیر دهد پسری را و دختری را از شیر یک شوهر خواهر و برادر این طفل با هم
محرم میشوند یا نه ج محرم نمیشوند امّا احتیاط کنند در نکاح و نظر کردن **پس** مادرزن رضاعی
از زن مدخوله بر شخص حرامند مثل نسبی یا نه ج بلی حرامند پس هرگاه طفل صغیره را مادر
شخص یا زن پدر او چه بنده و چه ازاد یا جده یا زن پدر پدر او یا خواهر یا زن برادر او و یا
اولاد خواهر او و یا اولاد برادر او یا اولاد ایشان شیر کامل دهند چه حکم دارند ج
ان طفل صغیره بران شخص حرام میشود ابداً و اگر در عقد ان شخص باشد باطل میشود همه
پس اگر مادر زن یا زن پدر زن شیر دهد طفل شخص را چه از این زن باشد طفل چه از
زن دیگر این زن بر او حرام میشود یا نه ج بلی این زن حرام ابدی میشود زیرا که پدر طفل
نمیتواند دختر صاحب شیر را گرفته باشد پس هرگاه زن بزرگ شخص شیر دهد زن کوچک
شخص را که شیرخوار است ج هر دو حرام میشوند و اگر شیر غیر او شده باشد ان کبیره حرام میشود

دختر زن رضاعیه

در بیان احکام متعلقه بنکاح

مکر انکه مدخوله باشد ان وقت هر دو حرام میشوند براو واز برای کبیره است مطالبهٔ مهر اکر مدخوله باشد نه غیر مدخوله واز برای صغیره است نصف مهر مکر انکه دفعهٔ اخر شیر کامل را این صغیره در حالتی که کبیره مثلا در خواب باشد بخورد تمام مهر او ساقط است س هر کاه زن طفلی بسبب عیب طفل فسخ عقد کرد مثلا زن دیکری شد از ان شوهر این طفل را شیر داد این زن بر این شوهر حرام میشود یا نه ج بلی حرام میشود زیرا که عروس صاحب شیر شد این زن و عروس و حرام است براو و هم چنین است زن شیر ده هر کاه طلاق بکیرد و زن صغیری شود و شیر دهد شوهر صغیر خود را بر شوهر اول هم حرام میشود زیرا که عروس او میشود س هر کاه دختر عمو را از برای پسر عمو عقد کنند ولاینهٔ و جدهٔ پدری پسر شیر دهد ان دختر را چه صورت دارد ج ان دختر عمهٔ ان پسر میشود و اکر جدهٔ مادری شیر دهد ان دختر را دختر خالهٔ این پسر میشود و اکر جدهٔ پدری دختر شیر دهد ان پسر را این پسر عموی دختر میشود و اکر جدهٔ مادری دختر باشد این پسر خالوی ان دختر میشود پس بر یکدیکر حرام میشوند س هر کاه زید زنی داشت کبیره و عمر زنی داشت صغیره هر دو طلاق دادند و زن یکدیکر را کرفتند و زن کبیره شیر داد صغیره را چه صورت دارد ج زن کبیره بر هر دو حرام میشود و صغیره بر کسیکه دخول کرده باشد بکبیره حرام است و هم چنین حرام میشود بر انکه دخول بکبیره نکرده است اکر شیر شیر او باشد چنانکه اکر هر دو دخول بکبیره کرده باشند بهر دو حرام میشود و اکر هیچیک دخول بکبیره نکرده هیچیک حرام نمیشود اکر شیر انها نباشد س هر کاه زن کبیرهٔ شخص شیر داد زن صغیرهٔ او را حکمش چیست ج بر این فرض هر دو حرام شدند اکر شیر از این شخص باشد و اکر شیر از غیر باشد همان کبیره حرام است مکر انکه کبیره مدخوله باشد که در این صورت هر دو حرام میشوند اما زن دیکر این مرد که غیر مدخوله است اکر شیر دهد این طفل را احتیاط دارد بلکه حرمت بعید نیست س هر کاه کسی دو زن صغیره

(۱) بنابر احوط بلکه اقوی تمام مهر است مد ظله العالی

(۲) اکر شیر خودش باشد هر دو حرام میشوند و اکر از غیر باشد ان زن حرام میشود نه صغیره مد ظله العالی

در بیان احکام و شروط رضاع ناشر حرمت

و یك کبیره دارد زن کبیره هر دو صغیره را شیر دهد چه صورت دارد ج هر سه حرام میشوند اکر مدخوله باشد و اکر مدخوله نباشد همین کبیره حرام میشود براو مکر انکه شیر از خود ان کس باشد با زهم حرام میشوند س هر کاه زن مدخولهٔ خود را شخص طلاق داد بعد این زن زن صغیرهٔ او را شیر داد حکمش چیست ج هر دو حرام میشوند براو اکر چه ان زن غیر شده باشد و اکر غیر مدخوله باشد همین خودش حرام میشود س هر کاه مادر زن کبیرهٔ شخص شیر دهد زن صغیرهٔ شخص را چه صورت دارد ج هر دو حرام میشوند و جمع بین دو خواهر صحیح نیست و عقد هر دو باطل میشود س انچه شایع است که تحقق محرمیت و حرمت در نسبی بسبب چیزی واقع میشود در رضاعی نیز همان حکم را دارد یا نه ج بلی همان حکم را دارد س حکم بحرام بودن زن بر شوهرش در این مواضع چندی که میاید وجهی دارد یا نه سوای عموم منزله مثل انکه زن از شیر شوهر خود شیر دهد برادر یا خواهر خود را چه پدر و مادری یا پدری و مادری تنها یا عمو یا عمه یا خالو یا خالهٔ خود را یا فرزند عمو و خالو و فرزند برادر خود را یا زن دیکر شوهرش فرزند عموی او را یا برادر یا خواهر شوهر خود را یا فرزند خواهر شوهر خود را یا فرزند فرزند شوهر خود را یا عمو و عمه و خالو و خالهٔ شوهر خود را یا فرزند فرزند هووی خود را از شیر همین شوهر ج وجهی ندارد در تمام این اقسام مذکوره و دلیلی بر اعتبار این نحو حرمت غیر از عموم منزلت نداریم لکن احوط اجتناب است و هم چنین هر کاه زنی برادر شخصی را شیر دهد یا دختر عمه یا دختر خالهٔ شخص را شیر دهد حرام نمیشود ان زن س اداب رضاع را بیان فرمایید ج اداب رضاع مستحب است اختیار کردن دایهٔ مؤمنهٔ عاقلهٔ عفیفهٔ جمیله و مکروه است اختیار کردن دایه کم عقل و احمق غیر اثنی عشری یا بد صورت یا بد سیرت یا کج خلق یا حرام زاده یا اولادش حرام زاده باشد زیرا که شیر را تاثیر زیادی است در مزاج طفل و بهتر از همه مادر طفل است و سزاوار است که اجرت نکیرد و اولی انست که شوهر اجرت بدهد و اکر زیادتر از دایه اجرت بکیرد میتواند که طفل را از او کرفته به

دادوسنتاست که زنها را نهی کنند که بهرکس شیر ندهند شاید یک وقت ظاهر شود که شخص خواهر خود را گرفته و سنتاست که خویشان رضاعی را حرمت بدارند اما ارث وحقهای نسبی را نمیبرند و هم چنین سنتاست که طفل را دو سال کامل شیر دهند مگر بجهت ضرورت که مدتش را کمتر بشود ضرر ندارد پس اگر بر غالب شیر زنی را بجوید حرام میشود شیر و گوشت و یا نه ج حرام نمیشود لکن مکروه است پس در جائیکه زن شیر دهد کسی را بی اذن شوهر که از شوهر حرام شود چه صورت دارد ج فعل او حرام است لکن حرام نیست بی اذن شوهر شیر دادن بشرط آنکه مانع حق شوهر نباشد شیر دادنش پس اگر زوج ادعای رضاع محرم کند ممکن باشد تصدیقش لیکن یا غیره تکلیفش چیست ج اگر پیش از عقد باشد جایز نیست عقد کند و اگر بعد از عقد باشد اگر زوجه قبول کند عقد باطل است و مهرش ساقط اگرچه بعد از دخول باشد در حال عالم بودن ضعیفه و اما اگر بعد از دخول ضعیفه عالم شود خلافست بعضی مهر المسمی را از برایش قایلند و بعضی مهر المثل و اینها در صورتیست که ضعیفه تصدیق کند و اگر تکذیب کند زوجه و زوج اقامهٔ بینه کند مثل صورت تصدیق است و اگر بینه نداشته باشد برا و حرام است آن زن و اگر ادعای علم کند زوج بر زوجه قسم میدهد او را اگر ضعیفه قسم خورد یا او ادعای علم نکرد بر زن اگر پیش از دخول باشد نصف مهر را بدهد و اگر بعد از دخول باشد تمام مهر را بدهد بلاخلاف و از هم جدا شوند و اگر مدعی زوجه باشد تفصیلش از حکم این صورت ظاهر میشود اما اشکال و خلافی نیست که رضاع ثابت نمیشود مگر بشهادت دو عادل بر وجه تفصیل که شرایط رضاع کامل را شهادت بدهند یا بتواتر قطعی برسد و مشهور این است که شهادت زنان در اثر رضاع مسموع است لکن مسئله محل تامل است پس احتیاط را در مقام عمل نباید ترک کرد اما اگر شک حاصل شود بحد نصاب رضاع حکم بحرمت و محرمیت نمیشود و مظنه بتحقق رضاع کافی نیست لکن رعایت احتیاط طریق سداد است والله العالم

مد ظله
بعید نیست که تمام مهر را باید بدهد ظلم
شکا

۱
ابراء فوری ظم لجنابه ظلهٔ العالی

۲
بطلاق را الا محکوم بزوجیه و اگر احد هما بعد از تکذیب تصدیق کند مسموع است ظم لجنابه ظله العالی

۳
اگرچه قول مشهور خالی از قوت نیست ظم لجنابه ظله العالی

والمؤید پس گناهانیکه اجتناب از آنها لازم است و از گناهان کبیره شمرده میشوند بیان فرمائید ج گناهان کبیره که علامه ره در کتاب قواعد تحریر فرموده این است که حقتعالی بر آن وعدهٔ آتش داده است و شیخ طبرسی ره در تفسیر مجمع البیان اسناد این مضمون باصحاب میدهد که گناهان همه کبیره هستند بالنسبة بگناه مادون خود مثل بوسیدن زن مردم نسبت بزنا صغیره است و نسبت بنظر حرام کبیره است اما آنچه روایات و اقوال علما تصریح بگناه کبیره بودن آنها شده است و دیده ایم هفتاد و هفت عدد است که ذکر میشود بر اختصار یکی از آنها گمراه کردن از راه خدا است و دیگر کذب بر خدا و افتراء بر خدا و کشتن کسیکه حرام است کشتن او و فساد در زمین و ظلم کردن و تکیه بر ظالمین کردن و تکبر کردن و ترک نماز و منع زکوة و تخلف از جهاد و منع از جهاد و گریختن از جهاد و خوردن سود و خوردن مال یتیم و نا امیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از غضب خدا و حکم غیر ما انزل الله و ترک حج و فتنه انگیزی و شرب خمر و عاق والدین و کافر شدن بخدا مثل تکذیب قرآن و شرک و نفاق و جحود یعنی انکار بآیات خدا و مجادله با خدا و محادده با خدا و مشاقه الرسول و انکار معاد و انکار حشر اجساد بلکه انکار هرچه ضروری دین است و دیگر اعراض کردن از ذکر خدا و ملحد شدن در بیت الله و منع از مساجد خدا و نسبت زنا بزنان عفیفه دادن و محض نسبت کردن بلواط و استهزاء بمؤمنین و شهرت دادن فاحشه را نزد مردم و شکستن عهد و یمین و زنا و لواط و غنا و قمار و دف مکرر در عروسی یا غیر آن باطل و مساحقه و قسم دروغ و شهادت دروغ و هتک حرمت کعبه و ترک احرام و دزدی و رفتن در بلاد دیگر حالی که در آنجا نباشد که مسائل دین از او اخذ کنند و خوردن مردار و خوردن گوشت خوک و خوردن ذبیحه که بغیر اسم خدا ذبح شده و کسب الحرام و کم دادن در کیل و وزن و حبس حقوق مردم بدون عذر شرعی و اسراف و تبذیر و خیانت و مشغول شدن بلهو و لعب و اصرار بر گناهان صغیره و قوادی کردن یعنی دو حرام را بهم رسانیدن و دیوثی نمودن و غصب

و اغانت ظالم کردن
صح

۱
واحوط ترک است نیز محمد کاظم الطباطبائی الیزدی دام ظله العالی

بیخون یعنی قطع رحم وتاخیر نماز از وقت ودروغ گفتن خصوص بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
وزدن مسلمانان بناحق وپوشیدن شهادت وچغلی کردن پیش ظالم وتاخیر حج بدون عذر
شرعی وظهار کردن زن خود را وقطاع الطریق یعنی راه زنی در بیابان بسندهای صحیح معتبر
انجابر روایت کرده است که امام علیه السلام فرمود که ای جابر اکتفاء میکند کسی را که ادعای تشیع
یعنی شیعه گری بهمین که قائل بمحبت ما اهل بیت باشد والله که نیست شیعه ما مگر کسی که بپرهیزد
از معاصی خدا واطاعت او بکند مگر بس است مرد را که بگوید که من دوست میدارم علی را واورا
امام میدانم اگر بگوید من دوست میدارم حضرت رسول صلی الله علیه وآله را بهتر از علی وعمل
حضرت رسول را بجا نیاورد ومتابعت سنتش نکند از محبت باو فایده نخواهد بخشید پس
از خدا بترسید وعمل کنید از برای تحصیل ثوابها که نزد خدا است میان خدا ومیان احدی از
خلق او خویشی نیست محبوب ترین بندگان بسوی خدا وگرامی تر از ایشان در نزد حق تعالی
کسی است که پرهیزکارتر باشد از برای خدا وعمل کننده تر باشد بطاعت حق تعالی بخدا قسم که تقرب بسوی خدا
نمیتوان جست مگر بطاعت وبرات بیزاری از آتش نیست وما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خدا است
او ولی ما است وهر که عاصی خدا است دشمن ما است وبولایت ما نمیتوان رسید مگر
بپرهیزکاری وعمل بحدیث نبوی وعمده عذاب قبر از نه امر است مثل فساد وتفتن ودرشتی
با مردم وتندخوئی خصوصا با اهل خود وانس گرفتن بزخارف دنیا وغیبت ودروغ وتهمت
ونگرفتن شارب وبروایتی فرمود یا علی هر که موی لب را نگیرد از ما نیست وشفاعت ما را در نیابد
وهر که شارب گذارد همیشه در لعنت خدا وملائکه باشد ودعایش مستجاب نمیشود وقبض روحش
دشوار باشد وعذاب قبرش شدید باشد وبهر موئی ماری وعقربی براو مسلط باشد ودر
عذاب باشد تا قیامت وچون از قبر برخیزد بر پیشانی او نوشته گردد که این اهل آتش است یا علی
هر که شارب گیرد بهر موئی ثواب صد شهید ... طلا دارد که هر ... هشتاد رطل وهر رطلی هفتاد

مد وهم هدیه چون کوه احد است وبحدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم نکیر ومنکر
غضبناک براو وارد نخواهند شد واز حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم منقول است چنانکه جمعی بی
حساب بیهشت خواهند تاخت گروهی از شدت بی باکی وناخوبی [?] پیش از حساب روانه جهنم
خواهند ساخت وچون قیامت شود خدا مسلط گرداند باد را بر دریاها که همه آتش شوند
آنگاه گرمی از آتش برآمده بر سر اهل محشر ایستد تا آنکه بمثابه کوشتی کردند که درد پایشان شد پس
گویند کیست که تواند حرفی زند در امر حساب [?] یا خدا حکمی فرماید یا بسوی جهنم وهیچکس جرئت نکند الا من
آنگاه بسوی من آیند که یا رسول الله یا حبیب الله الامان الامان بفریاد ما برس وشفیع ما شو
بسوی خدا وبحدیث حضرت صادق علیه السلام بر اهل محشر از شدت قیامت کار چنان تنگ
شود که عرق تا دامن ایشان برسد پس آنگاه گویند در نزد آدم ع روید تا شفاعت ما را کند
وچون بیایند گوید من گنهکارم بروید نزد نوح ع وهمچنین نزد هر پیغمبری که آیند بسوی دیگری
میفرستند تا آنکه حضرت عیسی ع گوید بخدمت پیغمبر آخر الزمان ص روید چون بخدمت آن حضرت
آیند فرماید با من بیائید وبیاورد ایشان را بدر بهشت ورو بدرگاه رحمت بسجده در آید پس ندا
رسد که سر بردار که شفاعت تو مقبول است واین است تفسیر (عسی أن یبعثک ربک مقاما
محمودا) وبروایت دیگر بسجده میافتند در زیر عرش بقدر بیست ویک روز دنیا آنگاه ندا
رسد که نظر نخواهم کرد تا بیرون آید از میان ایشان سه نفر گویند کیستند ایشان بفرما یا جبرئیل
اخراج کن ایشان را پس امر فرماید جبرئیل را که بیرون کن شیطان ودنیا ودشمنان ومتکبران را
وآنگاه میاورند دنیا را بصورت عجوزه وامر کند زبانیه دوزخ را که بکشید او را بسوی جهنم
دنیا گوید خداوندا تو حاکم عادلی وجور نمیکنی بسیار تمیز اهل خدعه وشوهران ودوستان
مرا پس بفرستید باو آنگاه میاورند فرعون با کلاهی از آتش وپیراهنی از قطران در بر خود که
سوار پس گوید لاحق کنید بندگان من ومتکبران وجباران وهمه را با آن ملحق میسازند واو پیشوای

ایشان است پس قابیل را میاورند بدستور ندا میرسد که کجایند حاسدان او با و ملحق سازید
و او بپیش روی ایشان است بسوی آتش دوزخ پس میاورند کعب بن یوسف یهود را و علمای ایشان
آنکه ندا کنند که کجایند آنهائی که علم و حق را کتمان کردند و با و ملحق کنند پس میاورند ربیعه
را بدستور با استهزا کنندگان و ابو جهل را با پیروان و امرء القیس را با شعرائی که دروغ
میبستند بر خدا و رسول پس مسیلمه را بدستور با مدعیان و مفتریان پس میاورند هامان
را با هر که مشغول مال دار و لاد و خدمت پادشاه و پیشوای ایشان است بسوی آتش دوزخ
بعد از آن ندا رسد کجا است ابلیس پس میکشند او را هفتاد هزار ملک بسوی آتش جهنم و او
فریاد میکند که ای حاکم عادل بسپار بمن وزرای مرا که کاهنان و ساحران و موزیان یعنی
لعب گران و قرائین یعنی غیبت کنندگان و شعبده بازان و خزینه داران که علم شر اند و تجار که
بربط نوازانند و طائی که اهل دف و طنبورند و شکار مرا که حریصانند آنگاه بیرون آید هائی
از جهنم که کند کی سر و گردنش هفتاد سال راه باشد و جمیع ایشان را امر میکند میکشند
بسوی آتش دوزخ بعد از آن میطلبند ایشان را که سایر خلق باشند بسوی حساب و نیز از
آن حضرت منقول است که چون روز قیامت شود بیرون آید از جهنم عقربیکه نامش ضرنیرا
و سرش با سمان هفتم و دمش بر زمین هفتم و دهانش از مشرق تا مغرب کرد اهل محشر کرد
و طلب کند شش گروه را تارک صلوة و مانع زکوة و شراب خوار و ربا خوار و صور و تکرو کسیکه
در مسجد حساب مال دنیا کند و بروایتی کسیکه سخن دنیا گوید و هم در بعض اخبار وارد شده
که در قیامت حاضر نمایند هر بنده را اول سؤال کنند از مال اگر از حرام جمع کرده بدوزخش
ببرند و اگر از حلال بوده فرمان آید که حسابش را بکشند **وایضاً** از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم روایت است که طلب علم فرض است بر هر مرد و زن مسلمانی بدرستیکه خدا
دوست میدارد طلب علم کنندگان علم را و فرمود عبادت الهی نشده بچیزی بهتر از تفقه

و تعلیم دین و فرمود طلب علم کنید اگر چه باید بچین روید و فرمود چیزی نیست در زندگی کر
دو کس را عالمی که طاعتش کنند و شنونده که عمل کند **و در حدیث** حضرت صادق ع فرمود که
عمل کننده بی علم فسادش زیاده بر صلاح او است و مؤید این است حدیث مستفیض که علم بی عمل
وبال است و علم بی عمل گمراه است و ضلال زیرا که گمراه هر چند راه بیشتر رود از مقصد بلکه
از راه هم دورتر میشود و همین تشبیه بعینه در حدیث است و بروایتی فرمود که نیست فرق میان
بی نماز و نماز کننده بی علم و بروایات متفرقه فرمود که کسی که راهی برود بطلب علم هفتاد هزار ملک
او را مشایعت کنند و بهر قدم ثواب شهیدی دارد و حقتعالی راهی بسوی بهشت کشاید بر او بدرستیکه
ملائکه بالهای خود را بر زمین گذارند برای طالب علم از روی خوشنودی و استغفار کنند برای
او و هر که در آسمان و زمین است و هر خشک و تری حتی وحشیان صحرا و ماهیان دریا و تعلیم
برای خدا صدقه و حسنه است و تعلم عبادت و مذاکره علم بثواب تسبیح و نماز و تفکر در آن برابر
روزه است زیرا که بعلم واضح میشود حلال و حرام و بندگی ملک علام و صله ارحام و زادار
السلام و مؤانست در وحشت و مصاحب است در غربت و وحدت و همدم او است در تنهائی
و خلوت و راه نما است در شادی و محنت و حربه است برای اعداء و زینت است در نزد دوستان
خدا بسبب علم جماعتی را بلند خواهد کرد که پیشوایان خیر بوده اند و ملائکه رغبت مینمایند در دوستی
ایشان و بال خود را با ایشان بمالند و برکت میفرستند بایشان هنگام تحصیل نماز بدرستیکه
علم حیات دلها و نور دیدها و قوت بدنها است میرساند بنده را بمرتبه برگزیدگان و درجات
عالیه در دنیا و آخرت علم را الهام میکند بسعدا و محروم میسازد از او اشقیا پس خوشا حال کسیکه
از آن بهره خود را گرفته محروم نمانده باشد و ثواب طلب کننده علم مثل کسی است که در روزها
بروزه و شبها بعبادت ایستاده باشد و عبادت کرده نشده بچیزی بهتر از تفقه در دین و
عالم میان جهال مانند زنده است میان مردگان و طالب علم را شفاعت است مثل شفاعت

ابنیا و نظر بروی عالم ملکه بدر خانه او ایستادن عبادتست هرکه علم و علماء را دوست دارد گناهانش نوشته نشود ایام حیوة و بهشت او را واجب کرده و صبح و شام میکند در خوشنودی خدا هرکه عالمی را خدمت کند هفته گویا بندگی خدا نموده هفت هزار سال و بهر روز خدمت ثواب هزار شهید را دارد و بهر حرفیکه میشنود یا مینویسد شهری در بهشت باو میدهند و هرکه عالمی را زیارت کند چنانست که بتحقیق مرا زیارت کرده و هیچ مؤمنی نه نشیند ساعتی نزد عالم مگر آنکه خدا او را ندا کند که نشستی نزد حبیب من قسم بعزت و جلال که البته ساکن خواهم کرد ترا در بهشت و پروا نمیکنم در آن و بروایتی لقمه دادن بعالم مثل اطعام جمیع امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است و فرمود یا اباذر یک ساعت در مجلس عالم بودن بهتر است از هزار هزار جنازه شهید حاضر شدن و عبادت هزار شب هر شبی هزار رکعتی نماز و هزار جهاد و دوازده هزار ختم قرآن زیرا که علم باعث دانستن دین است یا اباذر بتحقیق که فضیلت علم بهتر و زیادتر از فضیلت عبادتست و فرمود هرکه یکباب از علم یاد گیرد قطع نظر از عمل بهتر است از هزار رکعت نماز نافله و بروایتی روز قیامت او را بهزار قلاده نور مزین کنند و هزار گناه او را عفو و هزار شهر باو عطاء کنند و نیز از آن حضرت مرویست که فرمودند یا اباذر ساعتی که نشستی در مجلسیکه در آن گفتگوی علم میباشد بهتر است در نزد خدا و محبوب تر است از هزار دفعه جهاد در راه خدا و از دوازده هزار ختم قرآن و از عبادت یکساله که روزهای او را روزه بگیرند و شبهای آن را احیا نمایند و هرکه از خانه خود بیرون رود بقصد اخذ مسئله از مسائل علمیه بهر قدمیکه برمیدارد خداوند عالم مینویسد از برای او ثواب پیغمبری از پیغمبران و ثواب هزار از شهدای جنگ بدر و بهر حرفیکه از عالم میشنود و یا مینویسد شهری در بهشت باو عطا میفرماید طالب علم را خدا دوست میدارد و ملائکه و پیغمبران او را دوست میدارند

در فضیلت نشستن در مجلس عالم

و دوست ندارد علم را مگر اهل سعادت پس فرمودند خوشا بحال طالبان علم و نظر کردن بروی عالم بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و هرکه دوست دارد علم را بهشت از برای او واجب است و داخل صبح و شام میشود با خوشنودی خدا و از دنیا نمیرود مگر آنکه از شراب کوثر بنوشد و در قبر کرم بدن او را نمیخورد و در بهشت رفیق حضرت خضر خواهد بود اما علم با عمل خوب است از حضرت امام زین العابدین ع مرویست علمیکه بآن عمل نباشد زیاد نمیکند از برای صاحبش مگر کفر و دوری از خدا و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اهل دوزخ متاذی میشوند از بوی عالمی که بعلم خود عمل نکرده باشد اللهم اهدنا من عندک یا ارحم الراحمین بمحمد و آله الطاهرین و صلی الله علیهم اللهم وفقنا عن الحیلة و العناد و ارشدنا الی سبیل الهدایة و الارشاد و السداد بحق محمد و آله الاطهار الامجاد

در فضیلت نماز جعفر طیار

ترتیب نماز جعفر

بس شرایط نماز جعفر طیار را بیان فرمائید ج بدانکه نماز جعفر طیار سنت مؤکد است و فضیلت آن بسیار است و مستحب است در هر روز بکند اگر تواند و اگر نتواند در هر روز جمعه یا هر ماه یا هر سال و در حدیث صحیح است که آمرزیده میشود از برای تو آنچه در میان دو نماز است از گناه و آن چهار رکعت است بدو سلام و سنت است که در رکعت اول بعد از حمد سوره اذا زلزلت بخواند در رکعت دوم و العادیات و در رکعت سیم اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله احد و در هر رکعت بعد از قرائت پانزده دفعه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در رکوع ده مرتبه و چون سر از رکوع برمیدارد ده مرتبه و در سجده اول ده مرتبه و بعد از سر برداشتن ده مرتبه و در سجده دوم و سر برداشتن از آن مثل سجده اول و در سه رکعت دیگر مثل این رکعت بکند و احوط ترک نمودن ذکر رکوع و سجود است بلکه اظهر فرق نبودن میان نماز فریضه و این نماز است در این معنی و اذکار را بهتر است بعد از ذکر رکوع و سجود بگوید و جایز است این از نوافل روز بشمار آید و جایز است تسبیحات را بعد از فراغ از نماز بگوید و هرگاه فراموش شده باشد در نماز

در بیان بعضی نمازهای مستحبهٔ مؤکده

نتواند بگوید چنانچه هرگاه امر ضروری او را روی دهد و دو رکعت از آن را کرده باشد جائز است عقب آن کار برود و بعد از آن دو رکعت دیگر را بکند و سنت است در سجدهٔ آخر نماز و بگوید یَا مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَالْوَقَارَ یَا مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَكَرَّمَ بِهِ یَا مَنْ لَا يَنْبَغِي التَّسْبِيحُ إِلَّا لَهُ یَا مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ یَا ذَا النِّعْمَةِ وَالطَّوْلِ یَا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ یَا ذَا الْقُدْرَةِ وَالْكَرَمِ أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ وَبِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْلَى وَكَلِمَاتِكَ التَّامَّاتِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ و حاجات خود را بجای کذا و کذا ذکر کند و بعض ادعیه سنت است بعد از آن خوانده شود و آن در کتب مبسوطهٔ ادعیه مذکور است و عمل بانچه در آنها است خوب است مس طریقهٔ نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بیان فرمائید ج علمای شیعه اثنی عشریه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که هر که چهار رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بکذارد یعنی بدو سلام و در هر رکعت بعد از سورهٔ فاتحه قل هو الله احد را بخواند پنجاه مرتبه چون فارغ گردد میان او و حق تعالی گناهی نماند مگر آنکه امر زیده باشد و دعائی که نیز تسبیح آن حضرت است در کتاب زاد المعاد ذکر شده است بعد از نماز بخواند که هر که این نماز را بکند و این دعا را بخواند هیچ گناهی میان او و خدا نماند مگر آنکه امرزیده شود بعون الله تعالی شانه مس احکام نافلهٔ شب و صبح را تفصیلاً بیان نمائید ج نافلهٔ شب صبح سیزده رکعت است که هشت رکعت آن از شب است که وقت آن بعد از نصف شب است چنانکه در پیش بیان شده است و دو رکعت شفع است یک رکعت نماز وتر است که بعد از نماز شفع باید کرد و سنت است در نماز شب در دو رکعت اول از آن در هر رکعتی سی دفعه خواندن سورهٔ قل هو الله احد و در باقی از آن سورهای طولانی مثل انعام و کهف و انبیاء و حم

در بیان بعضی نمازهای مستحبه و نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

در بیان نافلهٔ شب

در بیان نماز شب و دعای آن

هرگاه وقت باشد و سنت است خواندن سورهٔ بزرگ در رکعت اول و سورهٔ کوچک تر را در رکعت دوم و خواندن قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ و قل هو الله احد در شفع و وتر با قل هو الله احد در هر سه رکعت و سنت است در قنوت وتر دعا نمودن چهل مؤمن چونکه از اسباب استجابت دعا و دفع مکروه و مطالب در قنوت باین نحو بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِفُلَانٍ و امید هست که سید حسن مسئله گوی عاصی را که باعث جمع است و طفل و خنثی و ممسوح و زن را محسوب در عدد ندارند و در قنوت وتر هفتاد مرتبه استغفار مؤکد است و بگوید هٰذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ النَّارِ هفت دفعه و سنت است در حال استغفار دست چپ را بلند کند و بدست راست بشمارد و مداومت بر هفتاد استغفار چنانچه گفتن صد مرتبه استغفار افضل است و صورت استغفار این است أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ بِجَمِيعِ ظُلْمِي وَجُرْمِي وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ و سنت است نیز در قنوت مذکور سی صد دفعه العفو گفتن و ترتیب در میان دعا بر مؤمنین و استغفار و العفو بنهج مذکور بهتر است و در سفر نوافل روز و نافلهٔ عشا نیز ساقط میشود و نافلهٔ مغرب و نافلهٔ صبح ساقط نمیشود لیکن سقوط نوافل در وقتی است که قصر در آن سفر واجب معین باشد و اما در سفرهائیکه نماز در آن باید تمام کرد یا مخیر است در میان قصر و تمام ساقط نیست و همچنین باقی نوافل غیر مرتبه از موقته و غیر موقته ساقط نمیشود و اگر دیر بیدار شود در شب و وقت باقی نمانده باشد بقدر تمام نماز شب اکتفا کند به سه رکعت نماز شفع و وتر

تمت الرسالة الشریفة بعون الله تعالی بید اقل الکتاب محمد تقی ۱۳۲۷

بسم الله الرحمن الرحيم

سؤال اگر اینها مسئله‌ها بیست جدید تحصیل شده از خود آقای سلمه الله
کسی درخت نشاند برای تجارت یا از برای امر معاش در هر یک سال نو تکیه می‌کند
بعد از وضع مؤنه خمس دارد یا نه و یا هر درخت است یا نه ج بسم الله الرحمن الرحيم
بلی خمس دارد. و فرقی ما بین اشجار هم نیست والله العالم س شخصی زن خود را گفت
که فلان مال را وکیل کردم برو طلاق ده زن تا خبر نمود شوهرش در این بین مرد
آیا ارث می‌برد یا نه جواب بسم الله الرحمن الرحيم چون مفروض اینست که مطلقه
نشده است تا شوهر مرده است البته در این صورت ارث می‌برند والله العالم
س شخصی سرکه را بر دارد و بعد ببلیخد و دو باره کشمش بریزند آیا جایز است یا نه
ج یا نجس یا له می‌شود انشاء الله تعالی والله سبحانه هو العالم سؤال
شیره کشمش وقتی از ذهاب ثلثین پاک است یا نه و کشمش را در میان پلو بگذارند
و بجوش بیاید چه صورت دارد ج در مسئله اولی پاک است و بهتر اجتناب است
در مسئله ثانیه اگر بجوش نیاید هیچ اشکالی ندارد و اگر هم بجوش بیاید عیب
ندارد و لیکن بهتر اجتناب است والله العالم س شخصی با وجود صغیر در خانه
خود شرعی بتوان غسل داد یا نه و یا در اینکه غسل بدهند آیا صحیح است یا نه و نبش
قبر در این صورت جایز است یا نه جواب بسم الله الرحمن الرحيم اگر بدون تخلف
صغیر اجازه و استیذان یا ولا خطر غبطه صغیر از ولی صغیر نشده باشد غسل باطل
است لکن اگر به همین حالت میت را دفن نموده باشد جواز نبش قبر از برای دو باره
غسل دادن معلوم نیست اگر چه پیداست که مستمر مجتهد جامع الشرائط یا

ماذون

ماذون از او باشد و صغیر بعد یکی را وقتی که نداشته باشد عدول مؤمنین هم
میتوانند که حصه صغیر را اجازه بدهند والله العالم سؤال شخصی زن را
صیغه کرد تا مدت چهار ماه مثلا و شرط هر ماهه یک تومان بدهد زن در اثنای
مدت با مرد جمیع اجرت زن میرسد یا نه جواب بلی جمیع اجرت زن مگر مشروط
علاوه بر اجرت که تقسیط شهور میباشد والله العالم س اهل کسبه مثل نجار
و عطار و غیره از کودکان ممیز قریب ببلوغ ده دوازده ساله شاگرد گرفته وقت
رفتن خودشان اذن با اینها میدهند در کسب کردن بجهت ایشان آیا جایز است یا نه
جواب بسم الله الرحمن الرحيم بیع غیر طفل باطلست مگر آنکه صبی مسلوب
العباره باطل میباشد و اما بیع معاطاتی ایشان اگر بمنزله آلت باشند ما بین صاحبان مال
و مشتری که فی الحقیقه معاطات ما بین اینها واقع بشود و تمیز هم حاصل بشود بر مثل
اطفال اینکه بعوض مال مالک باشد به مالک حیف ندارد والله العالم س
زوار و غیره در راه‌ها و در بلاد منزل میگیرند و مدت نشستن در منزل معلوم میکنند
چند شب که در اینجا هستیم شبی یک قران میدهیم صاحب منزل هم راضی میشود چه صورت
دارد ج اگر بعنوان اجاره باشد بر عنوان صلح چنانچه ظاهر سؤال است بعینه عادت
سلاطین است سر حدیث شریف هست مشهور اند بلت قبلنا الحادث اما این خبر مشهور
دارد در بکاء و زیارت و غیرها بمعنی اگر کسی بگوید مثلا و نمازش صحیح نباشد آیا این
بکاء ثمر بحال یا کی دارد یا نه ج بسم الله الرحمن الرحيم خبر شریف چون ظاهرش مخالف
قواعد عدلیه است مصروف از ظاهر و محمول بر مبالغه تأکید در امر صلوات کیفیت
اعمال و طاعات البته ثواب یا اجر دارد و اثر نمیشود والله العالم س مرد در عزای جناب
سید الشهداء سر برهنه میکند در پیش زنان جایز است یا نه ج بسم الله تعالی
سر برهنه کردن و سینه زدن و امثال اینها بسیار خوب است اما زخم زدن بر بدن

عمدا

کتابخانه آستان قدس
گنجینه کتب

معیّن است حکم این مسئله را از حضرت عباس سؤال نماید س سیاه پوشیدن
عزاداری کراهت دارد یا نه ج بسم الله تعالی کراهت ندارد انما الاعمال بالنیات
س روغن سنات مثل کله ارمنی چرب میکنند زنان میخورند جایز است یا نه جواب
بسم الله تعالی در تمام ضرورت و با اینکه زیاده از قدر بخورند باشد ضرر ندارد
انشاء الله تعالی س لفظ احوط و احتیاط که در سؤال و جواب نوشته اند وجوبیست و یا
استحبابی ج اگر شیء استحبابیست مگر در جائیکه سابقا و لاحقا فتوی ذکر نشده
است س اباد و دیح حرکت و خروج دم مسائله یعنی خون جهنده هر دو لازم است یا نه
جواب و یا احدهما کفایت میکند ج احدهما کافی است س انگشتری که کافر در شب میکند
ابا از بو نه اش نجاست سرایت میکند بباطن ان و یا انکه بمحض شستن ظاهرش پاک
میباشد و باطنش پاک است ج بلی نجاست بباطن هم سرایت میکند ولی با شستن
ظاهرش پاک میشود مادامیکه ان پرده بالائی زایل نشده است س در صیغه نکاح
قبول را با لفظ زوجت میتوان از ایجاب مقدم داشت مثلا نکر وکیل زوج و زوجه
بگوید زوجت لموکلی علی المهر المعلوم و بعد بگوید زوجت موکلتی هکذا ج بلی
تقدیم این نحو قبول بر ایجاب جایز است لیکن بهتر تاخیر او هم هست والله العالم س
در یک عهد دو نفر یا زیاده مثلا مجتهد باشد و مساوی یکدیگر با هم تقلید میتوانند
در فروعات اتفاقیه همه انها متعا تقلید نماید و یا انکه معین جایز نیست بلکه یکی را
باید معین نماید ج باید تعیین نماید والله العالم س زید را دو زوجه منقطعه بود
در وقتی بحیض و لاحیض بوده پس زید مواقعه نمود فی الفور مدتشان را بذل نموده
پس از چهل و پنج روز همان زوجه عده گرفته و بعمرو معقود شده است و هفت ماه در
حباله عمرو بوده و ولدا از او متولد شده است و ما معین این ولد هفت ماهه است از شوهر

ثانی

ثانی یا نه ماهه است از شوهر اول حکم شرعی در این خصوص چیست و دیگر ایا ان
شوهر سابق تربص بمعجر مرقومه لازمه است و یا انکه ایام تربص را احتیاج ندارد
ج ولد ملحق بعمرو است و تربص از منقطعه لازم نیست والله العالم س در این زمان
عسر و حرج کمتر کسی است دست کمتر بیان بحاکم شرع نمیرسد که اذن حاصل نمایم
ایا ماذونین مبغرما باشد و در تصور عدم صلح ادعا مدعی و مدعی علیه را بیکدیگر قسم
مصالحه نمایم تا انکه دعوا مدعی علیه قطع و فصل شود یعنی قسم صلحی جایز است
یا نه و دیگر ماذونین مبغرما باشد در صورت جواز صلح از سر کار شریعتمدار مثل کاهی جا
فیما اذن حلف و خلاف بکیرم یا نه ج قسم صلحی جایز نیست و از کسیکه دعوایی
لجهتها میکند عادل باشد و یقین بعدل اجتهاد شریعتمدار نباشد استیذان نماید والله
العالم س شخص مستحق میتواند از مانعین حقوق شرعیه از باب خمس و غیره تقاص
نماید یا نه ج میتواند تقاص نماید ولی اگر با اذن مجتهد باشد موافق احتیاط خواهد
بود والله العالم س چند نفر در نزد جنازه میت حاضر گشته اند و در قوه همه شان
امامت هست و لیکن میت جا میکند که با امامت یکی از انها تصریح نماید اما یکی از
از ان حاضرین یقین میکند که ولی میت با امامت یکی از انها راضی است باید ولی
تصریح ولی ان شخص میتواند با حالت یقین تقدیم امامت نماید یا نه جواب
بلی میتواند والله العالم س در ذبایح اسلام و ایمان شرط است و یا انکه اسلام
تنها کفایت میکند ج اسلام کفایت میکند والله العالم س خوردن تازه در بیابانات
و دراغها جایز است یا نه ج حق تازه ثابت است ولی اگر بخورد بهتر است سؤال
مشکل را بسم الله بگوید با تفنگ که ساچمه داشته باشد و یا خورده آهن
داشته باشد بزند و بمیرد حلال میشود یا نه جواب حرام است
والله العالم

۷۲۲۷

۲۰۴۰

کتابخانه آستان قدس
ویژه کتاب

فهرست مسائلیکه در این رساله است

در احکام تقلید	در نجاسات	در مطهرات	در احکام وضو
در احکام اغسال	احکام حیض و نفاس و استحاضه	در احکام اموات	در تیمم
در اوقات نماز	در قبله	مکان و لباس مصلی	اذان و اقامه
مقارنات نماز	نماز آیات	شکیات	سهویات
نماز جماعت و نماز مسافر	احکام روزه و فطره	احکام زکوة و خمس	آداب تجارت و ضمانت
در شرایط قرض دادن	در حواله	در اجاره و شرکت	در وصیت و میراث
در صیغه نکاح و متعه	آداب نکاح و تحلیل	آداب طلاق	آداب ظهار
در عقد فضولی	در لعان و قذف	در عده رضاع	در گناهان کبیره
در حالات غیبت و دروغ	در فضیلت طالب علم	آداب جمعه و اطعمه	نماز امیر المؤمنین

آداب نماز شب — مسائل متفرقه
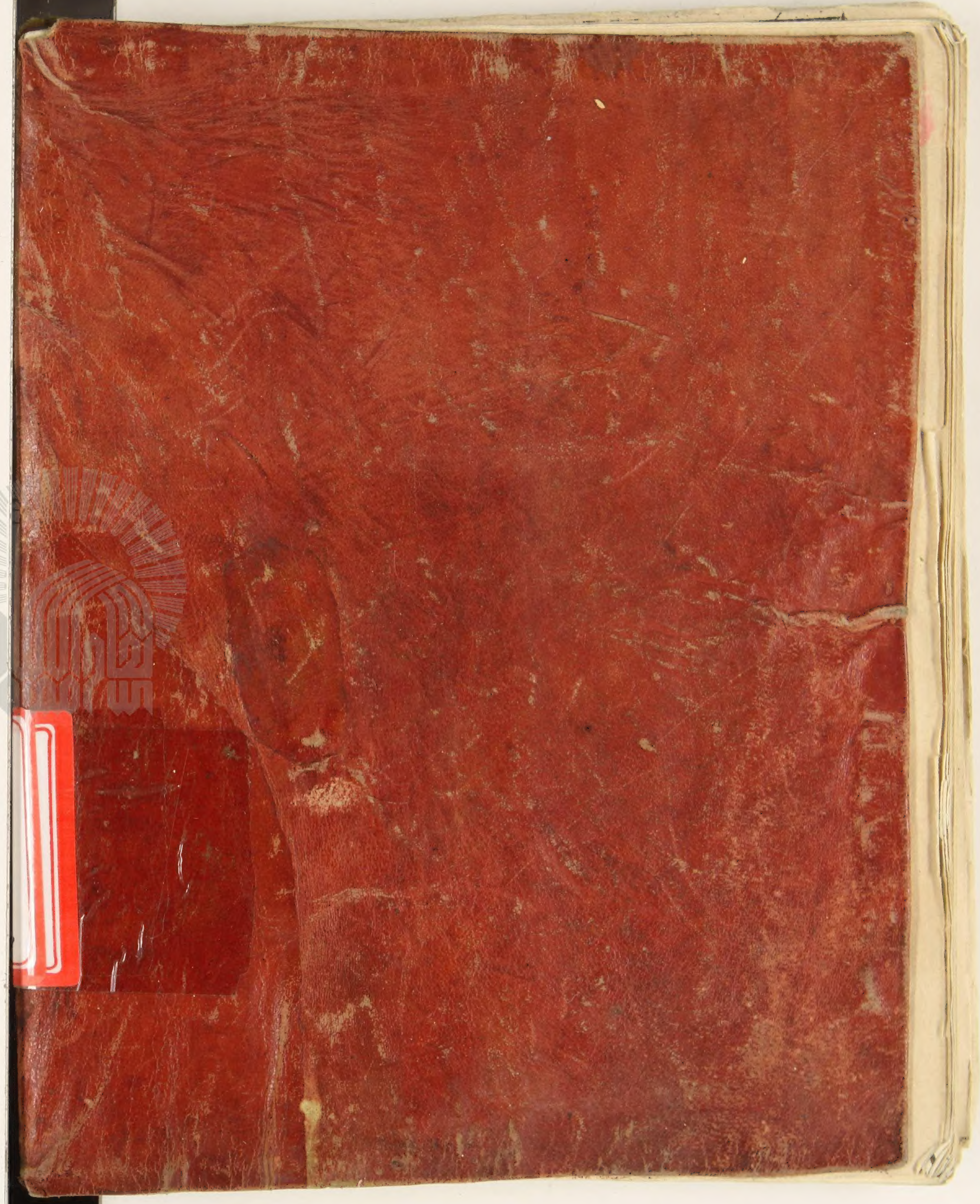
[illegible]